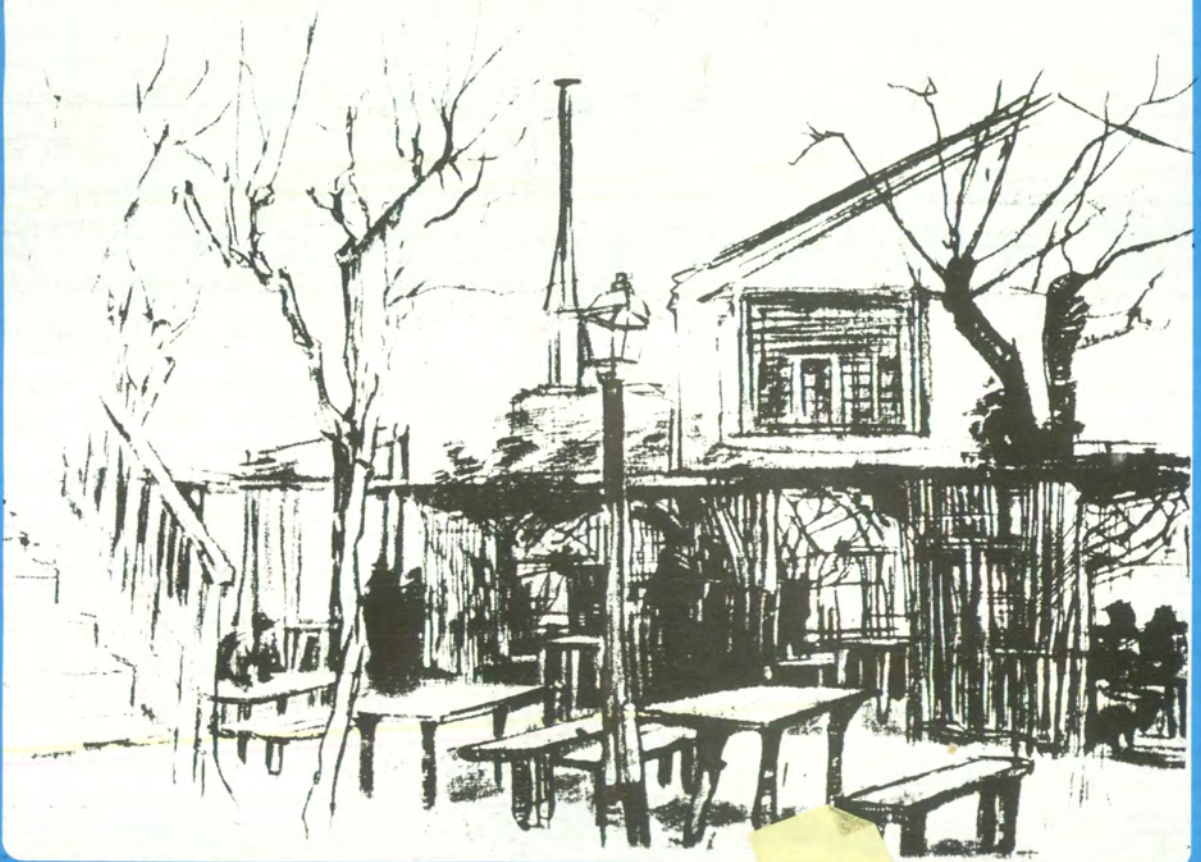


سازگار

شماره ۵۸ مرداد ماه ۱۳۷۷

صف بندیها مشخص تر می شوند!
معضل رابطه ایران با آمریکا



دفتر ویژه: حکومت قانون

انجمن حجتیه: از بهائی ستیزی تا مخالفت با ولایت فقیه

در این شماره می خوانید:

- ۳..... صف بندی ها مشخص تر می شوند : سردبیر
- ۴..... قانونگرایی در کشور شحنة های تازیانه به دست : بیژن برهمندی
- ۶..... توپ هنوز در میدان آمریکاست : بابک امیر خسروی
- ۸..... از بهایی ستیزی تا مخالفت با ولایت فقیه : ساسان رجالی فر
- ۹..... جامعه مدنی چالش سرنوشت ساز ایران : محسن حیدریان
- ۱۳..... حقوق و جامعه مدنی : بهار زنده رودی
- ۱۵..... تغییر باورهای مردم، شرط اساسی تغییرات بنیادی است : محمد برقی
- ۱۶..... برای اجرای قانون، نظام مردمسالاری ضرور است : ابوالحسن بنی صدر
- ۱۷..... جامعه مدنی با قوانین ضد حقوق بشر بوجود نمی آید : س . نورسته
- ۱۸..... روایت غم انگیز بی عدالتی حاکم بر جهان : ب . شباهنگ
- ۲۰..... دریغا سهراب : علی امینی
- ۲۱..... به مناسبت در گذشت صادق چوبک : محمد مراد فرزانش
- ۲۳..... نگاهی از دیدگاه آمار به موقعیت بهداشت و درمان در ایران : سعید اسماعیلی
- ۲۴..... آینه : محسن حیدریان

توضیح ضرور !

از دوستان عزیزی که برای ما مقاله می فرستند، خواهشمندیم به نکات زیر توجه فرمایند :

- ۱- مقالات را در حد امکان کوتاه و فشرده، خوش خط و خوانا، با فاصله کافی میان سطرها و بر روی یک طرف کاغذ بنویسید .
- ۲- راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالات را با امضا درج می کند . اگر مایل نیستید که مقاله به نام اصلی شما چاپ شود، حتما تذکر دهید و برای خود یک نام مستعار اختیار کنید .
- ۳- چاپ مطالب، ضرورتا به معنای تایید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست .
- ۴- راه آزادی در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است .
- ۵- ما به دوستان عزیزی که از مطالبشان در نشریه استفاده نمی کنیم، در ستون ویژه ای پاسخ خواهیم داد .

آدرس و شماره فاکس راه آزادی

B.P. : 23

F - 92114 Clichy cedex - France

۰۳۳۱ ۴۶۰۲۱۸۹۰

فاکس

بهای تکفروشی:

آلمان ۴ مارک

فرانسه ۱۵ فرانک

آمریکا ۳ دلار

اتریش ۳۰ شیلینگ

سوئد ۱۸ کرون

سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب

دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید

Rivero, B. P. 47

F - 92215 Saint Cloud Cedex-
France

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

راه آزادی را یاری دهید!

طرح روی جلد : اثری از وینسنت وان گوگ

صف بندی ها مشخص تر می شوند!

را به ضرر مجموعه نظام ارزیابی می کند. این گرایش، شکست جریانات راست را در انتخابات دوم خرداد به عنوان واقعیتهای تلویحا می پذیرد. در راس این گرایش لاریجانی و توکلی قرار دارند که با حفظ مواضع محافظه کارانه خود، در برخی زمینه ها از سیاست مدارا و تساهل خاتمی استقبال می کنند. این فعل و انفعالات عملا طیف نیروهای راست سنتی را به دو جناح "غیر افراطی" و "تندرو طرفدار براندازی" تقسیم کرده است. علیرغم اینکه نشریه فردا اخیرا انتشار خود را متوقف ساخت، ولی به نظر نمی رسد که این به منزله پایان اختلافات درون طیف راست باشد. روند قطعی شدن نهایی و احتمالا شکاف در میان این طیف، تا حدود زیادی به رویدادهای آتی، شیوه های جنگ قدرت و سیاست گذاری نیروهای طیف مخالف یعنی هواداران خاتمی بستگی دارد.

در میان طیف نیروهای اسلامی پشتیبان خاتمی نیز گرایشهای گوناگونی به چشم می خورد. در کنار دو جریان اصلی حامی او یعنی روحانیون مبارز (خط امامی ها) حول نشریه "سلام" و مجاهدین انقلاب اسلامی حول نشریه "عصر ما"، جریان سومی از روشنفکران دینی متفرد و مستقل حول نشریه "جامعه" شکل گرفته است. از نمایندگان اصلی این جریان می توان به شمس الواعظین، عیدی و گنجی اشاره کرد. بدیهی است که این سه جریان عمده، بسیار ناهمگون و در زمینه اصلاحات و لزوم ایجاد فضای باز سیاسی و بویژه آزادی برای نیروهای بیرون از مدار حاکمیت و دگر اندیشان، از مواضع یکسانی برخوردار نیستند. مجاهدین انقلاب اسلامی که از تشکیلات نسبتا منسجمی برخوردارند، طوسی سالهای اخیر دگرگونیهای فکری بزرگی در جهت رفتن به سوی کثرت گرایی و تمایل به همزیستی مسالمت آمیز با نیروهای سیاسی دیگر از خود نشان داده اند. آنان اخیرا به خاتمی برای مقابله با تندروها، پیشنهاد تشکیل "جبهه ضد انحصار" نموده اند و از او پیگیری بیشتری در زمینه مقابله با توطئه های راستگرایان را می طلبند. اما باید تصریح کرد که روشنفکران دینی در این مجموعه از اصولیت و روشن بینی بیشتری برخوردارند و بویژه در زمینه آزادیهای سیاسی از بقیه پیکیرترند. انتشار نشریه جدیدی به نام "توس" که بلافاصله پس از لغو امتیاز "جامعه" با شکل و مضمون مشابهی بیرون آمد، بیانگر آنست که روشنفکران دینی علیرغم نداشتن تشکیلات منسجم، سر تسلیم و عقب نشینی ندارند. در اولین نماز جمعه پس از انتشار "توس"، شیخ محمد یزدی رئیس قوه قضائیه به شدت به این نشریه حمله کرد. بیست و چهار ساعت پس از این حمله، نشریه توس ابتدا مورد هجوم انصار حزب الله قرار گرفت و سپس از طرف یکی از شعبه های دادگاه تهران توقیف شد. اما سر انجام توافق شد که این روزنامه دوباره منتشر شود. با اطمینان می توان گفت که این پایان کشمکشها نیست و تشکیلات تندروها در

جزئی ترین اطلاعات در مورد وزیر کشور که توسط وزارت اطلاعات در اختیارشان گذاشته شده بود، نمایندگان بینابینی و مردود مجلس را برای برکناری نوری با خود همراه سازند. ناگفته نماند که در جریان خیمه شب بازی استیضاح وزیر کشور، ناطق نوری رئیس مجلس با اتکا بر همین "اطلاعات محرمانه" نقش اساسی ایفا کرد.

محکومیت غلامحسین کرباسچی شهردار تهران از طرف دادگاه به پنج سال حبس، بیست سال انفصال از خدمات دولتی و شصت ضربه شلاق قابل خرید را نیز باید دومین موفقیت بزرگ هفته های اخیر نیروهای تندرو به حساب آورد. حکم دادگاه نه تنها ضربه محکمی بر اقتدار دولت خاتمی که همچنین بر کل جناح کارگزاران و پیش و پیش از همه بر موقعیت هاشمی رفسنجانی است، چرا که اتهامات وارده در دادگاه به کرباسچی در مورد اختلاس و سوء استفاده، اکثرا به زمان ریاست جمهوری او باز می گردد. با اینحال واقعه محکومیت کرباسچی یکبار دیگر نشان داد که جریان موسوم به "راست مدرن" که زمانی در اختلاف با راست سنتی اهرمهای قدرت را در دست داشت، حاضر نیست در نزاع کنونی قدرت و در دفاع از اقتدار خاتمی، خود را به آب و آتش بزند. این نیرو اصولا برای سازماندهی بنیادین جامعه بر مبنای مشارکت مردم و گسترش تشکیلاتی جامعه مدنی ارزش چندانی قائل نیست و علیرغم تمایل به مدیریت مدرن و صنعتی کردن کشور، از ژرفش دموکراسی هراسناک است. گرایش به مصالحه های پشت پرده و سازش از بالا، از ویژگی های عمل گرایان "راست مدرن" است و در راس این جریان شخصی چون هاشمی رفسنجانی، رئیس شورای مصلحت نظام قرار دارد که پیش و پیش از همه چیز به تحکیم پایه های قدرت خویش می اندیشد و لاغیر.

یکی از دشواریهای تحلیل سیاسی در ایران، ناشی از این واقعیت است که سیاست بطور عمده به اشخاص و در بهترین حالت به دسته هایی وابسته است که می توانند با توافق بر سر موضوعی گردهم آیند و دوباره با بروز اولین اختلافات به سرعت از هم دور گردند. این معضل تا هنگامی که احزاب و سازمانهای سیاسی متشکل حول اصول و برنامه های ملون پدید نیایند، همچنان در ایران به قوت خود باقی خواهد ماند. با اینحال شاید بتوان گفت که یکی از دستاوردهای رویداد دوم خرداد، کمک به روشن کردن صف آرایی های تازه در میان نیروهای درون و پیرامون حاکمیت اسلامی است. روند قطب بندی این نیروها با توجه به رویدادهای یکساله اخیر و دعوای قدرت، باشتاب چشمگیری در جریان است. حتی طیف نیروهای راست سنتی مخالف خاتمی نیز از این روند در امان نمانده اند. هم اکنون در میان آنان گرایشی با تمایلات غیر افراطی حول روزنامه "فردا" شکل گرفته است که دامن زدن به تنشهای موجود را ترغیب نمی کند و غوغاسالاری

در هفته های گذشته، تندروهای حاکمیت، در تلاش برای قبضه کردن کامل قدرت و بیرون راندن اصلاح طلبان از مواضع کلیدی و مسأله یکسره کردن کار دولت خاتمی، به چند موفقیت اساسی دست یافتند: نخست برکناری عبدا لله نوری وزیر کشور و دیگر محکومیت غلامحسین کرباسچی شهردار تهران از طرف دادگاه. در کنار این دو رویداد، آنان همچنین موفق شدند، به حیات کوتاه مدت روزنامه جامعه که نماینده افکار روشن ترین نیروهای طیف هوادار خاتمی بود و جای ویژه ای در مطبوعات درون کشور داشت، پایان دهند. امتیاز این روزنامه بر اساس شکایت فرمانده سپاه پاسداران رحیم صفوی و رئیس بنیاد مستضعفان محسن رفیق دوست یعنی دو تن از جنجالی ترین چهره های طیف راست که یکی در "گردن زدن مخالفین" و دیگری در حیف و میل های چندمیلیاردی برای خود آوازه ای کسب کرده اند، از طرف دادگاه لغو شد.

پیش از استیضاح عبدا لله نوری در مجلس شورای اسلامی، از طرف تندروها، تلاشهای پشت پرده ای با هدف نزدیکی به بخشی از نیروهای پشتیبان خاتمی به چشم می خورد. از آنجمله می توان به دعوت عسکراولادی، دبیرکل جمعیت مؤتلفه اسلامی، یعنی سازمان یافته ترین و پرتأثیرترین تشکل طیف موسوم به "راست سنتی" اشاره کرد. او جامعه روحانیت مبارز، یعنی هواداران فقه سنتی و مجمع روحانیون مبارز، یعنی "خط امامی ها" را که عمدتا از مواضع خاتمی حمایت می کنند فراخواند. تا برای انتخابات مجلس خبرگان، دست به اختلاف دوباره بزنند و کاندیداهای مشترک معرفی کنند. همچنین به گزارش "هفته نامه ارزشها" گفتگویی در همین زمینه میان ناطق نوری و کروی صورت گرفته است. در همین رابطه باید به پیام خامنه ای و توصیه او برای نزدیک شدن "سرتوهای انقلاب" به یکدیگر اشاره کرد. این تلاشها و به موازات آنها یورش برای برکناری عبدا لله نوری وزیر کشور دولت خاتمی که از مدتها پیش آماج حملات تندروها بود (راه آزادی در این مورد در شماره پیش خود هشدار داده بود)، بیانگر این واقعیت است که آنان با زیرکی هر چه تمام تر، به طور همزمان سیاست "شلاق و شیرینی" را دنبال می کنند. آنان از آنجا که در حال حاضر زمان حمله نهایی را مناسب نمی بینند، هر روز با گشودن جبهه های تازه و فتح سنگرهای جدید، گام به گام موقعیت خود را تحکیم و پایه های اقتدار خاتمی را ست تر می کنند. کوششهای علنی و نیمه علنی برای نزدیکی به بخشی از نیروهای پشتیبان خاتمی با این هدف صورت می گیرند، تا در میان این طیف تشدت و دودستگی ایجاد کنند و به بخشهای متزلزل و هنوز مردود بقبولانند که هر کسی با ما همراه نباشد، رفتنی است! این تاکتیک در جریان استیضاح عبدا لله نوری با موفقیت اجرا شد و راستگرایان موفق شدند با تکیه بر دقیق ترین و

قانونگرایی، در کشور شحنة های تازیانه به دست!

بیژن برهمندی

اسلامی را در مجلس اسلامی به تصویب رساندند و سنگسار و تازیانه و قطع دست را بطور رسمی قانونیت بخشیدند، مردم ایران، از وحشت سالیهای سیاه بی قانونی، خواستار قانونیت و حکومت قانون شده اند!

رابطه جنبش مبارزاتی و شعار قانونیت

واقعیت اینست که هر رژیم مستبدی، در شرایط سلطه خود بر امور و تامین ثبات سیاسی، از قانونیت و برقراری حکومت قانون ابایی ندارد و میتواند بسادگی، به اتکای اقتدارش در حوزه های قانونگذاری و اجرایی و قضایی، قوانین دلخواه را تصویب کند و قوانین مزاحم را نیز بفراموشی سپارد. اما درست همین رژیم، در شرایط برآمد جنبش اعتراضی مردم و شعارهای مطالباتی آن، در حالیکه مطبوعات به افشای تخلفات سردمداران رژیم می پردازند و موارد بفراموشی سپرده شده قوانین را به رخ می کشند و افکار عمومی را علیه نابسامانی ها، بی لیاقتی ها و اقدامات غیرقانونی رژیم بسیج میکنند، چاره ای ندارد جز آنکه برای بازگرداندن آب رفته به جوی، به خشونت متوسل گردد و بر اقدامات غیرقانونی خود بیافزاید. درست در چنین شرایطی است که شعار قانونگرایی همچون زنجیری بر دست و پای رژیم خودکامه سنگینی خواهد کرد.

این یک قاعده عمومی است که اینک حوادث ایران یکبار دیگر بر آن مهر تایید می زنند. میتوان بیاد آورد که در شرایط ثبات سیاسی رژیم، پیش از انتخابات دوم خرداد، رژیم تقریباً هیچ مشکلی با مطبوعات نداشت. ماموران سانسور رژیم، با خونسردی و طبق قانون، هر کس را که پایش را از گلیمش درازتر می کرد، به محاکمه می کشاندند، نشریه اش را تهدید یا تعطیل می کردند و یا ساده تر از این، سهمیه دولتی کاغذش را به تاخیر می انداختند تا پس از چند شماره، یا سر برآه شود و یا از نفس بیفتد. اداره های امر به معروف و نهی از منکر نیز، با خونسردی و رعایت «قوانین» مربوطه به خود، مقاومت های پراکنده جوانان و زنان را، با جریمه های ریز و درشت - که بعدها صاف و ساده پهرشوه های ریز و درشت تبدیل شد - خنثی میکردند.

در شرایط ثبات سیاسی، مجلس رژیم احتیاج به استیضاح هیچ وزیری نداشت، چرا که در صورت اختلاف نظر و درگیریهای احتمالی، همه چیز، دور از چشم مردم و در پشت پرده های سیاست، مذاکره و حل و فصل میشد. اختلاف ها، دزدی های کلان و فساد اداری، همه جا با چاشنی سازش سیاسی میان رقبای، قابل هضم میشد و به این ترتیب همه سردمداران رژیم میتوانستند از ثبات و شکوفایی و پیروزی روزافزون اسلام بر کفر دم بزنند!

گفتن ندارد که رویای شیرین حکومت به یاری سرنیزه بر یک «امت اسلامی» سرزیر و ساکت، اینک به شکرانه یک جنبش وسیع توده ای، که پس از سالها سرکوب خشونت آمیز، بار دیگر اعتماد بنفس خود را بدست آورده و سر بلند کرده است، به کابوس شومی برای دیکتاتورهای تبدیل شده است.

آنها دیگر نمیتوانند آیت الله منتظری را ساکت کنند و هوادارانش را به خانه برگردانند. در چنین عرصه نیردی، رعایت «قانون» یک سم مهلک است که «امنیت» آنان را برهم خواهد زد. سردمداران رژیم لاجرم به لشکرکشی متوسل میشوند و با توسل به بی قانونی، جنبش طرفدار آیت الله منتظری را موقتاً به عقب می زنند. در این معامله طرفداران قانون طلبکارند یا مخالفان آن؟

میتوان یادآوری کرد که نشریه عصر ما، در مقاله ای بمناسبت استیضاح وزیر کشور، نامبرده را شانت کرده است که چرا در مجلس برای مردم توضیح نداده است که در حوادث نجف آباد، دولت طرفدار راه حل های سیاسی بوده است، در حالیکه مخالفان آن، روش سرکوب و خشونت را توصیه میکردند. و این را همه می دانند که راه حل دولت به اجرا گذارده نشده است! درمورد استیضاح وزیر کشور نیز، همه دیدند که توسل ناامیدانه اکثریت مجلس به استیضاح «قانونی» وزیر کشور، از نظر سیاسی پیروزی

نی دانم این را تراژدی تاریخ یا طنز تاریخ باید بنامیم که ملت ما در زیر سلطه ارتجاعی ترین قوانین قرون وسطایی و در حالیکه در بیست سال گذشته، ضربات تازیانه حکام شرع را به یاری شحنة های ریز و درشت آنان با گوشت و پوست خود تجربه کرده است این روزها خود را مجبور می بیند که از شعار حکومت قانون پیروی کنند حاکمان جبار را به قانونگزاری دعوت نماید. پژوهشگران جامعه شناسی، بدون شک نتایج جالب توجهی بدست خواهند داد، اگر در اطراف این موضوع تحقیق کنند که چرا ملتی که آشکارا قربانی قوانین به اصطلاح اسلامی روحانیت حاکم شده بود و در آستانه قرن بیستم و یکم، اورا به زیر سلطه توضیح المسائل ها، سلیقه های شخصی حکام شرع و قوانین قرون وسطایی سنگسار و شلاق در ملا عام برده بودند و به نام قانون زنها را از محل کار و دانشگاهها بیرون می کردند و غیره... در آستانه آخرین انتخابات ریاست جمهوری، اینگونه با اشتیاق به شعارهای انتخاباتی کاندیدایی پیوست که یکی از محورهای مهم برنامه انتخاباتی اش، حکومت قانون بود!

به اعتقاد من برای فهم «منطقی» که به این واکنش انجامیده است، لا اقل میتوان به دو دلیل اصلی اشاره کرد.

اول اینکه اساساً در هر حکومت خودکامه، نادیده گرفتن قوانین دست و پا گیر و یافتن راه حل های سریع، به یاری قدرت استبدادی متمرکز، و بویژه رعایت نکردن آن بخش از قوانین که به مردم و مخالفین سیاسی فرصت ابراز وجود می دهد، پدیده مرسوم و متداولی است.

به همین جهت در هر برآمد ناخشنودی مردم و سر بلند کردن حرکات اعتراضی، جنبش مطالباتی مردم، خواهان قانونیت و کارست آن قسمت از قوانین می شود که دیکتاتورهای بفراموشی سپرده اند. در دوران سرکوب و اختناق رژیم پادشاهی نیز، هرگاه جنبش مخالفان رژیم پامیگرقت، با شعار قانونیت بویژه شعار رعایت قانون اساسی همراه بود. بنظر میرسد که اولین دلیل را بیشتر باید در ویژگیهای حکومت اسلامی در ایران جستجو کرد. بی تجربگی روحانیت حاکم در اداره امور کشور، چند دستگی و اختلاف نظر قطب های مختلف قدرت و سرانجام ناتوانی جنبه های حقوقی فقه شیعه، حکومت اسلامی را در بیست سال گذشته، میان قانون و بی قانونی معلق نگاهداشته است. نگاه گزربایی به مباحث بی پایان فقهی، اختلاف نظرهای ایدئولوژیک و سیاسی، صف بندیهای جناحها در سبکهای مختلفی همچون مجلس، شورای نگهبان، ولی فقیه، مجلس خبرگان، مدرسین حوزه علمیه، فتاوی علما و غیره و یادآوری خاطرات تلخ مردم ایران، از هرج و مرج و بی قانونی ناشی از این اختلاف ها، در فهم واکنش امروزی آنها بسیار اهمیت دارد.

با مثالهای فراوانی میتوان نشان داد که در جمهوری اسلامی، همواره قانون و بی قانونی دو روی یک سکه بوده اند. مصادره اموال، طبق قانون اساسی، و بازپس دادن آنها طبق همان قوانین، ولی به روایت یک حاکم شرع دیگر، سنگسار کردن وحشیانه تعدادی از متهمین به عمل «زنا»، در حالیکه هزاران هزار مورد دیگر، بسته به انصاف، رشوه و یا سطح تمدن حکام شرع، با خواندن یک خطبه ساده طلاق فیصله یافته اند. صدها و صدها هزار بانوی ایرانی، به جرم بدحجابی به اسارت درآمده و یا شلاق خورده اند، در حالیکه کسان بسیار دیگری با یک تذکر ساده به خانه برگشته اند. و البته تلخ ترین آنها ماجرای هزاران زندانی سیاسی است که در محاکم شرع، به حکم باصطلاح قانون اسلامی به شش ماه، دو سال، پنج سال یا ده سال حبس محکوم شده بودند و ناگهان، تمام این احکام «قانونی» فسخ و در محاکم شرع دیگری، و البته به کمک روایت دیگری از «قانون» همه را سبانه به جوخه های اعدام میردند.

به این ترتیب، حکام جمهوری اسلامی، با عقب راندن کشور به قرون وسطی، و حاکم کردن قوانین نانوشته ای که دست حکام شرع را در حد فاصل میان عفو تا اعدام باز میگذارد، قدر عافیت را به مردم چشانند و حالا که پس از ۱۶ سال تاخیر در تابستان دو سال گذشته (تابستان ۷۵) قانون مجازات

پراهمیتی برایشان به ارمغان نیاورد، چرا که وزیر معزول به معاونت ریاست جمهوری منسوب شد و وزیر جانشینش، عینا با همان شعار توسعه سیاسی، جای او را گرفت.

داستان مطبوعات، بدون شک، جالب‌ترین بخشی است که ناتوانی سردمداران رژیم را در حفظ قانونیت به نمایش می‌گذارد.

ماجرای روزنامه جامعه، که بیش از دو ماه طول کشید، تا به وسایل قانونی، روند طولانی محاکمه شدن، دفاع کردن، شنیدن نظرات هیات منصفه، اعلام رای دادگاه، تقاضای تجدیدنظر، دوباره محاکمه شدن، دوباره دفاع کردن و سرانجام محکوم شدن را از سر می‌گذرانند، نمونه معنی داری است که سنگینی تحمل ناپذیر قانونی بودن را، در شرایط حضور یک جنبش نیرومند توده‌ای، برای یک رژیم استبدادی نشان می‌دهد. نزدیک دو ماه نشریه جامعه با تیراژ حدود چهارصد هزار شماره دست بدست گشت و میلیون‌ها خواننده کنجکاو با آنچه که «قانون مطبوعات» نامیده می‌شود و نیز آنچه که رژیم تا به امروز آنرا «آزادی مطبوعات» می‌نامید، آشنا شدند. سرانجام نیز دو روز پس از تعطیل «جامعه» و با همان کادر هیات تحریریه، نشریه در جامعه جدیدی بنام «توس» و با صد هزار تیراژ منتشر شد و خود کامگان را برآشت. برآستی طرفداران چه جناحی به دفتر نشریه طوس حمله کردند و با عریه کشی خواهان بستن نشریه شدند؟ کدام جناح مجبور شد، تنگ بی قانونی را به جان بخرد و نشریه توس را نیز تعطیل کند؟ اینک که این سطور نوشته می‌شود خبر رسید که توس دوباره منتشر می‌شود.

این البته در شرایطی است که صدها نشریه دیگر، با سطوح و مضامین متفاوت، با استفاده از علاقه مردم به خریدن نشریات مستقل و انتقادی علیه رژیم، در سراسر کشور منتشر می‌شوند و به افشای نابسامانیها، ضرورت حضور مردم در صحنه و دفاع از آزادی می‌پردازند.

چگونگی برخورد مخالفان دولت خاتمی با ماجرای دادگاه کریاسچی و دفاعیات پرهیجان وی که با استقبال میلیون‌ها نفر در سراسر کشور مواجه شد، و چگونگی برخورد درودسته‌های چماقدار با تظاهرات متعدد قانونی دانشجویان دانشگاه‌ها چه در تهران و چه در شهرستانها، همه و همه نشان می‌دهند که در برآمد جنبش توده‌ای، جناحی که قدرت، ثروت و آینده خود را در خطر می‌بیند، هیچ چیز بیش از شعار قانونیت، متانت و شفافیت، کلانه‌اش نمی‌کند و دست و پایش را نمی‌بندد!

شعار قانونیت به قصد اجتناب از تیغ بُران حریف!

حوادث ماههای اخیر و حملات جناح شکست خورده در انتخابات، به وزیر کشور، شهردار تهران و نشریه جامعه، با استفاده از حربه «قانون» کسانی از میان نیروهای هوادار آزادی را نگران کرده است که نکنند بازندگان در انتخابات با توسل به قوانین خود ساخته، عملاً جناح طرفدار خاتمی را از کار بیندازند و به جنبش اصلاح طلب آسیب برسانند. در ایران، چند نشریه، از جمله هشتی و راه نو، طی مقالاتی، در این زمینه ابراز نگرانی کردند.

در میان اپوزیسیون تبعیدی نیز، همکاران ما در نشریه اکثریت، در دو ماه گذشته، چند بار، در سرمقاله و نیز در نوشته‌های دیگر، شعار توسل به قانونیت را که از طرف جناح خاتمی طرح شده است، مورد بحث قرار داده و نسبت به صحت آن اظهار تردید کرده‌اند. برای مثال، یکی از نویسندگان نشریه کار، در یکی از آخرین شماره‌های این نشریه و در ستون «یادداشت» (شماره ۱۸۷) با اظهار نگرانی بحق از چیزی که خود «پورش همه جانبه جناح راست» می‌نامد، به واقعه استیضاح وزیر کشور اشاره کرده و می‌نویسد در حالیکه نامبرده «اجرای قانون و پایبندی به قانون» را بر تارک برنامه انتخاباتی خود نوشته بود، «خود قربانی یک اقدام «قانونی» شد»، نویسنده آنگاه نتیجه می‌گیرد که: «در پورش اخیر جناح راست، قانون و توسل به قانونیت نقش ویژه‌ای ایفا می‌کند. بخشی از سیاست انتخاباتی خاتمی، به سلاح جناح راست برای مقابله با دست آوردهای مردم تبدیل شده است.»

نویسنده آنگاه با اشاره به پرسش «بسیاری از هواخواهان و پیروان خاتمی»، می‌نویسد: «سیاست تکریم به قانون چه آینده‌ای برای آنان رقم خواهد زد؟ آیا سیاست پایبندی به قانون در چارچوب نظام جمهوری اسلامی می‌تواند بدون ساحل نیست؟»

طبیعی است که پاسخ به چنین پرسش پراهمیتی، چه از جانب طراح سوال و چه از جانب مخاطبانش، بدون یک ارزیابی واقع‌بینانه از صف آزایی نیروها و نقاط قوت و ضعف هر یک و شناخت تعادلی که میان آنان برقرار است، ممکن نخواهد بود.

به اعتقاد من، یک حساب سرانگشتی، از قدرت تخریبی ماشین سرکوبی که رژیم، در طی بیست سال گذشته برای خود تدارک دیده و برسی «کارایی» نیروهای سرکوبگری که در اندام‌های مختلف نظام، از بسیج و سپاه گرفته تا وزارت محوف اطلاعات گردآمده‌اند و در دو دهه گذشته یکی از خشت‌بازترین نظامهای جهان را بنیانگذاری کرده‌اند، کافی است تا نشان دهد که برتری واقعی جناح شکست خورده که «تصادف» تمام این ارگانها را در اختیار کامل خود دارد در عرصه قانون است یا در عرصه سرکوب و «خشونت»؟

البته نمیتوان انکار کرد که جناح سرکوبگر در زمینه بهره‌برداری از قوانین نیز امکانات فراوانی در اختیار دارد و در آینده نیز همچون گذشته از آنها به وفور بهره‌برداری خواهد کرد.

با اینحال می‌شود، نتایج مثلاً «محاکمه» شهردار تهران را - که در سراسر کشور بصورت پربیننده‌ترین برنامه تلویزیونی درآمد و عملاً تمام تارسیهای سیستم قضایی غلبه‌ساله رژیم را برعلا ساخت - یا سرکوب خشونت‌بار فلان تظاهرات خیابانی دانشجویان مقایسه کرد، که در آن، معمولاً علاوه بر حاکم بودن جو ترس و ارباب - و عملاً خارج کردن بخشهایی از جمعیت از دور مبارزات - به دستگیری و شکنجه پنهانی رهبران تظاهرات دانشجویی می‌انجامد، بی آنکه افکار عمومی از جزئیات آن مطلع شوند.

این البته واقعیت دارد که در شرایط معینی که روند انزوای یک حکومت و یا جناحی از آن آغاز می‌گردد و همزمان جنبش توده‌ای سیر اعتلا می‌پساید، توسل به هر کدام از روشهایی که ذکرشان رفت روند انزوا را تسریع می‌کند و به افشای بیشتر نیروهای ضدجنبش می‌انجامد. ولی نمیتوان لحظه‌ای تردید کرد که علیرغم خسارات معینی که توسل نیروهای انحصارطلب به قوانین جاری کشور، برای جنبش دارد، با فشاری بر قانونیت و پرهیز از خشونت، هیچ معنایی جز واژار کردن حریف به یاری در زمین خودی ندارد. این پافشاری، همچنین حریف را درست در آنجا که برگ برنده و دست بالا را دارد، از عرض اندام و کارایی محروم می‌سازد.

به اعتقاد من، در ادامه همین روند، بشکل گام به گام، رشد روزافزون اعتماد بنفس جنبش، نقش پراهمیتی در تخریب روحیه نیروهای طرفدار جناح شکست خورده خواهد داشت و میتواند آرام آرام امکان سرکوب را نیز، علیرغم تمایل سردمداران این جناح - از آنان سلب نماید. شواهدی که اینجا و آنجا به اختلاف نظر میان بنده سپاه با فرماندهان آن دلالت دارد، در واقع مقدمه روندی است که عاقبت خوشی برای طرفداران سرکوب نخواهد داشت!

واضح است که این پیش‌بینی خوش‌بینانه برای جنبش مردم، در صورتی شانس تحقق خواهد داشت که نیروهای تصامیت‌خواه، به شعار قانون‌گرایی جنبش مردم تمکین کنند و یا چاره‌ای جز پذیرش آن نیابند و زمان را، که آشکارا به نفع رتبس جمهور و نیروهای آزادیخواه است، با اشکال معینی از کودتا، یا بهم‌زدن خشونت آمیز «بازی»، به نفع خود برنگردانند.



(کاریکاتور از فرانکفورت آلمانی)

خاتمی در موازنه دشوار میان لیبرالیت و محافظه کاران

توپ هنوز در میدان آمریکاست!

بابک امیرخسروی

مهار دوگانه، قانون داماتو، تحریم اقتصادی ایران، مسلود ساختن دارایی‌ها و سپرده‌های ایران در بانک‌های آمریکایی، جلوگیری از عبور لوله‌های نفت و گاز آسیای میانه از مسیر طبیعی و اقتصادی ایران و انواع فشارهای بین‌المللی، نمونه‌های آنست. با این حال، در یک بازنگری واقع‌بینانه به چگونگی پیدایش و شدت گرفتن خصومت در روابط میان دو کشور و ریشه‌یابی خطاها و مسئولیت‌ها، ملاحظه خواهد شد که بار گناهان و مسئولیت‌های جمهوری اسلامی در این امر بسیار سنگین است. پس از انقلاب بهمن ۵۷، اگر زمامداران با درایت و دوراندیشی بر سرکار می‌آمدند و از منظر متافع ملی بر مسائل می‌نگریستند و در بند بلندپروازی‌های تخیلی ایدئولوژیک نبودند، در آن صورت این گونه معضلات پیش نمی‌آمد و ملت ایران دچار این همه صدمات و محرومیت‌های طاقت‌فرسا نمی‌شد. حقیقت تلخ این است که هیستری ضدامپریالیسم آمریکا را مصنوعاً به وجود آوردند. با اطمینان می‌توان گفت که با انقلاب بهمن و سقوط رژیم شاه، خروج دسته‌جمعی مستشاران آمریکایی، لغو پیمان نظامی ایران و آمریکا، فرار جمعی وابستگان به هیات حاکمه قبلی، زندانی شدن عده بی‌شمار و قتل صدها نفر از آنان، ملی شدن تار عیار صنعت نفت، تشکیل حکومت موقت مهدی بازرگان و برگذاری فرماندم جمهوری اسلامی، وجود رهبری بلامنازع آیت‌الله خیمینی و محبوبیت بی‌حد و حصر او و شورو هیجان انقلابی مردم در آن ایام، واقعا خطری به‌ویژه از خارج انقلاب را تهدید نمی‌کرد. در آن اوضاع و احوال، دست آمریکا کاملاً از ایران کوتاه بود. امپریالیسم آمریکا در واقعیت سیاسی آن روز ایران به‌طور بالفعل جایی نداشت و فاقد اهرم‌های موثر برای اعمال قدرت و دخالت در امور ایران بود. در آن هنگام، آمریکا یک خطر انتزاعی و تئوریک بود نه یک تهدید مشخص و فوری. دولت آمریکا که به گونه همگان، در برابر انقلاب بهمن غافلگیر و حیرت‌زده بود، نوبیدانه می‌کوشید و خود را به آب و آتش می‌زد و واسطه می‌تراشید تا با دستگاه جدید حاکمه ایران مناسبات عادی داشته باشد و در صدد تحریک او نبود. او می‌خواست مناسبات موجود سیاسی و اقتصادی خود را به امید روزهای بهتر دچار مخاطره نساود. با این ملاحظات و مصلحت‌اندیشی‌ها بود که دولت آمریکا به شاه ایران پناهاندگی نداد و با زیرپا گذاشتن هرگونه معیار انسانی و اخلاقی، بزرگ‌ترین یار و متحد خود در خاورمیانه را تا پایان عمرش در آوارگی و دربردارها کرد. بر کسی پوشیده نیست که اجازه بستری شدن کوتاه مدت شاه در بیمارستان نیویورک به دنبال تلاشهای گسترده هانری کیسینجر و روکنفر سرمایه‌دار معروف و شهردار نیویورک از روی اکراه و با شرط و شروط از سوی دولت کارتر تفریض شد و به مجرد اشغال سفارت آمریکا نیز عذر شاه را خواستند. اگر رهبر روحانی انقلاب و مریدان او به منافع ملی ایران عنایت می‌کردند و سرمست رویاهای ایدئولوژیک نبودند، حتماً از آن همه جنجال و ایجاد یک بحران دیپلماتیک بر سر یک اقدام کوتاه مدت دولت آمریکا که هیچ فکر و نقشه گرانه‌ای علیه دولت جدید ایران پشت سر نداشت و کاملاً در عرف اقدامات ناگزیر انسانی می‌گنجید، اجتناب می‌کردند. حکومت موقت مهندس مهدی بازرگان که برخورد از چنین فرهنگ و درایت سیاسی بود، اگر قدرت داشت بی‌گمان سر قضیه را با یک یادداشت اعتراضی تشریفاتی هم می‌آورد و مانع از بروز بحرانی می‌شد که زیانهای آن هنوز گریبانگیر ملت ایرانست.

اما آیت‌الله خیمینی و «خط امامی‌ها» سودای دیگری در سر داشتند. آنها برای فائق آمدن بر معضلات داخلی و تامین هژمونی خود و فراهم ساختن جو مساعد روانی برای تحمیل رژیم ولایت فقیه شتاب داشتند و در پی ایجاد وضع فوق‌العاده و جنگی بودند. اشغال سفارت از سوی دانشجویان پیرو خط امام اخگری بود که آتش کینه‌های خفته در سینه‌ها را که طی یک ربع قرن انباشته بود، برافروخت. جمهوری اسلامی تازه نفس، با گروگان گرفتن ۵۲ دیپلمات آمریکایی، ابرقدرت پرتکبر جهان را به چالش خواند و به شدت تحریک

اهمیت و جایگاه رابطه ایران با آمریکا بسیار فراتر از عادی شدن و برقراری مناسبات سیاسی میان این دو کشور است. اگر به موضوع از زاویه منافع ملی ایران بنگریم، که به باور من تنها معیار درست و واقعی سنجش آنست، اگر مصالح نسل حاضر و نسل‌های بعدی ملت ایران مد نظر قرار بگیرد، معضل کنونی مناسبات خصمانه میان دو کشور رنگ می‌بازد و فرعی بودن آن آشکار می‌شود و حل هرچه فوری‌تر آن به یک ضرورت مبدل می‌گردد. برقراری مجدد مناسبات عادی و معقول با ایالات متحده آمریکا آن چنان تغییر و تحولی در شیوه نگرش و فرهنگ سیاسی می‌طلبد که تحقق آن پیامدهایی در همه شئون خواهد داشت و منجر به عادی کردن و مدنی شدن رابطه دولت جمهوری اسلامی با خود مردم ایران و نیز با همسایگان خواهد شد. اثرات آن مسلماً در سیاست خارجی در جهت صلح و مسالمت و پرهیز واقعی از تحریکات در منطقه منعکس شده و به انصراف کامل جمهوری اسلامی از جاه‌طلبی‌های ساده انگارانه صدور انقلاب اسلامی و قطع تروریسم بین‌المللی خواهد انجامید.

واقعیت این است که تداوم مناسبات خصمانه کنونی فقط به درد مقاصد کوتاه‌بینانه بخشی از حاکمیت برای استمرار هژمونی آنها می‌خورد و جز به سود سرمایه‌داران و قدرت‌های مالی - صنعتی وابسته به آنان نیست. آزادی خواهان و مردم ایران از ادامه سیاست دشمنانه کنونی به تنگ آمده‌اند. رفتار دوستانه و جوانمردانه فوتبالیست‌ها و هزاران تماشاگر ایرانی در بازی تیم ملی ایران با آمریکا که تحسین و شگفتی دل‌پسندانه جهانیان را برانگیخت و سیمای انسانی و متمدنانه ایرانی را به نمایش گذاشت و تظاهرات میلیونی مردم در سراسر ایران بنسبت همین پیروزی تیم ملی ایران که طی آن حتی یک شعار ضد آمریکایی داده نشد و جز شادی و پایکوبی و ایران دوستی نبود، گویاترین پرواک این واقعیت است.

عادی کردن مناسبات با آمریکا و کلاً با سایر کشورها، بخش جدایی‌ناپذیر از پیکار آزادی خواهان ایران برای آزادی و مردم‌سالاری است. تصادفی نیست که این امر گوهر سیاست خارجی حکومت محمد خاتمی و حامیان او را تشکیل می‌دهد. اگر محمد خاتمی موضوع را با صراحت بیشتر بیان نیکند و یا گام جسورانه برنمی‌دارد، بی‌گمان به ملاحظه مشکل آفرینی‌ها و مخالفت‌های همین جناح هژمونیکست است. نباید از نظر دور داشت که بنا به قانون اساسی، ترسیم جهت‌های اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی یا «رهبر» و «ولی فقیه» علی‌خامنه‌ای است که با قوت بر مواضع سنتی خصمانه جمهوری اسلامی در قبال آمریکا پای می‌نهد. عامل بازدارنده دیگر بی‌گمان موضع و رفتار تا به حال دولت آمریکاست که هنوز چندان مساعد نیست.

علت این همه سرسختی جناح حاکم چیست؟ علت را عملتاً باید در منشا آن ریشه یابی کرد. بخاطر بیاوریم که نقطه عطف در روند تکوین هژمونی خیمینیست‌ها بر جامعه روحانیت و سایر نیروهای اسلامی - ملی و سلطه تمام عیار سیاسی آنها بر کشور، با اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری به بهانه مضحک تحویل محمد رضا پهلوی که به علت بیماری سرطان پیشرفته در بیمارستانی در نیویورک بستری شد، آغاز گردید. طی ۱۹ سال گذشته، علی‌رغم بند و بست‌ها و گفتگوهای پنهانی برای خرید اسلحه و تجهیزات، تمام تبلیغات و تهدیدات گردانندگان جمهوری اسلامی برای تحکیم سلطه سیاسی خویش و خفه کردن هر صدای مخالف و دگراندیش و توجیه ناکامیهای رژیم در زمینه اقتصادی و دشواریهای گوناگون، بر محور تشدید هیستری ضد آمریکایی پای گرفته است.

درست است که دولت آمریکا در تلاش برای تامین سرکردگی خود بر جهان، به‌ویژه بر منطقه حساس و استراتژیک خاورمیانه، چشم دیدن جمهوری اسلامی را نداشته است که در مجموع از سیاست خارجی مستقلی پیروی میکند و «مزام» سیاست‌های آمریکا و اسرائیل در منطقه میباشد. سیاست

روابط ایران و آمریکا و تشدید آنست. اما ادامه این وضع به زیان منافع و مصالح ملی ایران و مغایر با آمل آزادی خواهانست. ویژگی لحظه استثنایی کنونی در آنست که پس از ۱۹ سال پیشه کردن سیاست قهر در داخل و تنش آفرینی در خارج، حکومتی در ایران بر سر کار است که برنامه و پیش او متکی بر تنش زدایی و عادی سازی و بهبود روابط با همسایگان و نیز با ایالات متحده آمریکاست. در ایالات متحده نیز بازتاب مثبت آن مشاهد می گردد. دولت کلینتون پس از ماهها دو دلی و ناباوری و تکرار گفتن جنگ آوران، اخیرا با دید واقع بینانه ای به تحولات سیاسی ایران می نگرد و با زبان آشتی سخن می گوید. چنین بنظر می رسد که در اتخاذ سیاست جدید، «کیوتو ها» بر «قرتی ها» فائق آمده و دولت آمریکا بالاخره خود را تا حدی از قید و بند جناح محافظه کار داخلی و فشارهای دولت اسرائیل و لویی طرفدار او رها ساخته و صادقانه در جهت بهبود مناسبات دو کشور گام نهاده است. عدم اجرای قانون داماتو علیه شرکت های اروپایی، و ترو کردن قطعنامه اخیر کنگره آمریکا در رابطه با مجازات شرکت های روسی و دیگران در صورتی که به تجهیزات موشکی و هسته ای ایران یاری برسانند، پرواک آنست. بدیهی است که اگر سیاست دولت آمریکا در این ست و سو تداوم بیاید، و گامهای مشخص و تازه ای برداشته شود، دولت اسرائیل نیز بناچار سیاست و روش خود را تعدیل خواهد کرد. زیرا این دولت بدون حمایت کامل ایالات متحده آمریکا نمیتواند به تنهایی سیاست خصومت آمیز کنونی را ادامه دهد. لذا فرصت مناسب کنونی را نباید از دست داد.

راه چاره چیست؟ از برنامه انتخاباتی، گفتارها، مصاحبه محمد خاتمی با شبکه CNN آمریکا، پیام او بنسبست سالگرد دوم خرداد و گزارش از وضع اقتصادی کشور و اساسا از پیش و فرهنگ او کاملا پیداست که محمد خاتمی خواستار عادی شدن مناسبات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی با ایالات متحده آمریکاست. با این حال چنین بنظر می رسد که محمد خاتمی بخاطر راه و روشی که در حل مشکلات دارد، می کوشد تا گرهی را به عقد ناخوش باز کند نه با دندان، می خواهد کارها و اقداماتش با رعایت موازین قانونی و تقاضای مسئولان کشور و جلب حمایت رهبر انقلاب صورت بگیرد نه با فشار و زور از پایین و رودرویی ها. به همین ملاحظات است که محمد خاتمی می خواهد معضل رابطه با آمریکا را نیز با راه و روش خود حل کند که در گشودن آن موضع علی خامنه ای بخاطر اختیارات قانونی او بسیار مهم است. با این ملاحظات است که محمد خاتمی از طرح صریح ضرورت برقراری مناسبات دیپلماتیک با آمریکا پرهیز دارد و منتظر تحولات بعدی و شرایط مساعدتر است. این از وظایف مطبوعات آزادی خواه و هواداران سیاسی برنامه محمد خاتمی است که با شجاعت و جسارت بیشتر، با طرح موضوع در سطح جامعه و برگزاری سخنرانی ها، این «تابو» را بشکنند و اهمیت عادی سازی مناسبات با آمریکا را با تکیه بر منافع ملی ایران برای حال و آینده کشور نشان بدهند. ضرورت عادی سازی مناسبات میان دو کشور بدین خاطر نیست که آمریکا گوهر و انگیزه های سلطه جویانه خود بر جهان را کنار گذاشته عابد و زاهد

بقیه در صفحه ۲۷

نمود. پیش بینی آن دشوار نبود که دولت آمریکا در برابر چنین تحقیر جهانی ساکت نمی ماند. قطع فوری مناسبات دیپلماتیک، مسدود کردن دارایی ها و سیرده های ایران، ماجرای ناکام طبس و اقدامات خصمانه بی شمار دیگر، واکنش دولت آمریکا در قبال اقدام غیرمتعارف و تحریک آمیز جمهوری اسلامی بود. این درست همان چیزی بود که آیت الله خمینی نویدمیده در جستجوی آن بود تا برای مقابله با «خطر خارجی» گام به گام سکوت برگزینی را بر جامعه ایران مستحسن سازد و همسویی روحانیون را بر محور ولایت فقیه برقرار کند. گردانندگان جمهوری اسلامی با برگردانی تظاهرات مداوم در برابر سفارت آمریکا و تبلیغات شبانه روزی در رسانه های جمعی، موضوع امیرالایم آمریکا را به کوچه و بازار کشانند و وسیعا در افکار عمومی مطرح ساختند و همه مسائل را تحت الشعاع آن قرار دادند. بدین منوال، پدیده ای را که در سایه انقلاب بهمین به یک موضوع جنبی و تضاد فرعی و آمده بود به پیش صحنه آوردند و به تضاد اصلی و عمده مبدل ساختند. چپ ایران، به ویژه طیف توده ای، منتها با انگیزه های ایدئولوژیک از نوع دیگر با این تصور واهی که در جهان دو قطبی هرچه درگیری و خصومت با آمریکا شدیدتر باشد، نزدیکی و وابستگی جمهوری اسلامی به شوروی بیشتر خواهد شد، آتش بیار این معرکه ساختگی ضدامپریالیستی و تئوری ساز آن شدند. اولین پیامد شوم این ماجرا سقوط حکومت آزادی خواه و اصلاح طلب و لیبرال منش و تجدخواه مهندس مهدی بازرگان و پایان حکومت دوگانه به سود «خط امامی» ها بود که جرات کرده در جریان کنفرانس الجزیره با نمایندگان دولت آمریکا برای احیاء حقوق ایران به گفتگو نشسته و اساسا مخالف با اشغال سفارت آمریکا و گروگان گیری و معتقد به حفظ مناسبات عادی با آمریکا بودند. اگر نیک بنگریم، امروز نیز مضمون مطلب و انگیزه ها فرقی با گذشته ندارد و استمرار آنست. جناح راست واپس گرایی حاکمیت به رهبری علی خامنه ای برای تحمیل همسویی خود بر منبای «ولایت مطلقه فقیه» و جلوگیری از هرگونه گشایش سیاسی و حرکت آرام جامعه به مردم سالاری، مترسک «دشمن خارجی» و «شیطان بزرگ» را که گویا موجودیت ایران و انقلاب اسلامی را تهدید میکند، علم کرده مردم و نیروهای سیاسی - اجتماعی را به تبعیت از ولی فقیه دعوت میکند. غافل از آنکه انقلاب اسلامی را هیچ عاملی به اندازه بی کفایتی، ندانم کاری، تضاد گسترده آفازده ها و گردانندگان رژیم و زورگویی ها و یکه تازی های ناشی از همین رژیم ولایت فقیه، بی اعتبار و ست نکرده و نمیکند. اظهارات منفی بافانه آیت الله خامنه ای در واکنش به پیام های آشتی جویانه و مثبت رئیس جمهور آمریکا، به ویژه بنسبست بازی فوتبال ایران و آمریکا و سخنان کم سابقه خانم اولبرایت وزیر خارجه در «انجمن آسیا» در نیویورک (۱۷ ژوئن ۹۸)، بارزترین نمایش تلاش بیهوده و بی سرانجام بازندگان انتخابات دوم خرداد در برابر واقعیت ها و الزامات کنونی ایران و جهانست.

آنچه را که آیت الله خامنه ای و جناح مدافع او در ادامه لجوجانه این سیاست مضر به حال منافع ملی ایران و مخمل به امر توسعه سیاسی کشور نمی بینند تحولی است که در جامعه ایران رخ داده و اوضاع و احوالی است که به کلی تغییر یافته است. این حرف ها و شعارها دیگر گوش شنوا و خریداری در افکار عمومی ندارد. زیرا نه از آن شور و هیجان انقلابی ماههای آغازین انقلاب اثری برجای مانده نه روحانیون حاکم و «رهبر» کنونی جمهوری اسلامی از آن محبوبیت و اعتبار و صلابت آیت الله خمینی برخوردار است، نه وضع اقتصادی و معیشتی ایرانیان رونق سابق را دارد. بشکه نفت هم به ۳۴ دلار به فروش نمی رسد که بیاری آن زیان های ناشی از بی کفایتی ها و ندانم کاری ها را جبران نماید. یک تفاوت «بی مقدار» را هم باید اضافه کنم که رئیس جمهور کنونی نه به گونه شادروان بازرگان، منتصب «ولی فقیه»، بلکه برخاسته از رای ۲۹ میلیون زن و مرد ناراضی و رویگردان از زمامداران ستی است.

روابط دشمنانه و پرتنش ایران و آمریکا را، چنانکه به اجمال اشاره رفت، از ابتدا بطور مصنوعی به وجود آوردند و حالا نیز بطور غیرمعتدل و با زور و شانتاژ ادامه می دهند. بدیهی است که در تشدید این تنش و خصومت گرایی و دراماتیزه شدن روابط دو کشور، هر دو طرف نقش داشته اند. در پیدایش این وضع، نباید به نقش مخرب و دشمنانه دولت اسرائیل کم بها داد. به ویژه اگر امکانات تبلیغاتی جهانی بسیار گسترده و کارآمد و لویی های پرنفوذ یهودیان در آمریکا و سراسر جهان در نظر گرفته شود، که با روی کارآمدن دولت دست راستی و متعصب نتانیاهو، اقدامات و تبلیغات این دولت علیه جمهوری اسلامی و برای تحریم اقتصادی و انزوی ایران دو چندان شده است. در واقع، سود محافل راست افراطی در دو سوی این میدان، چه در جمهوری اسلامی، چه در ایالات متحده آمریکا و اسرائیل، تنش آفرینی در



خاتمی به مادالین اولبرایت: اختیار دارید خانم توپ هنوز در زمین شماست!

انجمن حجتیه: از بهایی ستیزی تا مخالفت با ولایت فقیه!

ساسان رجالی فر

نشر و چاپ کتاب و جزوه از مهمترین فعالیت انجمن حجتیه در این عرصه بود. برگزاری اعیاد مذهبی، سازمانگری مداحان اهل البیت برای شرکت در مراسم مذهبی و اعیاد اسلامی و هر چه بیل شکره برگزار کردن سالروز تولد امام زمان که تقریباً هر ساله چیزی شبیه یک کارناوال مذهبی بود از دیگر فعالیتهای تبلیغی و ترویجی انجمن حجتیه بود.

در زمینه اطلاعاتی، انجمن می‌کوشید بهاییان را شناسایی کند و بدین منظور برای آنان بطور جداگانه پرونده تشکیل می‌داد و هرگونه تردد آنها، ازدواج و خروشاوندی آنان را به ثبت می‌رساند. بررسی احوال و نوع سرمایه‌گذاری بهاییان نیز از چشم انجمن حجتیه مخفی نمی‌ماند. اگر یک خانواده بهایی صاحب فرزندی می‌شد، انجمن سعی میکرد اطلاع کسب کند که آن فرزند پسر یا دختر بوده و نام او چیست.

اگر چه انجمن بر اصول خود پای می‌نشرد که نبایستی در سیاست دخالت کرد و بیشتر بایستی کار فرهنگی انجام داد، اما رابطه حسنه‌ای با جریانات رفرمیست اسلامی شبیه نهضت آزادی داشت.

هنگامی که رهبران و بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق در تلاش سازماندهی اولیه بودند از آنجا که مطلع بودند انجمن حجتیه از قدرت سازماندهی و تشکیلاتی قوی برخوردار است، بعضی از کادرهای آنان تلاش نمودند از نحوه سازماندهی انجمن در حدی ممکن در سازماندهی خود استفاده برده و تجارب انجمن را جمع‌بندی کنند.

انجمن حجتیه اگر چه مدارس ویژه خود را داشت اما بطور گسترده در دبیرستانها و مدارس دیگر نیز از طریق معلمان متحابل به خود فعالیت می‌کرد، برگزاری مسابقات دینی در مدارس از مهمترین فعالیتهای انجمن بود. اگر جریان حکومتی به محصلین ممتاز جایزه‌ای مثلاً شرکت در اردوگاههای رامسر می‌داد، انجمن به شاگردان ممتاز در مسابقات ویژه‌ای که خود برگزار می‌کرد، سفر و زیارت به مشهد را جایزه می‌داد و بتدریج در بسیاری از مدارس انجمن اسلامی مدارس تشکیل می‌شدند.

اگر چه انجمن حجتیه همواره فاصله خود را با آیت‌اله خمینی حفظ میکرد اما میتوان گفت، فعالیت‌های آن زمینه لازم را برای جنبش اسلامی که بعدها زیر رهبری آیت‌اله خمینی قرار گرفت، فراهم آورد.

بتدریج از سالهای ۱۳۵۰ به بعد درگیریهای فکری میان مسلمانان شدت گرفت. گرایش آیت‌اله خمینی و هواداران او مثل آیت‌اله منتظری، بهشتی، هاشمی رفسنجانی، آیت‌اله طاهری، صدوقی، هاشمی نژاد و... بر این باور بودند که بایستی درمورد سیاست فعال بود. اما انجمن حجتیه که مرجعیت آیت‌اله خوئی را پذیرفته بود،

بقیه در صفحه ۲۱

داشتند، این بیمارستانها با سرمایه‌گذاریهای پزشکان مسلمان سامان می‌یافتند.

۲ - دبیرستان و دبستان‌های اسلامی: دبیرستانهایی مثل حسینیه، احدیه در این دبیرستانها که در چارچوب نظام آموزش و پرورش عمل میکردند، عمدتاً فرهنگ و منش اسلامی بر فضای مدرسه حاکم بود. معلمان و کارمندان همه مسلمانان معتقد بودند و دروس اسلامی با اهمیت بیشتری تدریس میشدند.

۳ - صندوقهای قرض‌الحسنه: این صندوقها که فاقد بهره بانکی بودند، در کنار بانکهای رسمی سازمان یافته بودند و اساساً شبکه‌ای از بانکهای اسلامی بحساب می‌آمدند که مقدار پولهای اندک را ذخیره میکرد و در موارد مختلف از کم تا زیاد برای مصرف شخصی یا سرمایه‌گذاری مبادرت به پرداخت وامهای بدون بهره میکردند.

۴ - مراکز معلولین: مراکز معلولین صادقیه در کهریزک، یا در اصفهان بطور نمونه که اطفال معلول را نگهداری و محافظت میکردند و درعین حال که فرهنگ اسلامی بر این موسسه حاکم بود.

۵ - مراکز ناینبان: شبیه مرکز ابابصیر که مدرسه ویژه ناینبان بود و اگر چه به ناینبان آموزش می‌دادند، اما مراکز تبلیغ و ترویج اسلامی بودند.

۶ - کانونهای تربیتی و پرورشی اسلامی: این مراکز در سالهای قبل از انقلاب آلترناتیو خانه‌های جوانان، و کاخهای جوانان بودند که از سوی رژیم شاه در حد محدود در شهرها سازمان یافته بودند تا به اصطلاح مروج فرهنگ مدرن امروزی باشند. در این کانونهای اسلامی امکاناتی فراهم شده بودند که جوانان بتوانند از آنها استفاده کنند میز پینگ‌پونگ، والیبال، بسکتبال، کتابخانه... اما با منش و فضای اسلامی، در این کانونها یک روز دختران و یک روز پسران گردمی‌آمدند و از امکانات استفاده میکردند.

۷ - انجمن حمایت از زندانیان: این انجمن که از طریق هیئت امنای اسلامی سازمان یافته بود، تلاش میکرد با خانواده‌های زندانیان عادی ارتباط برقرار کند و در حد امکانات به مشکلات و مسائل آنها رسیدگی کند، این انجمن به خانواده زندانیان ماهیانه مبلغ کمی بعنوان کمک هزینه می‌پرداخت و به خود زندانیانی که امکانات مالی نداشتند نیز مبلغی برای مصرف شخصی آنها مانند سیگار و غیره در زندان می‌پرداخت. فعالیت این انجمن در بعد از انقلاب، لاقابل در شهر اصفهان، زندانیان سیاسی را نیز تحت پوشش قرار داد.

در عرصه تبلیغ و ترویج، انجمن حجتیه با تشکیل جلسات بحث و گفتگو سعی میکرد بهاییان را به مناظره بکشاند و به اصطلاح آنها را به اسلام جذب کنند. سازماندهی این مباحثات،

در بلوک موسوم به «راست سنتی»، سه گرایش اصلی با هم گردآمده‌اند تا که مانع از هرگونه بازگشایی «فضای سیاسی» کشور شوند. این گرایش‌ها عبارتند از:

۱ - جمعیت موقوفه اسلامی
۲ - توابعین حجتیه
۳ - گرایش اسلامی حزب زحمتکشان
میتوان و بدون شک میبایست هر کدام از این سه گرایش را به دقت شناخت و از مکانیزم تغییر و تحولات آن مطلع شد، اگر بخواهیم درمورد مسائل سیاسی ایران به نقطه نظری روشن برسیم. در مطلب زیر به یکی از این سه گرایش یعنی انجمن حجتیه می‌پردازم.

انجمن حجتیه

در سالهای قبل از انقلاب در محافل اسلامی، همه از جریانی صحبت میکردند بنام (انجمن ضد بهایی) که به آن انجمن حجتیه هم میگفتند. این انجمن در سالهای ۱۳۳۱ - ۱۳۳۰ تشکیل شده بود و اساس خود را بر این ایدئولوژی استوار نموده بود که هرگونه تغییری در احوال مسلمانان و نظام عالم، منوط به ظهور حضرت مهدی امام دوازدهم شیعیان است و لذا هرگونه فعالیت از آنجا که حضرت مهدی رهبری آنرا ندارد به سرانجامی نمی‌رسد. لذا مسلمانان باید تلاش کنند، تا هنگامی که حضرت ظهور میکند، نیروهای ورزیده‌ای در اختیار داشته باشند. به عقیده آنان حضرت بیشتر هنگامی ظهور میکند که جهان پر از فساد و ظلم شود. از آنجا که در گرایش شیعه در آغاز سده نوزدهم میلادی جریانی به نام جنبش باب که بعداً با تغییراتی به بهاییان ختم شد بوجود آمده بود که مدعی بود همان امام الزمان است و نیز باب پیغمبر جدیدی است، فعالیت انجمن حجتیه بر روی بهاییان متمرکز شد.

رهبری انجمن حجتیه در آغاز با شخصی بنام (علوی) بود، لکن علوی در مواجهه با بهاییان، خود بهایی شد و سنگ را خالی کرد و این مسئولیت به عهده جناح تولاتی یا حاجی حلی گذاشته شد.

انجمن، فعالیت‌های گسترده‌ای را سازمان داد و در سه عرصه اصلی ۱ - خدمات اجتماعی - امدادی ۲ - تبلیغ و ترویج ۳ - اطلاعاتی عمل میکرد.

این انجمن در عرصه خدمات اجتماعی - امدادی در شهرهای مختلف، دست به تشکیل نهادهای ویژه زد

۱ - بیمارستان: بیمارستانهایی که انجمن سازمان می‌داد، شبیه عسکریه، حجتیه، بیمارستانهایی بودند که در آن قوانین اسلامی رعایت می‌شد. در این بیمارستانها پرستاران، پزشکان و کارکنان فرهنگ و رفتار اسلامی

جامعه مدنی چالش سرنوشت ساز ایران (بخش دوم)

محسن حیدریان

ظهور داد که در حال شدن بوده و یا هستند. حتی در تحلیل آثار و کتب آکثروهای اسلامی نظام سیاسی ایران که ترجمان درکهای سیاسی و فلسفی آنهاست نیز بدلائل فوق نمیتوان چندان کلاسیک عمل کرد. زیرا در دو دهه گذشته برداشت این آکثروها از منابع اولیه اسلامی در برخورد به واقعیات جامعه ایران بطور دامن در حال تغییر و تحول بوده است. نباید تصور کرد که این تحول ذهنی تنها مربوط به اصلاح طلبان و یا نوگرایان اسلامی و یا تنها محدود به آکثروهای جنبش دوم خرداد است. بطور نمونه آیت الله خمینی در زمینه هایی چون حرام بودن موسیقی و یا شطرنج و یا در مورد سرنوشت ساز جنگ ایران و عراق در رویارویی با واقعیات جامعه ایران آشکارا به تجدید نظر در برداشتهای خود دست زد. در این مورد دهها نمونه دیگر از روحانیون و یا غیر روحانیون اسلامی را میتوان نشان داد که در همه زمینه های فلسفی، نقش دین در سیاست، ولایت فقیه، قانونیت، هنر و دین، ورزش و دین، نگرش به زن و همچنین قرائت از تمدن غرب به تجدیدنظرهای مهمی دست زده اند. ابعاد این بازبینی ها و اصلاحات فکری تدریجی نسبت به طول زمانی آن بسیار قابل توجه است و قبل از هر چیز نشانه دینامیسم و موقعیت جامعه ایرانی و نیز شرایط جهانی است که آکثروهای اصلی را دامن در برابر چالش های تازه تر قرار میدهد. این در حالی است که در بخشی از نیروهای سیاسی اپوزیسیون مثل مجاهدین و یا چپ های ارتدکس و نیز بخشی از سلطنت طلبان کوچکترین نشانه ای از تحول ذهنی دیده نمیشود. در هر صورت پیدایش یک روانشناسی و رابطه جدید و بسیار پیچیده میان حکومت و مردم یکی دیگر از نتایج انقلاب بود که در مدهای ایستا کمتر مورد توجه قرار میگردد. یک ویژگی دیگر سیستم سیاسی ایران در این است که حکومت تنها بخش معینی از ارگانهای بسیار گسترده تصمیم گیری را تشکیل میدهد. در واقع در ایران ما با یک شبکه گسترده و ناهماهنگ سیاست گذاری مواجه ایم که حکومت - با جناحها و گرایشهای بسیار متفاوت - تنها یکی از آکثروهای چنین شبکه ای است. نباید فراموش کرد که چنین ویژگیهایی کار تحلیل قدرت سیاسی و روندهای توسعه سیاسی ایران را چنان پیچیده میکند که حتی خود آکثروهای اصلی در حکومت ایران هم در موارد تعیین کننده ای مانند تحول دوم خرداد توان تحلیل و پیش بینی این حادثه اساسی را نیافتند. سرانجام اینکه از نظر معیارهای ارزشی این نگارنده معتقد نیست که همه جوامع بشری بسوی قله ای واحد در حرکتند که کشورهای غربی و معیارهای آنها در نوک آن قرار دارند. به سخن دیگر برای ارزش گذاری مفاهیم سیاسی و اجتماعی و فرهنگی معیار یگانه ای وجود ندارد. مکاتب گوناگون هر یک برای خود موازین داوری ویژه ای پیش می کشند. میتوان گفت که دو مکتب اصلی معاصر درباره معیارهای ارزشیابی را نسبی گرایان و جهانگرایان تشکیل میدهند. قصد این سطور پرداختن به این دیدگاهها نیست. اما بطور کلی آیا میتوان یک ملت را به دلیل تعلقات فرهنگی عقب مانده و دیگری را پیشرفته دانست. آیا میتوان از برتری یک فرهنگ بر دیگری سخن گفت؟ آیا تلقی یا رفتار معینی را میتوان پایه خویی و یا بدی پیروانش قرار داد؟ پاسخ به این سوالات بلافاصله با یک پرسش اساسی روبرو میشود: چرا و چگونه و بر اساس کدام معیارها؟ آیا خود این معیارها که مبنای قضاوت باید قرار گیرند تابع زمان و مکان، منافع و حدود معینی نیستند که محصول شرایط اقتصادی و اجتماعی و جغرافیایی ویژه ای اند؟ آیا میتوان با تأکید بر یکرشته معیارها و هنجارهای ارزشی جهانشمول هرگونه ناسازگاری یا آنها را مورد انتقاد قرار داد؟ اینها مسائلی است که در جای خود قابل تعمق و بررسی اند. اما مبنای این نوشتار نسبی گرایی و حرکت از اصل تساهل و رواداری و نیز هارمونی افراد جامعه در پیوند با خود و محیط اطرافشان است. یعنی هیچ عقیده و رفتار سیاسی و فرهنگی را نمیتوان از پیش محکوم کرد و یا فاقد ظرفیت رشد دانست، مگر اینکه در عمل تاب تحمل عقاید و آرا مخالف را نداشته باشد و در برخورد با آنها به زور و سرکوب توسل جوید.

بخش نخست این نوشته کوششی برای شناخت جامعه مدنی از دیدگاه نظری و موانع آن در ایران بود و اینک به روندهای سرنوشت ساز جامعه مدنی در ایران امروز می پردازیم. چهارچوب تحلیل ما در نگاه به جامعه مدنی در ایران به بررسی سه مفهوم اساسی از منظر جامعه مدنی استوار بود: ۱ - ساختار قدرت سیاسی ایران امروز ۲ - توسعه سیاسی ایران ۳ - فرهنگ سیاسی ایران. بنابراین هرگونه چالش واقعی جامعه مدنی در ایران امروز بایستی بر مبنای اصلاحاتی در این حیطه ها شکل گیرد. انقلاب سال ۵۷ ایران یک گسستگی واقعی در هر سه مفهوم فوق پدید آورد. اما تحول مثبت در این حیطه ها برای برپایی نهادهای دموکراتیک و روند شکل گیری جامعه مدنی نیاز به تعمق بیشتری دارد تا تنگناها و دستاوردهای جامعه مدنی ایران امروز را دریابیم.

کدام شیوه پژوهش درباره سیاست و جامعه مدنی در ایران؟

یکی از ویژگیهای تحلیل سیاست ایران نقش فوق العاده شخصیت ها و خبگان سیاسی است که در موارد زیادی سرنوشت ساختارها و نهادها را نیز در سایه قرار می دهد. بعنوان یک نمونه، توضیح چرخش تعیین کننده ای همچون کودتای ۲۸ مرداد، قبل از آنکه از طریق یک مطالعه صرفاً ساختاری ممکن باشد بیشتر با مطالعه نقش شخصیت های اصلی این حادثه و خصوصیات و روانشناسی آنها مقنن است. علاوه بر آن تحلیلی ساختاری و ایستا در بررسی مفاهیمی مانند ساختار قدرت، توسعه سیاسی جامعه مدنی در ایران امروز نه از جهت کافی بودن داده ها و نه از جهت مدل سازی امکان پذیر است. زیرا یکی از ویژگیهای اصلی مدهای بررسی ایستا تأکید اساسی آنها بر نهادها، ارگانها و فراکسیونهای موجود یعنی مطالعات ساختاری است و استنتاجات اینگونه بررسیها خواه ناخواه به حالت حکم گونه درمیاید. یک دلیل ناکامی پیروان مکاتب صرفاً ساختاری در تحلیل اوضاع ایران یک سو به بودن ابزارهای شناخت آنهاست که با تنوع شگفت انگیز اوضاع ایران و خصوصیت های ذهنی و جامعه کثرت گرای ایرانی بیگانه است. همچنین در مرکز قراردادن داده های صرفاً اقتصادی و اجتماعی موجب میشود که بسیاری از فاکتورهای مهم دیگر سیاسی مثل رابطه مخصوص رهبران سیاسی و مذهبی پرجاذبه با مردم، مسائل مربوط به هویت ملی، روندهای مربوط به بیداری ملی و ویژگیهای جغرافیایی سیاسی ایران که نقش تعیین کننده ای در سرنوشت سیاست ایران در دهه های اخیر داشته اند، به سادگی از «قلم بیافتند» و یا بسیار جزئی تلقی شوند. تصادفی نیست که پیروان انواع مدهای ایستا در دو دهه اخیر با ناکامی آشکار کوشیدند با بیان کلیشه های مختلف و تأکیدات ساختاری، غیرممکن بودن هرگونه پروژه اصلاح گرایانه در ایران در چهارچوب جمهوری اسلامی را اثبات کنند. بدیهی است که یک علت دیگر ناکامی بودن مدهای ساختاری در ایران، توسعه نیافتگی سیاسی کشور است. زیرا در ایران نهادسازی هنوز در مراحل ابتدایی شکل گیری قرار دارد. آنچه که در تحلیل سیاست ایران در این زمینه باید مورد توجه قرار گیرد همه قواعد بازی سیاسی است که در آن نهادها و ساختارهای موجود تنها یکی از عوامل موثرند که در یک مجموعه بسیار گسترده شامل قوانین نوشته و نانوشته، سنتهای سیاسی، آکثروها و ذهنیت عمومی جامعه عمل میکنند. درست برخلاف سیستم های سیاسی غرب، در ایران هر سیاستی اساساً بیشتر در مرحله اجرایی است که با واکنش جامعه روبرو میشود، نه در مرحله ای که ارگانهای صاحب قدرت به تصمیم گیری سیاسی می پردازند. اما یک علت تعیین کننده لزوم نگرش پویا در بررسی تحولات سیاسی و نهادهای جامعه مدنی در ایران، شرایط پس از انقلاب است که روندهای بسیار جدیدی در همه سطوح سیاست ایران را سبب گردید و به بسیاری از نهادها و جنبش های سیاسی و فکری آینده ساز شانس

قدرت سیاسی در ایران امروز از منظر جامعه مدنی

پرسشهای اصلی این بخش این است که آیا قدرت سیاسی در ایران امروز همچون گذشته رشد و تقویت جامعه مدنی را تهدیدی علیه موجودیت خود بشمار میآورد؟ آیا قدرت سیاسی خود را موظف به اجرای اصل برابری همه شهروندان در برابر قانون که از مهمترین سنجه های جامعه مدنی است میدانند؟ و سرانجام اینکه کدام اصلاحات سیاسی برای رشد جامعه مدنی در دستور قدرت سیاسی ایران باید قرار گیرد؟

ابتدا باید در نظر داشت که قدرت یکی از مفاهیم اصلی علم سیاست است و بررسی کارکرد و توزیع آن از مهم ترین موضوعات این علم بشمار میرود. جامعه شناسان کوشیده اند با جد کردن قدرت از مرجعیت یا اقتدار مشروع (اتورسته)، از سویی، و زور از سوی دیگر، آنرا تعریف کنند. برای تحلیل قدرت سیاسی در ایران توجه به دو موضوع را باید در مرکز قرار داد: ۱ - سرچشمه و مبنای مشروعیت قدرت سیاسی جمهوری اسلامی در کجاست و اقتدار و گرایشهای گوناگون جامعه تا چه اندازه در آن نمایندگی میشوند؟ ۲ - میزان مشارکت شهروندان در روند تصمیم گیریهای سیاسی تا چه حد است؟

جمهوری اسلامی ایران نظامی بود که از درون انقلاب مردمی سال ۵۷ برآمد. این جنبه از کیفیت نظام - که بسیاری اوقات در نزد مخالفان آن براهتی فراموش میشود - برای مطالعه ساختار قدرت در ایران امروز دارای یک اهمیت کلیدی است. حکومت برآمده از انقلاب بزرگ ایران همچون همه قدرتهای سیاسی درگیر بحرانهای شدید داخلی یا خارجی نمیتوانست در تلاطمهای شدید سیاسی و نیز در شرایط تجاوز عراق به ایران خصلت یک دولت متعارف را در رابطه با جامعه مدنی و گروههای اجتماعی و سیاسی ایران داشته باشد. در انقلابهای شوروی، چین، کره شمالی و کوبا روند متعارف شدن قدرت سیاسی برآمده از انقلاب در دو مورد نخست ۳ نسل بدرازا کشید و در دو مورد آخر هنوز به فرجام نرسیده است. انقلاب ایران همچون دنباله جنبشهای ملی و طرقدار مردم سالاری بود که در تاریخ معاصر ایران ریشه های استواری داشتند. تصویری که آیت الله خمینی به مردم ایران از تحقق انقلاب وعده میداد و اکثریت مطلق ایرانیان را نیز بسوی خود کشاند، کم و بیش همانهایی هستند که امروز توسط محمد خاتمی اما بگونه ای دیگر و بدون استفاده ندادن از اسلام و بسیار روشن تر درباره آزادی، قانون، استقلال و عدالت بیان میشود. در اینجا منظور مقایسه این دو شخصیت نیست، بلکه آن است که ایرانیان علاقه مخصوصی به مذهب همچون دین حکومتی نداشتند. اما در پی تحقق آرزوهای ملی و حقوق شهروندی خود و شخصیت یابی سیاسی بودند. جمهوری اسلامی بر چنین زمینه ای زاده شد و البته در دو دهه گذشته تحولات گوناگونی را از منظر توزیع قدرت میان نهادهای حکومتی مدافع منافع و تمایلات متفاوت از یکسو و شهروندان از سوی دیگر از سر گذرانده است. یک موضوع مرکزی در بحث ما توجه به این است که بخش های مختلف جامعه نظیر بخشهای سنتی، مدرن، تکنوکراتها و زحمتکشان بویژه بخش روستایی کشور در نظام جمهوری اسلامی ایران همواره به نسبت های مختلف و البته بطور غیرسیستماتیک و مبتنی بر معیارهای عقیدتی نمایندگانی داشته اند. یکی از ویژگیهای قدرت سیاسی در دو دهه اخیر ایران که برای بار اول در تاریخ ایران اتفاق افتاد، حضور نمایندگان بخش های مهم جامعه در حکومت و بویژه پیوند سیاسی و مذهبی جناحهای حکومت با لایه های گوناگون مردم بود. منافع و دیدگاههای متفاوت سیاسی در درون نظام به شکل جناحهای مختلف در حکومت جمهوری اسلامی بروز یافت. بعنوان نمونه انقلاب از همان ابتدا توجه ویژه ای به بخش روستایی کشور داشت و به توسعه شبکه های راه، آب و برق و سازندگی این بخش اهمیت جدی داد که به توسعه مناطق شهری و گسترش خدمات اجتماعی به روستاها و جذب جمعیت روستایی به درون جامعه مدنی انجامید. از منظر نمایندگی اجتماعی در حکومت اما دگراندیشان بنا به همان محدودیتهای عقیدتی حاکم بیش از دیگر بخش ها و طبقات جامعه ایران آسیب دیده اند. یک فاکتور مهم دیگر در ایجاد تصویری از وضعیت قدرت در ایران بعد از انقلاب آن است که آکتورهای قدرت جدید صرف نظر از میزان ثروت همه از بطن جامعه ایرانی برآمدند. علاوه بر این، انقلاب یک احساس تعلق و انتظار بهبود در جامعه ایجاد کرد. جمهوری اسلامی بشا به فرزند انقلاب ضمن رعایت اختلاف نظر در میان هواداران نظام و اجرای نوعی دموکراسی («خودی» همواره پیوند خود را با بخش وسیعی از مردم حفظ کرده است. این موضوعی است که در سنت ها و زندگی سیاسی ایران کم سابقه بوده است. اما بزرگترین نقص این نظام تا کنون تبعیض عقیدتی بوده است. در دو دهه گذشته حتی حیات دگراندیشان و تجدطلبان

منشا قدرت از منظر قانون اساسی

به شدیدترین شکلی سلب شد. به عبارت دیگر قدرت سیاسی در ایران در اجرای اصل برابری همه شهروندان در برابر قانون که از مهمترین سنجه های جامعه مدنی است رفتار و فرهنگی شدت تبعیض آمیز روا داشته است. برای این نظام قبل از اینکه ایرانی بودن شهروندان معیار باشد، دین و عقیده آنها و یا نحوه عکس العمل سیاسی اشان ملاک بوده است. اما یکی از مهمترین دستاوردهای دوم خرداد به پیش صحنه کشاندن درست همین نیاز شهروندی جامعه ایرانی بود. در کلام سیاسی بسیاری از آکتورهای اصلاح طلب، موضوع برابری شهروندان صرف نظر از تعلقات فکری و دینی مورد توجه جدی قرار گرفته است. خاتمی از جمله در سالگرد دوم خرداد آزادی دگراندیشان، نیاز به اقلیت و آزادی اندیشه را مورد تاکید قرارداد. وی رابطه متقابل دولت و شهروند در چهارچوب قانون را یکی از اصول اساسی برنامه توسعه سیاسی دولت خود اعلام کرده است و برای تحقق آن علیرغم کارشکنی های جدی جناح راست میکوشد. این سمت گیری خاتمی بیان یک کارکرد مهم جامعه مدنی است که محدود کردن دایره سلطه جویی حکومت و ایجاد تعادل میان قدرت سیاسی و حقوق و حیطه قدرت شهروندان را در نظر دارد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تاکید میکند که مقام رهبری نظام که مقتدرترین نیرو در کل نظام است، به ولایت فقیه اختصاص دارد که مشروعیت خود را از مجتهدین اسلامی میگیرد. اما همزمان اعلام میدارد آرا مردم مبنای مشروعیت ریاست جمهوری کشور و مجلس شورای اسلامی را تشکیل میدهد. در این ویژگی قانون اساسی ایران که تنها نمونه در میان قوانین اساسی همه کشورهای دنیاست - با همه اهمیتی که بطور کلی قانون اساسی هر کشور در نظام سیاسی آن دارد - نباید بیش از حد مبالغه کرد. زیرا عوامل مهم دیگری که در علم سیاست به «قوانین نانوشته» معروفند و مجموعه ای از عرف، فرهنگ سیاسی و تعادل قوای سیاسی و اجتماعی و افکار عمومی جامعه را دربرمی گیرند، میتواند در سایه چنین مبالغه ای مورد کم توجهی قرار گیرند از این بگذریم که در قوانین اساسی دیکتاتورترین کشورهای دنیا از جمله رژیمهای دیکتاتوری خلقی و کمونیستی و حکومت های نظامی همگی در بند یا فصل اول تعریف خود اعلام کرده اند که مشروعیت خود را از مردم میگیرند. اکثر کشورهای آمریکای لاتین نمونه دیگری هستند که با وجود آنکه از قوانین اساسی بسیار دموکراتیکی برخوردارند که از قانون اساسی آمریکا اقتباس شده است، در دوره های مختلف با کودتاهای نظامی روبرو شده اند که قوانین اساسی موجود را یک شبه بی اعتبار اعلام کرده اند. در ضمن میدانیم که یکی از بزرگترین دموکراسی های آسیا یعنی کشور ژاپن یک قانون اساسی ۳ صفحه ای دارد و دموکراسی بسیار نیرومندی در غرب مثل بریتانیای کبیر فاقد قانون اساسی است. اما آنچه که به بحث ما مربوط میشود این است که مشارکت مردم در انتخابات سیاسی دو دهه اخیر - چه انتخابات ریاست جمهوری و چه مجلس شورای اسلامی - که همواره اکثریت انتخاب کنندگان کشور را دربرمی گرفت، یک معیار اساسی در تایید این نظر است که منبع بزرگی از مشروعیت قدرت سیاسی را مردم ایران تشکیل میدهند. گرچه در همه این انتخابات همواره دگراندیشان از حق شهروندی انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم مانده اند، اما برای نخستین بار در تاریخ سیاست ایران، در همه انتخابات سیاسی مهم اکثریت انتخاب کنندگان شرکت کرده و رای داده اند. در این تردیدی نیست که با توجه به عواملی همچون نبود رقابت سیاسی جدی میان همه نخبگان سیاسی کشور، حذف دگراندیشان از صحنه سیاست ایران و نبود آزادیهای فردی و اجتماعی مشروعیت سیاسی نظام ناقص مانده و نیز حیثیت معنوی آن بشدت صدمه دیده است. از سوی دیگر قانون اساسی ایران اصول مربوط به حقوق ملت مانند حق ایجاد تشکلهای سیاسی، صنفی و سندیکایی و نیز اصل اداره امور مردم از طریق شوراها و نیز آزادی مطبوعات و تظاهرات را تضمین کرده است.

نخبگان و مردم در سیاست امروز ایران

یکی از پیامدهای ناگزیر انقلاب ایران وارد کردن توده مردم به سیاست ایران بود که در دو دهه اخیر به اشکال مختلف بروز کرده است. یکی از اشکال این حضور استفاده از توده مردم برای مشروعیت دادن به حذف مخالفان در صحنه سیاسی بوده است. اشکال دیگر این حضور مردمی را میتوان در انواع نمایشات خیابانی و مراسم سیاسی و مذهبی و میادین جنگ و نیز انتخابات

سیاسی کشور دید. در ادامه منطقی این حضور مردمی، افکار و خواسته‌های مردم بطور طبیعی در صحنه سیاست ایران مهم تلقی می‌شود. این وضع در واقع به یک عرف نانوشته سیاسی در فرهنگ سیاسی پس از انقلاب در ایران تبدیل شده است. درست به همین دلیل است که همه جناح‌های قدرت در ایران با درجات متفاوت از تحولاتی که در ذهنیت جامعه ایجاد گردیده بطور محسوسی تاثیر پذیرفته‌اند و حفظ مشروعیت مردمی نظام حتی برای جناح راست و محافظه کار حکومت موضوع بی اهمیتی نبوده است. بعبارت دیگر میان حکومت و جامعه یک نوع داد و ستد نانوشته و کوشش برای رعایت قوانین بازی وجود داشته که تحول دوم خرداد دستاورد بزرگ آن است. باید توجه داشت که منطق رفتار عمومی در جامعه ایرانی در دو دهه گذشته علیرغم نارضایتی‌ها، بر تواضع و رشوه خواری و پارتی بازی گسترده دستگاه دولتی و اجرایی کشور در مجموع همچون یک رفتار طبیعی نهادهای سیاسی دولتی در ایران نگریسته است. رفتار شهروندان در دو دهه اخیر در برخورد با ارگانهای قدرت نظام اصولاً اصلاح گرایانه بوده است. یعنی مبتنی بر این منطق بوده است که شهروندان بطور کامل از روند تصمیم گیرها و سرنوشت سیاست‌های اجرایی کنار گذاشته نشده‌اند و برای کسب حقوق شهروندی راهی خارج از نظام را نمیتوان جستجو کرد. در اینجا باید میان دو برداشت متفاوت درباره نقش مردم در سیاست ایران تمایز جدی قائل شد. مردم در سیاست ایران بدلیل ضعف جامعه مدنی و نبود احزاب و تشکلهای سیاسی و نهادهای اجتماعی، تقریباً هیچگاه نقش تعیین کننده‌ای در شکل دادن به ساختار قدرت نداشته‌اند. اما درباره نقش واقعی آنها در میان آکثوره‌های سیاسی ایران همواره یک تصور اغراق آمیز و افسانه‌ای وجود داشته است که در تحلیل‌های سیاسی و سناریوهای مورد نظرشان بروز می‌یابد. طبق این تلقی مردم از چنان تمایلات تعیین کننده و فرهنگ دموکراتیک برخوردارند که گویا تنها استبداد حکومت مانع بروز آن شده است. چنین نگرشی با دراماتیزه کردن نقش توده مردم که گویا از درکی دموکراتیک برخوردارند، تمام پروژه‌های سیاسی مطلوب خود را نیز تنها در صورت به میدان آمدن این توده‌ها ممکن می‌شود. این یک تصور ذهنی است که درباره توده مردم نه تنها ایران بلکه هیچ کجای دنیا صحت ندارد. طبق پژوهشهای نظرسنجانه متعدد و بررسی‌های مقایسه‌ای پژوهشگران علوم سیاسی کشورهای غربی به جرت می‌توان گفت که در حقیقت این نخبگان سیاسی و فکرسازان بوده‌اند که ضمن تاثیرپذیری از افکار عمومی و کوشش برای جلب آرا عمومی انتخاب کنندگان در سیستم‌های پارلمانی در تحلیل نهایی آرا نیز شکل داده‌اند. در ایران که توده‌ها نه متشکل‌اند و نه تمایلات فکری و منافع خود را به شکل احزاب و نهادهای سیاسی و اجتماعی روشن کرده‌اند و نه از ذهنیت و تجربه دموکراتیک برخوردار بوده‌اند، تلقی افسانه آمیز از مردم بکلی ذهنی بنظر می‌رسد. اما این واقعیت هرگز به مفهوم نادیده گرفتن نقش مردم در سیاست نیست. درست برعکس یکی از وجوهای شکل گیری جامعه مدنی تغییر نقش مردم در سیاست به اشکال تازه یعنی مشارکت سیاسی و در راس آن مشارکت انتخابی در دادن مشروعیت به قدرت سیاسی از راه تحقق اصل پایه‌ای دموکراسی یعنی هر فرد یک رای است که در ایران شاهد بروز آن هستیم. تفاوت پایه‌ای «اقتدار مردمی» با انواع «اقتدار انقلابی» و «اقتدار توتالیتر» از جمله در لزوم مشروعیت یافتن قدرت توسط آرا مردم است. در دوم خرداد درست تحقق مدل تاثیر پذیری و تاثیرگذاری میان نخبگان سیاسی و افکار عمومی را میتوان در سیاست ایران باز یافت. بعبارت دیگر اختلاف در میان نخبگان حکومتی ایران بود که نقش بسیار مهمی در شکل گیری فکری و سیاسی جناحهای متعدد داشت. در مرحله بعد بود که جنبش فرهنگی، سیاسی موجود در جامعه ایرانی شانس بروز یافت و از جمله چگونگی تاثیر این جنبش در حکومت و نیروهای سیاسی اصلی تشکیل دهنده حکومت جمهوری اسلامی را علنی کرد. به جرت میتوان گفت که دوم خرداد نه از جهت تجدید مشروعیت سیاسی نظام بلکه از جهت تمایز اساسی کاندیداها اهمیت داشت. با اینحال یک نقض اساسی سیستم سیاسی ایران از دیدگاه جامعه مدنی محروم بودن نخبگان سیاسی دگراندیش از مشارکت و رقابت آزاد سیاسی است. این نقض روندهای بعدی توسعه سیاسی پایدار ایران را بشدت دچار مشکل میکند. زیرا جامعه مدنی در ایران میتواند بطور یکسویه یعنی تنها در میان گروههای حاکم و اطرافیان آنها رشد کند و گروههای حاکم از طریق سازمان دادن نهادها و موسسات مختلف جامعه مدنی از این نهادها تنها برای حفظ و تقویت منافع یا ایدئولوژی و سبزه خود بهره‌برداری میکنند.

یکی از ویژگیهای مطالعه ساختار قدرت در ایران بعد از انقلاب در مرکز قرار دادن روش سیاسی در کوران تلاطم‌های سیاسی است که بسیاری از ویژگیهای دیگر آکثوره‌های سیاسی نظیر گرایشهای طبقاتی و ایدئولوژیک آنها را بشدت در سایه قرار میدهد. یکی از پیامدهای مهم تحول دوم خرداد جابجایی‌های تازه در طیف‌های قدرت در ایران بر اساس روشی است که طیف‌های گوناگون در برابر اصلاحات مورد نظر رئیس جمهور خاتمی درپیش گرفته‌اند. زیرا این برای نخستین بار است که در مرکز قدرت سیاسی ایران و خارج از آن در میان هواداران یک نیروی مردم سالار شکل گرفته است. بر این اساس دو جبهه اصلی نیروهای سیاسی ایران را بدون تردید باید طرفداران و مخالفان برنامه اصلاحات خاتمی دانست که البته هر جبهه از ترکیب بسیار متفاوت و بعضاً ناممکنی تشکیل شده است. جبهه موافقان برنامه اصلاحات خاتمی عبارتند از:

۱ - نیروهای خط امام مانند مجاهدین انقلاب اسلامی و گرایشهای سیاسی اصلاح طلبانه‌ای مانند نشریه راه نو و روزنامه سلام.
۲ - کارگزاران سازندگی که مرکب از شخصیت‌های سیاسی و تکنوکرات است و یکی از اهداف جناح تندرو از جمله در واقعه کراسچی جلوگیری از تبدیل آنها به یک تشکیلات سیاسی حزبی است.
۳ - روشنفکران مسلمان تحول طلب که طیف وسیعی را تشکیل میدهند و روزنامه توقیف شده «جامعه» زمینه روکرد آنها به یک فعالیت سیاسی جبهه‌ای را فراهم کرده بود.

۴ - نیروهای سیاسی لائیک و دگراندیش مانند طیف وسیع اپوزیسیون داخلی از نهضت آزادی تا نیروهای ملی و اسلامی مستقل از یکسو و اپوزیسیون اصلاح طلب خارج از کشور نظیر جمهوری خواهان ملی ایران و حزب دموکراتیک مردم ایران و برخی شخصیت‌های سیاسی.

جبهه مخالفان دولت خاتمی عبارتند از:
۱ - گروههای سنتی محافظه کار که اهرمهای مهم قدرت را در شورای عالی قضایی، وزارت اطلاعات و انواع نهادهای حکومتی در دست دارند و تا کنون نقش بازدارنده در اجرای اصلاحات سیاسی مورد نظر محمد خاتمی داشته‌اند. اما نکته اساسی این است که بخش مهمی از این جریان برخلاف گروههای سرگروگر، طرفدار فعالیت سیاسی قانونی برای جایگزینی خاتمی است و در استراتژی سیاسی خود توسعه اقتصادی را مقدم بر توسعه سیاسی میدانند.

۲ - گروههای تندرو و سرگروگر که در نهادهای سیاسی و نظامی حکومت دارای قدرت‌اند و خواهان برکناری خاتمی با توسل به شیوه‌های غیرسیاسی اند و نقش اصلی را در سرکوب نیروهای هوادار خاتمی و دگراندیشان بهعهده دارند.

۳ - اپوزیسیون خواهان براندازی که شامل مجاهدین، سلطنت طلبان و چپ‌های افراطی است که همگی مقیم خارج از کشورند و تنها با شکست خاتمی و گسترش شیوه‌های سرگروگرانه در ایران است که قادر به سرریزگیری سیاسی بسیار محدود در ایران خواهند بود.

درباره توازن قدرت جدید در ایران امروز که دور تازه‌ای از جدال سیاسی و بازکردن پای مردم به عرصه این جدالها را پیش کشیده است میتوان گفت که نیروهای مخالف اصلاحات خاتمی هنوز دارای بالاترین اقتدار در اهرمهای کلیدی قدرت سیاسی ایران‌اند. شاری از نهاد‌های بسیار با نفوذ مانند دستگاه قضایی، شورای نگهبان و انسه جماعات از نمایندگان ولایت فقیه تشکیل میشوند که همگی اقتدار خود را از رهبری میگیرند. اما ازسوی دیگر امروزه توده‌های سه گانه کشور در مقایسه با پیش از انقلاب و سالهای گذشته از قدرت‌های تقریباً برابر برخوردار هستند که این امر به باز شدن جامعه مدنی کمک میکند. وجود دستگاه رهبری مافوق این سه توه نیز بنوبه خود عامل دیگری در جهت تقویت جامعه مدنی است. باید در نظر داشت که دولت خاتمی اساساً از چهره‌های کارگزاران تشکیل شده که با وجود عنصر نیرومند اصلاح طلبانه و کارشناسانه و تحول ذهنی شماری از آنها، بسیاری از اعضا آن همانهایی هستند که در زمان هاشمی رفسنجانی نیز دارای پستهای حساس بوده‌اند. در حقیقت هواداران واقعی رئیس جمهور بیشتر در پستهای مشاورت و معاونت قرار دارند. نوگرایان مذهبی که آشکارا سرز جدایی دین از قدرت سیاسی را پشت سرگذاشته‌اند و برخی از آنها حتی تمایلات سوسیال دموکراتیک خود در جنبش دانشجویی را رسماً اعلام کرده‌اند، باوجود مارش نیرومند خود

بجلو هنوز خارج از مدار قدرت سیاسی در ایران امروزند. اما موتور محرکه و موثرترین بخش جامعه مدنی امروز را تشکیل می‌دهند.

باید تاکید کرد که در یکسال گذشته خاتمی در مهار بحرانهای سیاسی کشور و جدالهای شدید میان موافقان و مخالفان اصلاحات کاملاً موفق بوده و ضمن اعلام صریح مواضع اصلاح طلبانه با روشی متین و مدارجویانه یک الگوی جدید رفتار سیاسی را در حد کلاس سیاست جهانی بنمایش گذاشته است. کوشش وی در جلب توافق با جناح محافظه کار در انطباق درست با پروژه حاکمیت قانون در تمام فضای سیاسی ایران و کشاندن مخالفان قانون به پذیرش قواعد آن قرار دارد. بخشی از اپوزیسیون خارج از کشور که تا دیروز سیاست تحریم را پیش میبرد امروز نیز در هر کوشش شکیبانه و هوشمندانه خاتمی در توافق جویی و عدم حذف رقبای سیاسی نوعی «خیانت» یا «کوتاه آمدن» و «میدان دادن به کودتای دست راستی»، «عدم قاطعیت» و نظایر آن می‌بیند.

استراتژی اصلاح طلبانه باید مبتنی به این باشد که نه فقط دولت خاتمی بلکه تمام حکومت ایران را در جهت پذیرفتن قواعد بازی سیاسی و توافق با مشارکت و رقابت دگراندیشان در سیاست ایران سوق دهد. نگاهی که در پی هر فراز و فرود رویدادهای سیاسی و عقب نشینی‌ها و پیشروی‌های طبیعی روند دموکراتیزاسیون ایران «کودتا» و «خیانت» و «پشت کردن به رای ۲۰ میلیونی» را جستجو میکند، در اساس هنوز بر همان مدل براندازی و برجیدن حکومت یا بخشی از آن استوار است. این نوع نگاه به میدان سیاست ایران در بهترین حالت هنوز دچار یک ارزیابی ذهنی از ظرفیت «منطق رفتار عمومی» در ایران، پنداریابی درباره امکان تحول سریع در ساختار قدرت و ظرفیت دستگاه اجرایی آن و خوش خیالی درباره «قدرت دموکراتیک توده‌ها» در ایران است. چنین تلقی‌های ذهن گریزانه هنوز از درک پروژه اصلاح طلبی در ایران فاصله جدی دارد. انتخابات دوم خرداد از جمله نشان داد که نه تنها جناح اصلاح طلب بلکه جناح محافظه کار نیز یک پایگاه چند میلیونی در ایران دارد و بعنوان یکی از فاکتورهای سیاسی نیرومند در دهه‌های آینده سیاست ایران به اشکال گوناگون حضور خواهد داشت. درست است که جریان موسوم به راست سنتی در سیاست ایران که اهرمهای اصلی قدرت را در شورای عالی قضایی، وزارت اطلاعات و نهادهای انتظامی و انواع نهادهای حکومتی در دست دارند تا کنون نقشی بازدارنده در اجرای اصلاحات سیاسی مورد نظر محمد خاتمی داشته‌اند، اما پذیراندن قانونیت و قواعد بازی مسالمت آمیز به آنها خود یک پیکار سیاسی سرنوشت ساز برای متحول کردن کلیت جامعه ایرانی در ست آزادی و توسعه پایدار سیاسی است. اهمیت تبدیل این جناح به یک نیروی سیاسی متعارف که قواعد بازی سیاسی را بپذیرد در همین جاست. در این میان ایزوله کردن گروههای تندرو و معتقد به سرکوب و جدا کردن آنها از گروههای سنتی محافظه کار است که باید در مرکز توجه اصلاح طلبان قرار گیرد. باید اضافه کرد که دوم خرداد نه تنها توازن قوای جدید سیاسی در حکومت و جامعه را بروز داد بلکه توازن بین روحانیت را نیز برهم زد. روحانیت شیعه که همواره در پیوند محکم با مردم بوده‌است، در پی دوم خرداد بیش از گذشته در برابر دو راهی انتخاب میان حکومت و مردم قرار گرفت و بخش هایی از آن در این انتخاب پیوند مستقیم با حکومت را انتخاب نخواهند کرد. این روند نیز جزیی از روند تحول جامعه مدنی از طریق عرفی شدن تدریجی قدرت سیاسی در ایران است. آرایش جدید قوای سیاسی در حکومت، راه ایران بسوی رشد شتابان جامعه مدنی را هموار میکند. زیرا این راهی است که به آکتورهای سیاسی هم در «بالا» و هم در «پایین» نیاز اساسی دارد.

مشارکت سیاسی شهروندان ایرانی

تحول دوم خرداد راه مشارکت سیاسی مردم در روند تصمیم گیریهای سیاسی را از نظر کمیت و کیفیت بطور جدی بازتر کرد. در حال حاضر میتوان به راههای زیر بعنوان مهمترین شیوه‌های مشارکت سیاسی شهروندان ایرانی اشاره کرد:

۱ - راه تماس شهروندان با مقامات و ارگانهای حکومتی، مطبوعات و رسانه‌های گروهی و دیگر مقامات استانی و محلی برای تاثیرگذاری بر روند تصمیم گیریها پس از دوم خرداد در ایران بسیار بازتر شده‌است. با توجه به تغییرات در توازن قوا و بحث حقوق شهروندی و قانونگرایی و پیدایش نهادهای جدید مثل مطبوعات مستقل، این رابطه نیز بتدریج تاثیر مهمی در چگونگی تحقق سیاستهای کلان در زندگی روزمره جامعه بازی میکند و راه گشایش فضای سیاسی در کشور و نفوذ شهروندان بر حکومت و روندهای

تصمیم گیری را برابرت افزایش میدهد. مردم صدا و مطالبات خود را به اشکال گوناگون در همه سطوح یادشده پیش می‌کشند. رابطه شهروندان با زمامداران یکی از راههای مشارکت سیاسی شهروندان در کشورهای دارای جامعه مدنی است که در گذشته ایران یا وجود نداشته و یا در سطح بسیار محدودی صورت می‌گرفت.

۲ - راه فعالیتهای شهروندان برای تاثیرگذاری در تصمیم گیریهای سیاسی از طریق دایرکردن تشکلهای حرفه‌ای و پیش کشیدن مطالبات خود بازتر شده‌است. نهادهایی که تا کنون تشکیل شده‌اند بیشتر اقتصادی و حرفه‌ای است. هنوز راه فعالیتهای احزاب سیاسی با موانع روبروست. در غیاب احزاب سیاسی که به آن در قسمت بعدی این نوشته درباره توسعه سیاسی ایران خواهیم پرداخت، مطبوعات و تشکلهای حرفه‌ای چنین نقشی را ایفا میکنند. در یک کلام میتوان گفت که رشد کمی، تیراژ و کیفیت نشریات از لحاظ صراحت و کثرت گرایي در حال حاضر در تاریخ ایران بی نظیر است. انجمن‌های حرفه‌ای نظیر دهها انجمن فارغ التحصیلان دانشگاهها، روزنامه نگاران، فیلسازان، زنان، نظام مهندسی، معماران، جامعه شناسان، نظام پزشکی و غیره از نمونه‌های آن هستند. این تشکلهای از حقوق اعضای خود در برابر دولت دفاع میکنند و در افزایش استاندارد حرفه‌ای و اهداف اقتصادی کوشا هستند و بنیادهای مختلف نظیر سالگرد دوم خرداد به موضوع گیری سیاسی نیز در چهارچوب وظایف خود می‌پردازند.

۳ - راه بروز دادخواهی و ابراز ناراضیاتی به اشکال طومارنویسی و تظاهرات سیاسی قانونی و یا نشان دادن تمایلات و روحیات عمومی شهروندان مثل نمایشات پرشور استقبال از ملی پوشان فوتبال و غیره یکی دیگر از شیوه‌های مشارکت سیاسی است که روبه گسترش میرود. نامه‌های سرگشاده نویسندگان و هنرمندان به دولت برای تامین آزادی قلم، نامه‌های سرگشاده محافل سیاسی اپوزیسیون اصلاح طلب در داخل ایران، تلاشهای طرفداران محیط زیست، تظاهرات سیاسی دانشجویی، اعتصابات متعدد کارگری و کارمندی همه مظاهر جنبشهای اصلاح طلبانه‌ای در ایرانند که در پی براندازی نظام نیستند، اما در حال توسعه جدی هستند. مراکز دانشجویی نقش برجسته‌ای در این جنبشها دارند. اپوزیسیون داخل کشور در انتشار ایده‌های تحول طلبانه در جامعه و پیشنهادهای اصلاحی نظیر محدودیت قدرت ولایت فقیه و نیز پروژه‌های اصلاحی دیگر نقش مهمی برعهده دارد. اما برطرف کردن موانع قانونی و عملی این مشارکت و بویژه هموارکردن راه حضور نخبگان سیاسی خارج از کشور در زندگی سیاسی ایران از مهمترین اصلاحات مورد نیاز کشور در مرحله کنونی بسوی جامعه مدنی است. هرچه این شیوه‌های مشارکت عمومی افزایش یابد از یکسو کنترل بر کار دولت و احساس مسئولیت ارگانهای دولتی افزایش می‌یابد و از سوی دیگر خطر انفجار اجتماعی و انقلاب و شیوه‌های غیرقانونی و تخریبی در حیات سیاسی کشور کاهش می‌یابد.

۴ - چهارمین راه مشارکت سیاسی حرکتها و عکس العمل‌های اعتراضی تند نظیر حوادث اسلام شهر و حاشیه نشینان شهرهای بزرگ است. این حرکات اعتراضی که خواستهای سیاسی روشنی ندارند، بویژه گروههایی از جوانان را دربرمی‌گیرند که از داشتن حداقل امکانات زندگی نظیر خوراک، آب آشامیدنی، مسکن و غیره محرومند و صدایشان بجایی نرسیده‌است. باید توجه داشت که هر ساله بیش از یک میلیون جوان ایرانی وارد بازار کار میشوند که در صورت عدم تامین نیازهای اولیه یک زندگی حداقل میتوانند به نیروی انفجاری تبدیل شوند که برای سرنوشت اصلاحات سیاسی و جامعه مدنی ایران مخاطره آمیز خواهد بود.

۵ - پنجمین راه مشارکت سیاسی که مهمترین راه تاثیرگذاری در سیاست و سرنوشت کشور است شرکت در انتخابات گوناگون مثل انتخابات ریاست جمهوری، مجلس و شوراهای شهری است که میزان آن در ایران از نظر کسی در یک بررسی مقایسه‌ای از بسیاری از کشورهای غربی نیز بالاتر بوده‌است.

ادامه دارد



حقوق و جامعه مدنی

بهار زنده رودی

جامعه ملی - اسلامی

جامعه ملی - اسلامی بر پایه ترکیب فرهنگ اسلامی - ایرانی استوار است، لذا حکومتی که در قلمرو جغرافیایی ایران تشکیل میشود، مصلحت‌های ویژه مردمی را که در این قلمرو زیست میکنند، نمایندگی میکند لذا پایه حقوق برای این جامعه از منافع و علایق حکومت استنتاج میشود، آنچنانکه بیان شد، شورای تشخیص مصلحت نظام، حرکت از سوی جامعه امت اسلامی یا ولایی به سوی حکومت ملی - اسلامی بود. چرا که موضوع تشخیص ضرورت و مصلحت نظام با کارشناسان و متخصصان است، نه فقها، لذا اگر در جامعه ولایی حکومت احکام فقهی بود و لذا این فقها بودند که میبایست تشخیص حکم بدهند، پس فقیه عالم یعنی ولایت فقیه ضروری است. اما در الگوی جامعه ملی - اسلامی با توجه به اهمیت کارشناسان در تشخیص ضرورت و مصلحت نظام می‌یابند فقیه موقعیت ویژه‌اش را بنحیثی که حکم مطلقه از دست می‌دهد.

آیت‌الله خمینی در تاریخ ۶۰/۷/۲۰ نوشت: «آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل یا ترک آن موجب اختلال نظام میشود و آنچه ضرورت دارد که ترک آن با فعل آن مستلزم فساد است و آنچه فعل یا ترک آن با فعل آن مستلزم فساد است و آنچه فعل یا ترک آن مستلزم جرم است، پس از تشخیص موضوع بوسیله اکثریت وکلای مجلس شورای اسلامی با تصریح به موقت بودن آن مادام که موضوع متحقق است و پس از رفع مرفع خود بخود لغو میشود مجازند در تصویب و اجرای آن و یا

در موضوعات عرفیه که تشخیص آن با عرف است، با مشورت از کارشناسان، حجت شرعی است که مخالفت با آن بدون حجت قویتر خلاف طریقه عقلانیت و چنانچه تغییر احکام اولیه با شک در موضوع و عدم احراز آن با طریقه عقلا مخالف است.»

بدین سان از حرکت نقد به نظام حقوقی عرفی، مجمع تشخیص مصلحت نظام مطرح گشت که این مجمع در اصلاحاتی که در سال ۱۳۶۸ در قانون اساسی بعمل آمد به صورت اصل ۱۱۲ گنجانیده شد.

به موجب اصل فوق‌الذکر:

با مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان خلاف موازین شرع یا قانون اساسی بداند و مجلس یا در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند، مشاوره در اموری که رهبری با آنان ارجاع می‌دهد

قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد.»

در این الگو، ولایت فقیه بر قانون که همان فقه می‌باشد، مسلط است، پس جامعه ولایی حکومت احکام فقهی است، زیرا اولاً فقه بنا بر این برداشت قانون کامل اداره دنیاست، ثانیاً برای اجرای فقه و اداره دنیا و تنظیم روابط انسانها با هم حاکم یا حکومت نیاز است، لذا این موضوع در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصریح شده است از جمله اصل چهارم بیان می‌کند:

«کلیه قوانین، مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد، این اصل بر اطلاق با عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر به عهده فقهای شورای نگهبان است.»

از منظر پروژه سیاسی، جامعه امت اسلامی یا ولایی، موضوع اجرا احکام در گستره جهان اسلام بلکه تمام بشریت است. لذا از آنجا که قوانین جزایی اسلام عام و کلی است، لذا اگر بیگانه‌ای در خارج از قلمرو نظام ولایی نیز مرتکب جرمی شود میبایست اگر امکان بود بر اساس قوانین جزایی اسلامی مجازات شود. از جنبه حقوقی حکم قتل سلمان رشدی در این چارچوب حقوقی توجیه می‌پذیرد.

این موضوع عملاً تناقض جامعه امت اسلامی یا ولایی را با واقعیت‌های جهان امروز آشکار کرد، لذا لاریجانی تلاش کرد در چارچوب «تنویر ام‌القراء» برای این موضوع یک راه حل فقهی - حقوقی پیدا کند اما ظرفیت فکری جامعه ولایی اگر تماماً به‌نهایت خود برسد، یعنی تمام پتانسیل‌های بالقوه این تنویری به فعل تبدیل شوند، اولاً میبایست مجلس شورای اسلامی انحلال یابد و جمهوری اسلامی هم بلافاصله از نظام حقوق بین‌المللی خارج شود، با توجه به این واقعیت‌ها بود که در دوران آیت‌الله خمینی، به‌ناتوانی این نظام فقهی پی‌برده شد و با بیان این موضوع که حکومت، شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله است نقش حکومت و فقیه را فراتر از فقه و قوانین استنباط شده از آن قرار داد و بر این پایه و مصلحت نظام یعنی ام‌القراء ضرورتی‌تر از احکام الهی است.

بدینسان نظامی بنام جمهوری اسلامی که در قلمرو جغرافیایی بنام ایران تشکیل شده است، منافعی دارد که باید مصلحت آنرا تشخیص داد. از جنبه تشویریک و علمی این درواقع حرکت از جامعه ولایی به سوی جامعه ملی - اسلامی است. قبول این موضوع قطعاً مسائل عدیده را به همراه خواهد آورد که پتانسیل حقوقی - تشویریک جامعه ولایی از پاسخ دادن به آن عاجز است.

در دو نوشتار قبل کوشیدیم، نخست سه پروژه فعال سیاسی یعنی ۱ - جامعه امت اسلامی (ولایی) ۲ - جامعه ملی - اسلامی ۳ - جامعه مدنی را مطرح کنم و آنگاه در نوشتار دوم با عنوان «فلسفه سیاسی و جامعه مدنی» پایه‌های فلسفی این پروژه‌ها را از خلال متون و آثار آنان تفسیر و تاویل کنم، اینک می‌کوشم در این نوشتار ظرفیتهای فکری که در این بنیانهای فلسفی در مورد حقوق وجود دارند، جستجو کنم. اما در واقع از آنجا که کار فلسفی - تشویریک همه جانبه‌ای در مورد پروژه‌های مختلف سیاسی ایران انجام نمی‌گیرد و هنوز از ایجاد دستگاههای منسجم مفهومی در حوزه‌های مختلف سیاسی عاجزیم، لذا نمیتوان به صراحت بیان کرد که این پروژه‌ها در حوزه حقوق، بر چه بنیانهایی برنامه و عمل سیاسی خود را استوار میکنند. این نوشتار تلاشی است برای یافتن این بنیانها و شاید از این رهگذر طرح پرسشهایی در این زمینه.

جامعه امت اسلامی (ولایی)

سنگ‌پایه جامعه ولایی، آنچنان که در نوشتار قبل آمد، بر انسان وظیفه‌مند یا مکلف است، اگر انسان را موجودی تنها مکلف و وظیفه‌مند ارزیابی کنیم که حقوقش از تکالیفش استنتاج میشود، پس روابط و مناسبات این انسان مکلف از خلال قوانین که این وظیفه و تکالیف را برای انسان معین کرده است، استنتاج میشود. در جامعه ولایی انسان تنها در مقابل خداوند وظیفه و تکلیف دارد، پس میبایست قوانین الهی را پایه کار قرار داد.

آیت‌الله خمینی در کتاب ولایت فقیه مینویسد:

«احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد، در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است، از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور حقوقی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراد به سایر ملل و از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می‌دهد که نکاح چگونه صورت بگیرد و چه وظایفی بر عهده پدر و مادر است و بچه چه گونه باید تربیت شود و سلوک مرد و زن یا همدیگر و با فرزندان چه گونه باشد، برای همه این مراحل دستور و قانون متحرک و مجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می‌ورزد تا همه شرایط به خدمت تربیت انسان مذهب و با فضیلت درآید.

و سایر وظایفی که در عین قانون ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل میشود.

این در واقع التقاطی از نظام ولایی با جامعه ملی است. لازم به توضیح نیست که این تناقضات و این التقاط در یک نظام حقوقی امکان تفسیر گوناگون را بازمی‌گذارد، اما چنانچه تناقض‌ها آنچنان زیاد باشند که برداشت‌های یکنواختی از آن استنباط شود، قطعاً هیچگونه کار اجرایی پیگیری نمیتواند صورت بگیرد، امری که در جمهوری اسلامی به عریانی مشهود است.

ظرفیت تنوریک این نظام حقوقی یا مقداری رفم تا آنجاست که میتوان «ولایت فقیه» را به مثابه یک سبیل که تنها نقش تشریفاتی داشته باشد و نه حکومت و قدرت اصلی را در دست داشته باشد، نگه دارد.

جامعه مدنی

سنگ پایه جامعه مدنی فرد است. آنچه من از فرد در نظر دارم بیان معروف دکارت است که می‌گفت: «من می‌اندیشم، پس هستم» این من اندیشنده، اندیشه‌ای است که اندیشیده‌است و اینگونه است که میتواند پایه جامعه مدنی واقع شود. چون من اندیشیده‌است خود آگاه است و این خود آگاهی یعنی اینکه او بر خود احاطه دارد و به مثابه یک شخص خود را تعیین می‌بخشد، چون شخص است و شخصیت دارد صاحب حق است، پس او قبل از اینکه مکلف باشد، صاحب حق است.

حق او، حق زندگی است و چون حق او حق زندگی است و زندگی تنها امکان پذیر نیست، او در اجتماع وارد میشود و چون نرسد است و می‌خواهد با جمع زندگی کند مدام فردیتش با جمع و سایر اشخاص در تصادم می‌افتد. پس با اتکا به من اندیشیده‌اش می‌کوشد مناسباتش با اجتماع و سایر اشخاص را تعریف کند تا از تصادم و ستیز و نزاع بپرهیزد، برای اینکه از تصادم بپرهیزد وارد گفتگو میشود و می‌گوید و می‌شنود. از حاصل این گفتگو به نکاتی توافق میکند که حاصل این گفتگو بوده‌است. آنرا قانون و میثاق می‌نامد، این میثاق از آنجا که حاصل گفتگو بوده‌است: پس عینی است و برآمده از خرد گفتگویی یا جمعی است، اما من اندیشنده یا آن ضمن توافق به چالش می‌افتد. پس من اندیشنده دچار پارادوکس (تناقض) است، برای اینکه از این پارادوکس نجات یابد یا که حد اقل آنرا تعدیل کند به تخیل پناه می‌برد تا شاید از امر عینی فراتر رود، محلی که می‌یابد تا این تخیل را باز یاب دهد هنر است، اما هر چه در حوزه میثاق یا قانون می‌کوشد به توافق جمع دست یابد در این عرصه می‌خواهد به نهایت فردیت دست یابد، درواقع این من اندیشنده دارای لایه‌های گوناگون است که وجهه منطقی آن که در گفتگو تجلی می‌یابد در قانون یا میثاق تحقق می‌یابد اما من اندیشنده اگر بخواهد در این قانون یا میثاق انحلال یابد و تمامی ظرفیت خویش را در این چارچوب محدود سازد، امر تناقض یا پارادوکس در او تشدید میشود، این من اندیشنده جدا از وجهه منطقی و گفتگویی متناسب با وضعیت و موقعیتش برای خود وظیفه قائل است و آنرا اخلاق می‌نامد. اما مینای این اخلاق یا این

وظیفه مدنی را نیز خود تعیین میکند. او برای خود عادات و علایق دارد، آثرا سنت و عرف می‌نامد؛ این علایق و عواطف و آن حس وظیفه مدنی دانما من اندیشنده را تحریک میکند تا علیه توافقاتش برآشوبد و طغیان کند که از آن توافق و میثاق فراتر رود، لذا زمینه ایجاد میکند و متناسب با این علایق و عواطف، تخیل و وظایفی که برای خود برشمرده‌است با اشخاص دیگر گردمی‌آید، محفل، نشست، یا انجمن و نهاد بوجود آورد و در چارچوب آن میثاق بزرگتر، میثاقهای کوچکتر و کوچکتر تاسیس کند گاه از توافق کوچکتر به سوی توافق بزرگتر و بزرگتر می‌رود و دانما این بازی را در چارچوبهای مختلف ادامه و ادامه می‌دهد، گاه چارچوب را گسترش می‌دهد، گاه آنرا تنگ میکند این حرکت و این بازی من اندیشنده حوزه‌هایی است که میتواند به آن حوزه‌های جامعه مدنی گفت، تا فرد که نمیتواند به تنهایی بر نیازهای مادی، عاطفی، خواستها و علایق و حتی ترسهای فائق آید، بتواند آنها را تحقق دهد و ارضا کند، اما آنچه مهم است آن چارچوبی است که من اندیشنده در آن می‌چرخد که قانون است.

اگر جامعه ولایی یا امت اسلامی خود را بر انسان وظیفه مند یا انسان مکلف قرار می‌دهد که وظیفه مدنی در مقابل خداوند قادر است و در جامعه ملی - اسلامی، این علایق و منافع ملی است که حکومت خود را نماینده آن می‌داند. در جامعه مدنی، مینا رهایی فرد است که در یک توافق داوطلبانه به تعریف و مناسبات خویش می‌پردازد و مناسبات خود را در رابطه با حکومت و سایر افراد تعیین می‌بخشد.

بدین ترتیب در یک برداشت عام، میتوان سه نظام حقوقی در مجموعه پروژه‌های سیاسی در ایران امروز تشخیص داد، آنچنانکه در نوشتار قبل یادآوردم از آنجا که ما ناقد دستگاه منجم مفهومی در گسترده زبان فارسی در حوزه‌های اتیک، حقوق، استه‌تیک... هستیم، مباحث حقوقی ما در سطح تنوریک نازل است، آنچه درمورد حقوق میتوان گفت شاید دستگاه مفهومی نقد از جنبه سیستم‌سازی حقوقی زمینه باشد، اما تا متکی به فلسفه کرانمند نشویم، نمیتوانیم نظام بازمانده از حقوق گذشته را، با جهان امروز و مسائل و مشکلات انسان دوره جدید آشتی دهیم، میتوان درمورد «جامعه مدنی» البته به آن مفهومی که برشمردم به صراحت بگویم هنوز در آغاز راه هم نیستیم.

یادداشت سردیور...

زمینه ایجاد موانع جدید در برابر روشنفکران دینی ادامه خواهد داشت.

در جریان رویدادهای اخیر، صف بندیها از شفافیت بیشتری برخوردار شدند. روشنفکران دینی مکرراً به خاتمی هشدار می‌دادند که خود را به بازیهای قدرت نیالاید و در جنگی که میان دو جناح راست سنتی و مدرن در گرفته است، باتوجه به اینکه طرفین دعوا از «اسرار مگوی» یکدیگر باخبرند و بی‌رحمانه دست به افشاکاری علیه یکدیگر می‌زنند، اکیدا بپرهیزد. آنان به شدت

مخالف معرفی یک وزیر کشور جدید بی‌و خاصیت و مورد پذیرش تندروها بودند و پافشاری خاصی بر مواضع خود و معرفی یک وزیر طرفدار توسعه و تساهل را از منظر آشکارتر شدن صف بندیها و افشای راستگرایان در میان مردم ضروری می‌دانستند. در مقابل، تندروها به خاتمی فشار می‌آوردند که پیش از معرفی وزیر کشور جدید با نیروهای معتقد به «ارزشهای انقلاب» مشورت کند تا بعدها دچار مشکل نشود. آنان به این ترتیب عملاً در معرفی وزیر که در صلاحیت رئیس جمهوریت، علناً دخالت می‌کردند. عبداً لله نوری در جریان استیضاح خود سیاست سکوت و تمکین را در پیش گرفت و از همین رو به شدت مورد انتقاد نشریه مجاهدین انقلاب اسلامی «عصر ما» قرار گرفت که او را به دلیل عدم افشاکاری توطئه‌های جناح راست و ریشه‌های سیاسی آن، نکوهش کردند.

محمدخاتمی در جریان رویدادهای اخیر، همچنان سیاست مدارا و جلوگیری از گسترش تشنجات را پیشه کرد. اینطور به نظر می‌آید که او از آنجا که رو در روی مستقیم با تندروها را به زیان مجموعه نظام ارزیابی می‌کند، آگاهانه از شیوه‌های تند می‌پرهیزد. روش او کماکان نرمش در مقابل مخالفین با هدف سر عقل آوردن آنان است. اما باید از خود پرسید که نیروهای تندروی مخالف او تا چه اندازه عقل پذیر و منطقی هستند. با اینحال دفاع جانانه خاتمی از صلاحیت عبداً لله نوری، تفویض مسئولیت معاونت ریاست جمهوری به او بلافاصله پس از استیضاح مجلس و نیز معرفی موسوی لاری از روحانیون خط امامی به عنوان وزیر کشور جدید، نشانگر آنست که خاتمی خیال ندارد دست و پا بسته تسلیم شود. موسوی لاری صریحاً اعلام کرده است که حاضر نیست از برنامه‌های وزیر کشور پیشین عدول کند. این موضعگیری او نشان می‌دهد که ایران در آینده همچنان شاهد ماراتن جنگ قدرت خواهد بود.

خاتمی در یکی از نقطه‌های اخیر خود به سرزنش نیروهایی پرداخت که می‌کوشند «دین را در مقابل آزادی» قرار دهند. باید اضافه کرد که این نیروها از همان فردای انتخابات دوم خرداد با چماق دین به جنگ گشایش فضای سیاسی کشور شتافته‌اند و همواره گستاخ تر نیز شده‌اند. آنان هم اکنون شمارش معکوس برای هجوم نهایی و همه جانبه علیه دولت برآمده از انتخابات دوم خرداد را آغاز کرده‌اند. بیهوده نیست که برخی از نشریات داخل کشور علناً از این نیروها به عنوان «افراطیون طرفدار براندازی خاتمی» یاد می‌کنند. به نظر می‌رسد که خاکریزهای بعدی، معین وزیر فرهنگ و آموزش عالی و مظفر وزیر آموزش و پرورش کابینه خاتمی باشند که هم اکنون حملات گسترده‌ای علیه سیاستهای فرهنگی و دانشگاهی این دو در جریان است.

اینکه تندروها در آینده نیز از تشنجات گوناگون خود دمی باز نخواهند ایستاد، امریست مسلم؛ اما اینکه آنان در اقدامات آتی خود برای براندازی، به کدام موفقیت هادست یابند، به مقیاس گسترده‌ای به درایت و نیز قاطعیت رئیس جمهوری و نیروهای پشتیبان او بستگی دارد.

حکومت قانون و جایگاه آن در جمهوری اسلامی

رویدادها و بحث‌های ماههای اخیر پیرامون جامعه مدنی، استقرار حکومت قانون، افکار عمومی، نیروهای سیاسی و اجتماعی و روشنفکران را در برابر سئوالات جدی قرار داده است. این پرسش‌ها بویژه بخاطر فضای سیاسی خاص ایران به میان می‌آیند. یعنی در ۱۹ سال گذشته هیچگاه چنین گرایش و تمایلی برای احترام به قانون و تلاش برای توسعه جامعه مدنی (حتی در تعریف و برداشت محدود آن) در میان نیروهای سیاسی حاکم در ایران مشاهده نمی‌شد. راه آزادی در چهارچوب دفتر ویژه خود قصد دارد این بحث اساسی را با صاحب‌نظران و اهل اندیشه و قلم در میان گذارد و نظر آنها را درباره نوع برخورد با قانون در ایران جویا شود. برای ما بطور مشخص چند سئوال اساسی در این رابطه طرح میشود:

- ۱ - آیا اجرای قوانین، در شرایطی که بخشهای مهم و اساسی آنها ضدعرفی و ضددمکراتیک یا ضدحقوق بشر هستند، در جامعه ایران بخودی خود امری مثبت به شمار می‌آید؟
- ۲ - آیا مبارزه در راستای تغییر این قوانین و تغییر ساختارهای سیاسی میتواند در چهارچوب حقوقی - سیاسی فعلی ایران به انجام برسد؟
- ۳ - تغییر ساختار سیاسی ایران، تحول آن به سمت جامعه باز دموکراتیک از طریق مسالمت آمیز می‌باید ضرورتاً «قانونی» هم باشد و یا میتوان از ابزار دیگری برای رسیدن به این هدف سود جست؟
- ۴ - سخن از اهمیت قانونیت در ایران با توجه به ماهیت غیرعرفی و عموماً ارتجاعی آنها تا چه اندازه تاکتیک سیاسی درستی است؟ در این شماره پاسخ‌های آقایان محمد برقی، ابوالحسن بنی صدر و س. نورسته را به پرسشهای فوق ملاحظه میکنید.

محمد برقی :

تغییر باورهای مردم، شرط اساسی تغییرات بنیادی است

درمورد فواید حکومت قانون و پیروی از قوانینی که به تصویب جامعه رسیده باشد بعنوان پیش شرط پذیرش مدنیت بسیار گفته شده است و در تمام این موارد نیز شرط پیروی از قانون درست یا نادرست دانستن قانون نیست که اگر چنین باشد دیگر نه حکم اکثریت معنی ندارد نه مبارزه قانونی. ولی آنچه در مورد ایران نیاز به توجهی خاص دارد این است که این قوانین بنام اسلام - دینی که دارای قوانین حکومتی است - ارائه شده و اکثریت مردم نیز اسلام را دین خود قبول دارند و بر همین مبنا نیز به این قانون حتی ولایت فقیه آن رای داده‌اند.

حکومتگران به توده وسیعی از مردم بویژه مدافعین نظام خود قبولانده‌اند که عدم پذیرش این قوانین یعنی عدم قبول احکام الهی و اگر قوانینی را نادرست و غیرعملی می‌بینند حاصل کج فهمی آنانست که بر گفته خداوند ایراد دارند. لذا بسیاری از مردم باوجود آنکه عقب ماندگی و غیرانسانی بودن بسیاری از قوانین را قبول دارند ناکزیر از آن قوانین حمایت میکنند زیرا نفی آن یعنی نفی دینشان و دین کاربردی بسیار وسیع تر از سامان دادن امور اجتماع برای آنان دارد.

بنابراین برای تغییر قوانین دو راه بیشتر در پیش پای مبارزین نیست. یکی نفی با زور آن و در نتیجه سرکوب معتقدان یا اقصای این مومنان که لازمه باور به دینشان پذیرش این قوانین نیست و با نفی آن دین خود را انکار نکرده‌اند. و طرفداران جامعه مدنی بویژه نیروهای لائیک نباید خود در چاله خودمداری و خود درست انگاری ای که مذهبیون متعصب را بدان سبب محکوم میکنند بیفتند و بر آن باشند که حقانیت ارزشهای مورد قبول آنها چون آفتاب درخشان است و هر انسان صادق و صاحب اندیشه ای آنها قبول دارد. آنان باید بدانند که ناباوران به این ارزش‌ها نه معنودی ملا یا حزب الهی که بخش وسیعی از مردم جامعه هستند.

با این مقدمه به چهار سئوال مطرح شده پاسخ می‌گویم.

ج ۱ - توجه شود تا زمانی که افرادی این قوانین را احکام الهی میدانند ضدعرفی بودن، ضددمکراتیک بودن یا ضدحقوق بشر بودن آثار مهم نمیدانند زیرا معیارهای ارزشی آنان با معیارهای ارزشی طراح این سئوالات متفاوت است. در حقیقت با طرح این سئوال از اول گفته میشود که قوانین به اصطلاح اساسی ایران ضدارزشی و نادرست هستند زیرا عرفی، دموکراتیک و مدافع حقوق بشر نیستند. ولی در نظر کسانی که این قوانین را اسلامی و الهی میدانند، یا این عدم سازش و تضادی را که سئوال کننده مطرح کرده وجود ندارد همانطور که آقای پرورش یا جواد لاریجانی مدعی هستند یا آنکه آن ارزش‌ها را رد میکنند و آنها را در مقابل ارزش‌های آمده از سوی خدا بی مقدار می‌شمارند که بسیاری از نیروهای صادق حزب الهی از این دست میباشد. بنابراین مبارزین دو وظیفه در پیش روی دارند: یکی آنکه ارزشهای

مورد قبول یک جامعه مدنی چون عرفی بودن، دموکراتیک بودن، و مدافع حقوق بشر بودن را به مردم بشناسند که این بطور عمده کار روشنفکران لائیک است. دیگر آنکه به جامعه نشان داده شود که چگونه قوانین موجود با ارزشهای واقعی دینی مردم در تضاد هستند که این بیشتر کار روشنفکران مذهبی است. و تا آن زمان که این روشننگریها و آموزش‌ها انجام نگرفته عدم التزام به قانون یعنی پذیرش هرج و مرج، به علاوه مبارزه رویاروی و قهرآمیز با حکومت و معتقدین به آن. ضمناً توجه شود که با اجرای قوانین عقب مانده فقهی در سالهای اخیر بمقدار وسیعی این دو منظور انجام شده و مردم مسلمان به قوانین فقهی پشت کرده‌اند.

ج ۲ - مبارزه سیاسی و اجتماعی در چهارچوب تعیین نظام قانونی در ایران ممکنست و در عمل نیز تا بحال دستاوردهای بسیاری داشته است. از جمله باوجود حکومتی که مردم را سفیه و مهجور و محتاج به ولی و قیم میدانند انتخابات در آن نسبت به عموم کشورهای منطقه آزادانه تر و سالتتر انجام گرفته است. زنان به پاره‌ای از حقوقی که از آنان گرفته شده بود دست یافته‌اند و دیوارهای بلند قلعه مرد سالاری در بسیاری جاها فرو ریخته است و این مبارزه تا درون خانه متعصبین مذهبی و روستاییان بی خبر از تحولات هم برده شده است.

ج ۳ - اگر مسالمت آمیز را بمعنی مباحثات و ست عنصری و محکم نه ایستادن بر سر اصول و مواضع خود نگیریم. مبارزات قانونی مسلماً بهترین ابزار برای تغییر ساختار سیاسی است بویژه که اگر بپذیریم تغییر باورهای مردم شرط اساسی تغییرات بنیادینست و این تغییر نیز تنها از طریق آموزش و روشننگری ممکن است.

ج ۴ - اهمیت دادن به قانون نه تاکتیک بلکه یک استراتژی و اصل باید باشد. هر قانونی که بصورت دموکراتیک مورد تصویب جامعه قرار گرفته باشد بصورت قانونی و از طریق مبارزه قانونی نیز باید تعویض شود. که این شامل ارتجاعی ترین قوانین حکومت جمهوری اسلامی چون اصل ولایت فقیه هم میشود. ضمناً توجه شود که با به اجرا درآمین قوانین عقب مانده فقهی در دو دهه گذشته ماهیت آنان برای جامعه روشن و حتی بیشتر مسلمانان از آن روی گردانیده‌اند. امروز دیگر جامعه را نمیتوان برای دفاع از قوانین قصاص، قوانین خانواده یا ولایت فقیه بسیج کرد. حتی عموم دین‌باوران نیز متوجه لزوم تغییر قوانین فقهی حاکم و جدایی دین از حکومت شده‌اند لذا اگر تبعیت از قانون یک اصل مورد احترام نشود قوانین اصلاح شده و نوین بعدی نیز دارای حرمت نخواهند بود و باز جامعه در همان چاه مبارزات قهرآمیز، تنزه طلبی‌ها و مطلق گرایی‌ها خواهد افتاد.

برای اجرای قانون، نظام مردم سالاری ضرور است

۱ - در پاسخ به پرسش اول شما، عرض می شود:

آلن تورن در Qu est - Ce que la Democratie توضیح می دهد چرا اگر مبارزه با "قوانین بد" یعنی قوانینی نباشد که اقلیت صاحب امتیاز و حاکم بسود خود وضع و اجرا می کند، مردم سالاری بدترین نظامها می شود: نظام خوردن بره ها به دست گرگ ها.

بدین قرار، در نظام مردم سالاری نیز این مبارزه با "قانون بد" و نه اطاعت از آن و دعوت جامعه به اطاعت از آنست که موجب تحول مطلوب مردم سالاری می شود. این درس تجربه در قرآن نیز، به بیانی روشن تر از سخن آلن تورن آمده است: پیروی از "حکم طاغوت" جامعه را گرفتار بدترین ها می کند.

"حکم طاغوت" رساتر است چرا که فارق مردم سالاری از رژیم استبدادی اینست که مردم سالاری، نظامی است بر اساس قانون و مجری قانون. استبداد نظامی است بی قانون. نیازهای قدرت، روز به روز، متفاوت و گاه ضد و نقیض میشوند. اینست که هیچ قدرت استبدادی پایبند قانون نمیشود. "حکم طاغوت"، "آخرین موضع او است".

بجاست یادآور شوم در اوایل ایجاد "دانشجویان خط امام"، در اجتماع رهبران آنها با جمع ۵ نفری (بنی صدر، حبیبی، خامنه ای، شبستری و موسوی خویننی ها) دانشجویان پرسیدند: "موضع امام" کدام است؟ تعهد او در پاریس که مردم یا حرکت انقلابی خود پذیرفته و امضا کرده اند و یا "آخرین موضع او"؟ آقای خامنه ای اصرار داشت: از "آخرین موضع امام" باید پیروی کرد. به او گفتم: قرآن نخوانده اید؟ شما می خواهید آقای خینی را در فهرست طاغوت قرار بدهید؟

برخی کوشیده اند، میان استبداد بی قانون و "دیکتاتوری" که گویا قانون دار و قانون مدار است، تفاوت قائل شوند. اما این کوشش موفق نیست زیرا زبان فریب واقعیت را وسیله باوراندن مجاز میکند:

واقعیت اینست که برای آنکه قانون اجرا بگردد، نظام مردم سالاری ضرور است. و چون در این نظام، مبارزه دانی برای بهتر کردن قانونها انجام می گیرد (دست کم از لحاظ نظری)، به جامعه استبداد زده اینطور باوراند می شود که اگر رژیم استبدادی قانون بد خود را اجرا کند، بتدریج، میتوان قانون بهتر را جایگزین کرد. اما این زبان، پرده غفلت می کشد بر واقعیت: برای آنکه قانون اجرا شود، باید استبداد نباشد. شگفتا! مردم ایران دیدند که هیچ کوشش و مبارزه ای شاه و رژیم او را پایبند قانون نکرد. آقای خینی، فراوان قانون اساسی را زیر پا گذاشت. دانشجوی ۳۰۰ مورد را شماره کرده است. در حال حاضر، مجلس به "وزیر"ی رای عدم اعتماد داد که چرا قانون اساسی را اجرا کرده است! و قوای سرکوب که بر ضد قانون عمل کرده اند و می کنند، تشویق نیز میشوند.

باز آلن تورن هشدار می دهد: "خطرناک ترین ها برای مردم سالاری جامعه را یک نظام سلطه مطلق گرداندن است که در آن تنها به آن اکتفا نمی شود که زیر سلطه ها استثمار و طرد شوند، بلکه کوشش می شود آنها را از شعور و وجدان محروم و یا شعور و وجدان آنها را از معارف دروغ پر سازند".

بدین قرار، قدم اول در راه قانون مداری، بکار نبردن زبان فریب است. زبان تجربه باید بکار برد یعنی سخنی را باید گفت که مردم بتوانند آن را تجربه کنند: اگر دولت در مهار مردم نباشد و جامعه در مهار دولت باشد، محال است قانون اجرا شود. حتی قانونی که قدرت حاکم وضع میکند، اجرا نمیشود. همانطور که می بینیم ملاتاریا نه قانون اساسی و نه قانونهای عادی و نه حتی "فقه فیضیه" و "اسلام راستین" را اجرا نمی کند. نه اینکه نمی خواهد، نمی تواند. بنده قدرت (= زور) است. پس اگر بخواهیم به مردم راست بگوییم، باید به آنها بگوییم اگر می خواهید نظام قانونی و مجری قانون پیدا کنید، قدم اول و اساسی را باید بردارید: دولت باید تحت مهار جامعه درآید. یعنی استبداد نباشد.

پس در پرسش اول، شما باید می پرسیدید آیا نظام کنونی قانون اجرا می کند و اگر آری، آیا اجرای قوانین...

۲ - در پاسخ پرسش دوم شما عرض میشود:

پرسش شما روشن نیست، اگر مقصود اینست که آیا می توان به درون نظام در آمد و آن را پذیرفت و آنگاه برای تغییر قوانین و ساختارهای سیاسی عمل کرد؟ پاسخ اینست که دو نوع بیشتر مخالفت وجود ندارد: مخالفت مثبت یا مخالفت در درون نظام و مخالفت منفی یا مخالفت با نظام. مخالفت در نظام قادر به تغییر آن نمی شود و خود نیز از ارکان استواری آن می شود. مخالفت با نظام با نفی آن بعمل می آید و نه با پذیرفتن آن.

و اگر مقصود اینست که در رژیم کنونی آیا مبارزه برای تغییر قوانین و تغییر ساختارهای سیاسی، شدنی است؟ در صورتی که مبارزان خود را زندانی "چهارچوب حقوقی - سیاسی" کنند، پاسخ منفی است. اما اگر روشی به جامعه پیشنهاد شود که عموم مردم بتوانند بکار برند، می توان هر فرصتی که رژیم، در "چهارچوب حقوقی - سیاسی" خود ایجاد میکند، در مبارزه بر ضدش، مورد استفاده قرار داد.

۳ - در پاسخ پرسش سوم شما عرض می شود:

از جمله فریب ها که زبان فریب بکار می برد "قانون" و صفت "قانونی" است. در پاسخ پرسش اول، واضح شد که قانون نپذیرفتن حکم طاغوت و "قانون" هانی است که مسلط ها بر زیر سلطه ها تحمیل می کنند. بنابراین قانون سازگار با ضابطه آزادی و حقوق بشر، آن قانونی است که سود همه اعضای جامعه را دربرگیرد و امتیازی را برای شخصی، گروهی و قشری به زیان عموم، قائل نشود. بنابراین در نظام استبدادی که نظامی بی قانونی است، مبارزه قانونی، مانند در قید "احکام طاغوت" نیست. مبارزه قانونی پیشنهاد کردن روشی است که عموم جامعه بتوانند در آن شرکت کنند و هدفهایی است که عموم مردم سود خود را در تحقق آن هدف ها ببینند. اگر عموم مردم برخاستند و گفتند "استبداد فقیه" را نمی خواهیم، مبارزه آنها قانونی است. اما اگر عموم مردم گفتند ما می خواهیم (امر محال) تحت حکم زور زندگی کنیم، قول آنها غیرقانونی است. زیرا ناقض آزادی و حقوق بشر و ناسازگار با ضابطه و میزان عدالت است.

اما مبارزه ای غیرتقرآمیز و موفق، وقتی میسر است که عموم مردم در آن شرکت کنند. سالها است درباره این نوع مبارزه می نویسم و توضیح می دهم. در چند جمله بازگو کردن آنها آسان نیست. با وجود این، یک چند از لا و الاها را می آورم:

لاها:

۱ - لا یا نه به رژیم مستبد و زورپرستهای رقیب. دو نوع روش بیشتر در تاریخ دیده نشده است: آزمایش و زور. آزمایش ناگزیرکردن زورپرست تجربه نشده به شرکت در تجربه است. بعضی آنکه میثاق را امضا کرد، تصدیق کرده است طرز فکر و روشی که داشت، باطل است. پس از آزمایش، با قاطعیت باید طرد شود. چرا که به تجربه، ثابت شده است که طرز فکر و روش او، در خور قدرت مداری است و با نقض میثاق می گوید جز قدرت (زور) نمی جوید.

۲ - نه به پذیرفتن محبوسه عملی که زورمداران معین میکنند و حکم آنها

۳ - نه به زبان فریب یا روشهایی که احکام تجربه ناپذیر هستند.

۴ - نه به فسادها که وابستگی به قدرتهای خارجی بزرگترین آنت.

۵ - نه به سانسورها.

۶ - نه به ابهام

۷ - نه به مبارزه با هدف تصرف قدرت که مبارزه را محکوم به مساندن

در بند "بر ضد" می کند.

الاها:

۱ - آری به آزادی بشایه هدف مبارزه و مبارزه با مثلث زورپرست را

تابعی از مبارزه "برای" آزادی گرداندن.

۲ - آری به جریان آزاد اندیشه به قصد رسیدن به اندیشه و فرهنگ

جمعی مردم سالاری و اصول راهنمای آن.

بقیه در صفحه ۲۲

جامعه مدنی با قوانین ضد حقوق بشر بوجود نمی آید!

مسود کرد. نیروهای محافظه کار و سنتی این موضوع را خوب دریافته اند و سرعت خود را با داده های جدید همساز میکنند. این بخش تلخ واقعیت است که پاسخ صریح به سوال اول را دشوار میکند.

نکته ای که شاید در این بحث باید مورد دقت قرار گیرد اینست که بسیاری قانونیت را فقط در بعد سیاسی آن یا در حوزه محدود کردن نیروهای فشار و حماق بدستان می بینند، در حالیکه احترام به قانون، موارد ارتجاعی و ساواری ارتجاعی بخش هایی از قوانین ویژه در نظام قضایی ایران را هم دربرمی گیرد. برای نیروهایی که مدافع پیگیر حقوق بشرند، حمله به تظاهرات سیاسی و یا آتش زدن یک کتابفروشی و یا بستن یک روزنامه و زندانی کردن یک نویسنده همانقدر مهم و اساسی اند که سنگسار بی سر و صدای زنی در فلان نقطه کشور و یا قطع دست سارق. درست به همین خاطر است که با وجود اهمیت فراوانی که شعار قانونیت دارد، نمیتوان با آن بطور کامل موافق بود، بویژه آنکه جامعه ما از آزادیهای لازم برای تقبیح این قوانین و مبارزه با آنها محروم است و شاید چهارچوب اسلامی حکومت هیچگاه چنین زمینه ای را فراهم نیاورد.

۲ - آیا مبارزه در راستای تغییر این قوانین و تغییر ساختارهای سیاسی میتواند در چهارچوب حقوقی - سیاسی فعلی ایران به انجام برسد؟ پاسخ: در شرایط امروز ایران تجربه بسیار ناچیزی در زمینه تغییر قوانین وجود دارد و از این رو هر نوع پاسخی بیشتر با تکیه بر فرضیه خوشبینانه و یا بدبینانه صورت می گیرند. بنظر من در چهارچوب حقوقی - سیاسی فعلی و در جریان یک روند کند و تدریجی این امر شدنی است. هر چند جنبه تدریجی به مسئله قانونی بودن روندهای تغییر نظر دارند. کندی تحول فوق به امر دگرگونی فکری در نیروهای اصلاح طلب دینی مربوط میشود. بخش مهمی از قوانین ارتجاعی و ضدحقوق بشری ما بخاطر قرانت «صادقانه» و «اصیل» از احکام و مقررات اسلامی بوجود آمده اند و حتی همان تلاشی که روحانیت صدر مشروطیت و سالهای بعد برای انطباق آنها با زندگی نوین و امروزی انجام داد در مورد این قوانین بکار گرفته نشد. امروز بدون یک نگاه و تفسیر و قرانت روزآمد شده نسبت به قوانین اسلام و بدون پذیرش پایه های عرفی جامعه مدنی ما هیچ بختی برای تغییر قوانین موجود با مشارکت نیروهای اصلاح طلب دینی ندارم. چنین برخوردی در میان بخشهای کوچکی از عرفی را از امور دینی بدقت تفکیک میکنند و باور خود به نقش راهبر اسلام در امور اجتماعی و سیاسی را از دست می دهند. اما بخشهای بزرگی از نیروهای اصلاح طلب هنوز باور خود به غیرعملی بودن و جوهر ضدبشری بسیاری از این قوانین و احکام از دست نداده اند و مشکل اساسی را عدم اجرای صحیح آنها و عدم تحمل و صبر کافی از سوی کسانی میدانند که قدرت را در دست دارند. برای مثال در بیان هیچیک از این نیروها مسئله حجاب زن و اجباری بودن آن مورد پرسش قرار نمی گیرد و به این مسئله بعنوان یک داده تغییرناپذیر برخورد میشود و بیشتر صحبت از سختگیری کمتر است.

مورد امیدوارکننده در شرایط فعلی، تجربه عملی این نیروها در برخورد با واقعیت های اجتماعی و فشار افکار عمومی است. این دو عامل موثر میتوانند نقش کلیدی در بازخوانی قوانین ایفا کنند. برای مثال تجربه محاکمه کرباسچی همه ضعف های ساختاری نظام قضایی ایران و جوهر استبدادی آنرا نزد همگان از جمله نیروهای اصلاح طلب مذهبی آشکار کرد.

۳ - تغییر ساختار سیاسی ایران و تحول آن بست جامعه باز دموکراتیک از طریق مسالمت آمیز میباید ضرورتاً «قانونی» هم باشد و یا میتوان از ابزار دیگری برای رسیدن به ای هدف سود جست.

پاسخ: در نگاه همه نیروهایی که امروز سهمی در قدرت دارند از محمد خاتمی تا علی خامنه ای و ناطق نوری، جمهوری اسلامی یک داده ثابت است و هر نوع تحول باید در درون این ساختار صورت گیرد. در گفتن سیاسی بسیاری از رهبران سیاسی ایران، قدرت بطور دائمی و همیشگی بین نیروها و افراد خاصی تقسیم شده است و جایی برای غریبه ها وجود ندارد. بویژه آنکه

پیش از پاسخ به چهار پرسش راه آزادی شاید لازم باشد به شرایط بسیار ویژه ایران اشاره شود. بحث قانونیت و احترام به قانون که از شعارهای محوری دولت محمد خاتمی است در حقیقت نقش «تحلیل گر» جامعه ایران و واقعیت های متناقض آنرا هم بازی میکند. نیروهای زنده جامعه ما، روشنفکران، افکار عمومی، نیروهای سیاسی و اجتماعی گوناگون در برخورد با مسئله قانون دچار تناقضات اساسی میشوند. نویسنده زن در شرایط جامعه ما باید طرفدار قانون باشد برای آنکه کتابش را آتش نزنند و بخاطر مقاله اش او را به زندان نیفکنند و باید همزمان علیه قانون باشد که او را به رعایت حجاب اجباری وادار میکند. وکیل دادگستری باید طرفدار اجرای قانونی باشد که برای موکلش حق دادگاه علنی قائل است. همزمان باید علیه قوانین جزایی شرعی باشد که همین قانون برای خطاکاران درنظر می گیرد...

چنین تناقضاتی که میتوان در زندگی هر روزه مردم، روشنفکران و یا نیروهای سیاسی و اجتماعی صدها نمونه از آنها را یافت، پاسخ شسته و رفته به سوالات طرح شده را بسیار دشوار میکنند و همزمان ما را به یافتن راه حل ها و تاکتیک هایی در جامعه فرا می خوانند که پیچیدگی فوق را منعکس کنند و پاسخی ساده شده به مسائل نباشند.

سوال نخست: آیا اجرای قوانین در شرایطی که بخشهای مهم و اساسی آنها ضدعرفی و ضددمکراتیک یا ضدحقوق بشر هستند، در جامعه ایران بخودی خود امری مثبت به شمار می آید؟

پاسخ: به نظر من اجرای قوانینی که ضد حقوق بشر هستند و یا جنبه ارتجاعی و عقب مانده دارند نه تنها مثبت نیست بلکه باید در برابر اجرای آنها مقاومت کرد. قانون به صرف قانون بودن حتی در جامعه بی قانون خود بخود جنبه مثبت ندارد. این مضمون قانون است که مثبت و منفی بودن آنرا مشخص می کند. چنین قوانینی به شکل گیری فرهنگ و ذهنیت جامعه مدنی امروزی در ایران آسیب جدی وارد میکنند.

واقعیت اینست که در شرایط بسیار خاص و حساس ایران، ما در برابر این سوال جدی قرار گرفته ایم که امر قانونیت به شعار مرکزی نیروهای اصلاح طلب دینی درون خاکبخت علیه نیروهای محافظه کار تبدیل شده است. برای کسانی که درک سیاسی و اندیشه اجتماعی آنها بطور عمده در حوزه تفکر اسلامی شکل گرفته پس از سالهای انقلاب قرار دارد، این شعار تناقضات اساسی - دست کم در شرایط فعلی - ایجاد نمیکند. برای آنها قرانت محافظه کارانه یا عدم اجرای قوانین سد راه ایجاد جامعه اسلامی باز و کثرت گراست. نیروهای اصلاح طلب مذهبی برای مثال هیچگاه بطور آشکار و روشن با قوانین ضدبشری مانند سنگسار، قطع انگشتان، حجاب اجباری، شلاق زدن و برخورد انتقادی نکرده اند. اما شعار اجرای همه قوانین و از جمله قوانین ضدحقوق بشر و یا عقب مانده برای نیروهای لائیک و دموکرات تناقضات بسیاری ایجاد میکند.

در شرایط ایران امروز اجرای قوانین و قانون گرایی در عمل و بطور واقعی بزیان نیروهای محافظه کار و تندروست و راه آنها را برای دست زدن به اقدامات خودسرانه می بندد. قانونی عمل کردن همچنین زمینه های فرهنگی و قانونی تغییر تدریجی این موارد ارتجاعی و ضدبشری را هم دست کم در تئوری بوجود می آورد. از سوی دیگر قانونی عمل کردن، فرهنگ، ذهنیت و رفتارهای اجتماعی را رشد می دهد که جای خالی آنها در جامعه ایران بسیار حس میشود و از پایه های جامعه مدنی هم به شمار می آید.

اما همزمان قانون گرایی بخودی خود نه به معنای حذف بخشهای ارتجاعی قوانین است و نه به معنای محدود کردن قطعی نیروهای محافظه کار و سنتی. یعنی بطور قانونی میتوان زنی را سنگسار کرد، شهردار موثر و پرکاری را به بند کشید و بهایی را اعدام کرد، روزنامه نویس را به جرم نوشتن این یا آن مقاله به زندان انداخت و در روزنامه را بست. همه این کارها را در جمهوری اسلامی امروز میتوان در نهایت قانونیت انجام داد و بویژه اگر اهرمهای قدرت هم در دست نیروهای محافظه کار باشد، با قرانت ویژه آنها از این قوانین در عمل میتوان راه همان آزادی هایی که قانون به رسمیت شناخته شده را هم بکلی

نظام اقتصادی جهان به غایت ناعادلانه و غیر انسانیست!

روایت غم انگیز بی عدالتی حاکم بر جهان از زبان ارقام

ب. شباهنگ

اروپای شرقی

اکثر کشورهای اروپای شرقی که در دوران جنگ سرد به "جهان دوم" معروف بودند، پس از فروپاشی نظام سوسیالیستی، با اوضاع دشوار اقتصادی دست به گریباند. ایجاد ساختارهای نوین سرمایه داری، مدرنیزه کردن واحدهای تولیدی برای غلبه بر عقب ماندگی های تکنولوژیک و بالا بردن کیفیت تولید برای توانایی رقابت در بازار جهانی و در یک کلام گذار از اقتصاد متمرکز بسته به اقتصاد بازار آزاد، در مقابل این کشورها، کوه عظیمی از مشکلات اقتصادی و ساختاری بوجود آورده است. در میان این کشورها جمهوری چک، لهستان و مجارستان بطور نسبی از موقعیت بهتر و رشد موزون تری برخوردارند و برعکس برای رومانی، بلغارستان، آلبانی و اکثر جمهوریهای سابق شوروی دورنمای پایداری به چشم نمی خورد. روسیه که اخیراً به جرگه هفت غول صنعتی پیوست، در واقع با اقتصادی ورشکسته دست به گریبان است. سطح تولید در مجموعه حیات اقتصادی تا ۵۰ درصد عقب رفته است و میزان بیکاری بین ۳۰ تا ۴۰ درصد تخمین زده می شود. هر روزه به سپاهیان فقر و تیره روزی افزوده می شود. رقم بی خانمان ها تنها در شهر مسکو حدود ۳۰ هزار نفر برآورد می شود. این افراد شبها را در پارکها، تونل های ایستگاههای مترو و زیر پل ها به صبح می رسانند. مافیای روسی بر بخش عظیمی از اقتصاد کشور حاکم است. میزان بدهی های خارجی روسیه بطور فزاینده رشد کرده است. بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و کشورهای اتحادیه اروپا تا کنون حدود ۱۰۰ میلیارد دلار وام جهت ترمیم اوضاع اقتصادی در اختیار روسیه قرار داده اند. تنها دولت آلمان طی سالهای ۹۳ - ۱۹۹۰ حدود ۳۸ میلیارد دلار وام در اختیار این کشور قرار داده است.

کشورهای جنوب

طبق آمار جدید سازمان ملل، طی سالهای اخیر تنها ۱۵ کشور در حال رشد (جهان سوم) توانسته اند از رشد اقتصادی بالا برخوردار باشند و اوضاع خود را تا حدودی تثبیت کنند. وضعیت اقتصادی حدود ۱۰۰ کشور در حال رشد جهان همچنان وخیم است. اکثریت بزرگ کشورهای در حال رشد، در آستانه سال ۲۰۰۰، باکوهی از مشکلات اقتصادی و اجتماعی روبرو هستند. طبق آمار جدید سازمان ملل، نزدیک به ۱،۲ میلیارد از جمعیت روی کره زمین که در اکثریت بزرگ خود در کشورهای جنوب زندگی می کنند، زیرمرز فقر قرار دارند و شمار آنان رو به افزایش است. بیش از ۲۰ درصد جمعیت کشورهای در حال رشد، از گرسنگی دائمی رنج می برند و این در حالیست که اکثر آنان در روستاها و نواحی کشاورزی بسر می برند. علیرغم افزایش تولیدات کشاورزی و مواد غذایی در این کشورها، به دلیل نرخ رشد بالای جمعیت - بویژه در آفریقا و آمریکای لاتین - درآمد سرانه در این کشورها کاهش یافته است. درآمد سرانه نزدیک به ۱۸ کشور آفریقایی حتی پائین تر از سال ۱۹۵۰ قرار دارد. علاوه بر آن، تقسیم ثروت در این کشورها به غایت ناعادلانه است. برای نمونه ۲۰ درصد اقشار بالایی جامعه برزیل ۶۷ درصد ثروت و ۲۰ درصد اقشار پائینی، تنها ۲ درصد ثروت این کشور را در اختیار دارند. ابتدائی ترین نیازهای بشری از قبیل تغذیه، پوشاک، مسکن و بهداشت که برای سلامتی انسان ضروریست و نیز اصلی ترین نیازهای اجتماعی مانند اشتغال، آموزش، حقوق و آزادیهای سیاسی و حق تعیین سرنوشت که لازمه یک زندگی درخود انسان است، امروز در آستانه سال ۲۰۰۰، در اکثریت بزرگ کشورهای جنوب، به رویا نزدیک تر است تا به واقعیت.

در این میان اوضاع اقتصادی شماری از این کشورها که به "جهان چهارم" معروف شده اند، مانند کشورهای آسیایی بنگلادش، نپال، لاتوس و افغانستان و شمار بزرگی از کشورهای آفریقای سیاه، فلاکت بارتر است. در حالیکه کشورهای در حال رشد ۹۳ درصد ذخایر نفتی، ۷۹ درصد جنگلها و ۵۷ درصد ذخایر ذغال سنگ را در اختیار دارند، سهمشان در تجارت بین المللی رو بهم رفته ۲۹ درصد است. مبادلات میان این کشورها، تنها ۳ درصد صادرات جهان را در برمی گیرد. از آنجا که کالاهای صنعتی در بازار

گسترش پر شتاب تکنولوژی ارتباطات در سالهای اخیر، سیمای گیتی را از هزاره دگرگون ساخته است. سیستم های تولید، برنامه ریزی و سازماندهی کار و مناسبات انسان با بازار خرید و مصرف آنچنان در تحول است که پیامدهای آن را می توان با تحولات عصر انقلاب صنعتی مقایسه کرد. درهم تنیده شدن شبکه خبررسانی در اشکال تصویری، صوتی و نوشتاری، دنیای ما را در واقع به "دهکده جهانی" تبدیل کرده است. بهره برداری از تکنولوژی مخابرات تصویری، امکان دسترسی همگان به بانکهای اطلاعاتی الکترونیک در زمینه های فنی، علمی و فرهنگی، پست الکترونیک، شبکه های آموزش از راه دور و اتصال صدها دانشگاه و مدرسه عالی در سطح جهان به این شبکه ها، افق گسترده ای برای جهش عظیم اقتصادی و علمی در برابر چشم می گشاید. دامنه این تحولات شتابان به هیچ عنوان به کشورهای پیشرفته صنعتی محدود نیست و گام به گام زندگی در کشورهای رشد یابنده رانیز در برمی گیرد.

در عرصه اقتصاد جهانی، در هر دقیقه، سرمایه هائی با ابعاد نجومی از یکسو به سوی دیگر کره خاکی سرازیر می شوند. کنسرنهای غول آسای چند ملیتی، استراتژیهای خود را برای سود بیشتر هماهنگ می کنند. آنها از کنترل نهادهای سیاسی عملاً سرباز می زنند و اکثراً حتی تصمیمات سیاسی را دیکته می کنند. قدرت گسترش یابنده و سود پرستی آنها، ثروتهای افسانه ای ایجاد می کند و بطور همزمان انسانهای بیشمار و حتی ملتھائی را در سراسر گیتی به خاک سیاه می نشاند.

در آستانه قرن بیست و یکم، اقتصاد به شکل فزاینده به عامل تعیین کننده سیاست جهانی تبدیل می شود. کشورها، دیگر براساس توانائی های اقتصادی خود رده بندی می شوند و عواملی چون بزرگی و قدرت نظامی و غیره کم رنگ تر می گردند. مشخصه نظام کنونی اقتصاد جهان، همچنان نابرابری و خشناک در تقسیم ثروت و نعمات مادیست. شکاف میان کشورهای صنعتی و کشورهای عقب مانده، بزرگتر شده است. بحران شمال و جنوب را می توان در این جمله خلاصه کرد: انباشت ثروت در دست اقلیتی محدود و کویر بیکران فقر و سیه روزی در سوی دیگر. طبق گزارش اخیر سازمان ملل، در ۱۵ سال گذشته، درآمد ۲۵ درصد جمعیت جهان کاهش یافته است. ثروتمندترین کشورهای جهان، صاحب ۸۵ درصد درآمدها و فقیرترین کشورها، تنها ۱،۵ درصد درآمدها را دارا هستند. کمتر از ۲۰ درصد جمعیت جهان در کشورهای صنعتی زندگی می کند، ولی سهم این کشورها بیش از ۶۵ درصد تولید ناخالص جهان است. به این ترتیب، نابرابری و بیعدالتی اقتصادی میان کشورهای غنی و فقیر، دیگر نه غیر منصفانه بلکه غیر انسانی است.

غولهای صنعتی جهان

رقابت شدید سه قطب: آمریکای شمالی، اتحادیه اروپا و ژاپن برای تسلط بیشتر بر اقتصاد جهانی همچنان در جریانست. در حالیکه ۱۵ درصد جمعیت جهان در کشورهای ثروتمند یعنی ایالات متحده آمریکا، کانادا و ژاپن، استرالیا، ژلاندنو و اروپای غربی (منهای یونان و پرتغال) زندگی می کنند، سهم این کشورها از کل تجارت جهانی بر رو بهم حدود ۷۱ درصد است. بیش از نیمی از انرژی جهان در این چند کشور مصرف می شود و ۵۰ درصد آلودگی محیط زیست توسط آنها صورت می گیرد. ۵۰ درصد کل صادرات جهان، مبادلات تجاری میان این کشورهاست و ۷۸ درصد اتومبیلھای ساخته شده در جهان، در این کشورها به فروش می رسد.

ایالات متحده آمریکا به عنوان نخستین قدرت اقتصادی جهان، به تنهائی بیش از ۲۱ درصد تولید ناخالص جهانی را در اختیار دارد. سهم این کشور در تجارت بین المللی بیش از ۱۳ درصد است.

حجم سرمایه گذاریهای مستقیم آمریکائی در خارج، در فاصله سالهای ۹۵ - ۱۹۹۰ حدود ۳۳۴ میلیارد دلار بوده است. در مقام دوم ژاپن قرار دارد که در همین فاصله زمانی حدود ۱۵۰ میلیارد دلار در خارج از مرزهای خود سرمایه گذاری کرده است.

تجارت بین المللی بیشترین متقاضی را دارند و ۷۰ درصد کل مبادلات جهانی را کالاهای صنعتی تشکیل می دهند، می توان به نقش تعیین کننده کشورهای صنعتی و نقش ناچیز کشورهای در حال رشد در بازار جهانی پی برد. البته در دهه اخیر، سهم کشورهای در حال رشد در صادرات صنعتی تا ۳ برابر افزایش یافته است، ولی این افزایش را بیش از هر چیز باید محصول رشد شتابان وجهش وار چین و "چهار ببر آسیا" و برخی دیگر از کشورهای "نیمه صنعتی" مانند اسرائیل، آرژانتین، مکزیک، فیلیپین، یونان و ترکیه دانست. صادرات عمده کشورهای در حال رشد را کماکان نفت و مواد خام و تولیدات کشاورزی تشکیل می دهد، اقتصاد این کشورها اکثراً تک محصولی و به این نوع صادرات وابسته است. برای نمونه ۹۵ درصد کل صادرات اوگاندا را قهوه، ۸۱ درصد کل صادرات زامبیا را مس و ۷۸ درصد کل صادرات چاد را پنبه تشکیل می دهد. این کشورها ناچارند در مقابل صادرات مواد خام و کشاورزی، کالاهای صنعتی وارد کنند. از آنجا که درآمدهای ارزی این کشورها از طریق صادرات، تکافوی خرید کالاهای وارداتی را نمی کند، اکثر بزرگ آنها دارای کسری تجارت خارجی مزمن می باشند. این کشورها برای برطرف کردن این کسری ناچارند به وامهای خارجی تن دهند. وابستگی اقتصادی کشورهای در حال رشد به کشورهای صنعتی که بطور عمده محصول دوران استعمار و نو استعمار است، مانع بزرگی در راه رشد موزون و مستقل این کشورها ایجاد کرده است. اقدامات اقتصادی غولهای صنعتی برای تثبیت موقعیت مسلط خود در بازار جهانی و ایجاد موانع گمرکی و تجاری برای حمایت از کالاهای خودی و ثبت بین المللی اختراعات و غیره که مجموعاً "پروتکسیونیزم" خوانده می شود و از سوی دیگر کاهش قابل توجه قیمت نفت و مواد خام در بازار جهانی، اوضاع اقتصادی کشورهای رشديابنده را با مشکلات غیر قابل حل روبرو ساخته است.

سیاست های نهادی بین المللی اقتصادی مانند صندوق بین المللی پول که در واقع وظیفه گسترش همکاریهای اقتصادی و تسهیل رشد موزون تجارت جهانی را عهده دار هستند، برای حل دشواریهای اقتصادی کشورهای در حال رشد ناکافیست. راه حلها بیشتر کوتاه مدت و مقطعی هستند، در حالیکه کشورهای جنوب برای غلبه بر عقب ماندگی ترونی، نیازمند برنامه های دراز مدت و استراتژیک می باشند. وامهای خارجی اکثراً سبب بهره های غیرمنصفانه همراه و کشورهای فقیر را در کام بدهکاریهای نجومی فرو می برند. بخش عظیم سرمایه گذاریها متوجه چین و چهار ببر آسیا و از سال ۱۹۹۰ به اینطرف متوجه کشورهای "در حال گذار" در شرق اروپاست، یعنی در کشورهایی که امنیت سرمایه خارجی از نظر سیاسی تا حد معینی تأمین شده است. کوشش کشورهای در حال رشد، برای انجام اصلاحات در سیاست صندوق بین المللی پول، با دخالت کشورهای صنعتی که در این نهاد از حق رای بیشتری برخوردارند، همواره عقیم مانده است.

فرار مغزها و سرمایه ها یکی دیگر از معضلات اقتصادی کشورهای رشديابنده است. نیروهای متخصص این کشورها، اکثراً به دلایل سیاسی و اقتصادی، زندگی در کشورهای پیشرفته صنعتی را ترجیح می دهند و این امر این کشورها را از منابع مهم انسانی که برای غلبه بر عقب ماندگی تکنولوژیک ضروری هستند، محروم می سازد. بسیاری از ثروتمندان و صاحبان سرمایه در این کشورها، به دلیل نا امنی سیاسی و اقتصادی، سرمایه گذاری در کشورهای دیگر را ترجیح می دهند. فرار سرمایه های داخلی برای اقتصاد این کشورها مانند شمشیر دو دم است: تضعیف انباشت سرمایه از یک طرف و نیاز به وامهای خارجی برای سرمایه گذاریهای داخلی از طرف دیگر.

بحران بدهی های عظیم خارجی کشورهای در حال رشد از دیگر معضلات حل نشده نظم کنونی اقتصادی جهانی است. این بحران در سال ۱۹۸۲، هنگامی که دولت مکزیک رسماً اعلام کرد که قادر به پرداخت ۹۰ میلیارد دلار بدهی خارجی خود نیست، عملاً آغاز شد. با اینحال از آن موقع تاکنون حجم بدهی های خارجی کشورهای در حال رشد، نزدیک به دو برابر یعنی بالغ بر ۱۵۰ بلیون (هزار و پانصد میلیارد) دلار شده است. تنها بدهکاری خارجی ۵ کشور آمریکای لاتین یعنی برزیل، آرژانتین، ونزوئلا، پرو و مکزیک، رقم باور نکردنی ۳۵۰ میلیارد دلار را تشکیل می دهد. بهره های بالایی که بانکهای جهانی و کشورهای صنعتی به وامهای خود می بندند، کشورهای در حال رشد را ناچار می کند که بخش بزرگی از درآمدهای ارزی خود را که برای سرمایه گذاریهای داخلی ضروریست، بصورت بهره عودت دهند.

هم عوامل سیاسی و هم اقتصادی در افزایش بدهکاری کشورهای در حال رشد نقش بازی می کنند. از دیدگاه سیاسی، رژیمهای حاکم بر اکثریت قریب به اتفاق این کشورها، دیکتاتورهای نامشروع و فاسدی هستند که در آنها تأمین

سلطه الیگارش های حاکم از طریق نظامیگری و پلیسی کردن قضای جامعه، ورخت و پاشها و زد و بندهای کلان مالی، بر منافع ملی ارجحیت دارد. طبق آمار صندوق بین المللی پول، ۱۰ تا ۲۰ درصد وامهای خارجی در کشورهای در حال رشد، صرف خرید جنگ افزار، حدود ۲۰ درصد صرف جبران کسری بودجه و تا ۳۰ درصد صرف خرید نفت و دیگر مواد انرژی را می شود. اگر مخارج ریخت و پاشها و فسادهای عظیم مالی هیئت های حاکمه در این کشورها را به ارقام بالا بیافزاییم، در می یابیم که تنها بخش کمی از وامهای خارجی بطور واقعی صرف سرمایه گذاری در عرصه های تولیدی سودآور می شود و این بعد اقتصادی مسأله است. لذا جای تعجب نیست که اکثر این کشورها قادر به باز پرداخت بدهی های عقب افتاده نیستند و با اضافه شدن بهره های سنگین، کوه بدهی های خارجی آنها دائماً عظیم تر می شود.

باتوجه به مشکلات یاد شده، از سال ۱۹۸۹ همه کشورهای در حال رشد موظفند در قبال درخواست وام، طرحی برای بهسازی اوضاع اقتصادی خود به صندوق بین المللی پول ارائه دهند. لذا چراغ سبز این صندوق پس از بررسی طرح، پیش شرط دریافت وامهای جدید است. طرحهای سازماندهی و بهسازی اقتصاد در این کشورها، اکثراً حاوی اقداماتی مانند برنامه های ضررری صرفه جویانه از طریق کاهش مخارج دولتی و یارانه ها، افزایش مالیاتها، خصوصی سازی واحدهای تولیدی، سیاستهای پولی جدید برای مقابله با تورم، کاهش دستمزدها و تخفیف کسری تجارت خارجی از طریق افزایش صادرات و کاهش واردات می باشد. صرف نظر از اینکه چنین اقداماتی تا چه اندازه به رونق و اعتدالی اقتصادی و رشد پایدار در این کشورها می انجامد، می توان با اطمینان گفت که بار اصلی اقدامات یاد شده، فشار فزاینده ایست بر شانه های لرزان کم درآمدترین اقشار این جوامع و کویر فقر و تیره روزی را گسترده تر می سازد. نارضایتی و سیعترین اقشار پائینی در این کشورها، خود انبار باروتی است که می تواند به انفجاراتی سیاسی با پیامدهای نامعلوم منجر شود.

مافیای بین المللی

در خاتمه باید به یکی از بلایای بزرگ اجتماعی و شبه اقتصادی فراگیر، یعنی فعالیتهای مافیای فراملیتی اشاره کرد. بنابر تحقیقات سازمان ملل، شبکه های مختلفی از سازمانهای تبهکار بین المللی در چهار گوشه جهان در فعالیتند. درآمد سالانه این سازمانهای مافیائی حدود یک بلیون (هزار میلیارد) دلار تخمین زده می شود. این رقم برابر است با جمع تولید ناخالص ملی کشورهایی با اقتصاد عقب مانده. به عبارت دیگر، درآمدی که سازمانهای مافیائی سراسر جهان، از راه قاچاق مواد مخدر، قمارخانه ها، فاحشه خانه ها، قاچاق اسلحه و غیره به دست می آورند، برابر درآمد ۳ میلیارد نفر از مردم جهان است. علاوه بر مافیای سنتی سیسیل، شبکه های نیرومند و بی رحمی از مافیاهای چینی، ژاپنی، آمریکائی و روسی در فعالیتند. این سازمانها دیگر در قلمرو خویش باقی نمی مانند، بلکه فعالیتهای خود را در سطح جهان با ایجاد یک "تعاونی" هماهنگ کرده اند. آنها به فعالیتهای اقتصادی قانونی نیز روی آورده اند و میلیاردها دلار در عرصه های صنایع و ساختمان سرمایه گذاری می کنند. سودهای هنگفت آنها پس از سفید کردن پولهای نامشروع، در بهشت های مالیاتی جهان مانند سوئیس، موناکو، لوکزامبورگ، برمودا، باهاماس و جزایر موریس به حسابهای سری سپرده می شود.

در شرق اروپا نیز وضع از این بهتر نیست. به گفته کارشناسان، در حال حاضر مافیای روسیه بر ۴۰ درصد اقتصاد این کشور حاکم است. عرصه فعالیتهای آن علاوه بر مواد مخدر و فحشا قاچاق اسلحه و تجارت با موشک و پلوتونیوم (برای تولید سلاح اتمی) را نیز در بر می گیرد. سازمانهای مشابهی در اوکراین و مجارستان و دیگر کشورهای اروپای شرقی در فعالیتند.

* * *

نظام اقتصادی حاکم بر جهان به غایت ناعادلانه و غیر انسانی است. این نظام ریشه در سنت ۵۰۰ ساله استعمار دارد: در یکسو عیش تسکین ناپذیر برای سود بیشتر و بیشتر در سوی دیگر فقر و تیره بختی میلیونها انسان، در یکطرف دنیای سرسام آور تولید و مصرف و در آنطرف تنگدستی و نیاز به نان شب، در چنین جهانی جایگاه عقل ناپیداست و وجدان اکثریت خفته.

عوامل عدیده، سیاره مارا در سراسیمه زوال غلتانده اند. اگر نظام ارزشی نوینی در زمینه های تجدید تقسیم ثروت، میزان مصرف، آهنگ رشد و تولید و محیط زیست بحای نظام ارزشی کنونی حاکم نشود، آیندگان سیاره ای را به ارث خواهند برد که حیات بر روی آن مقصور نخواهد بود. انسان متعهد نمی تواند نظاره گر بی تفاوت این نابرابری و زوال باشد.

دریغا سهراب!

علی امینی

سهراب و سیاست

زندگی شهید ثالث با آفرینش هنری رقم خورده بود. هنر خوب را از هر رشته و سبکی به خوبی می‌شناخت و برآستی می‌پرستید. یک اثر ارزنده یا یک تجربه هنرمندانه بارها بیش از رویدادهای سیاسی و فعالیت‌های اجتماعی او را به سر شوق می‌آورد. تردیدی نیست که او مثل هر هنرمند حساس و دردمندی دوستدار صلح و آرامش و نیکبختی همگانی بود، و با نگاه ژرف و وجدان بیدارش از زندگی آموخته بود که حرمت فردی و آسایش جمعی در سایه نظامات ستمگر و غیرعادلانه ناممکن است. او که با نفرت از رژیم سلطنتی میهن استبدادده‌اش را ترک گفته بود، در غرب در زیر چهره بزرگ‌شده دنیای مدرن با روی دیگر سکه خودکامگی روبرو شده و سر به طغیان برداشته بود. بسیاری از تباهی‌های نظام سرمایه‌داری شهید ثالث را به اشکال سیاسی و اجتماعی مستقر در کشور های سوسیالیستی نزدیک کرد، به گونه‌ای که بر کاستی‌ها و پلشتی‌های «اردوگاه» دیده می‌بست و به ستایش یک‌جانبه آن می‌پرداخت. در نگرش شکاک و نسبی‌گرای او همه نظامات سیاسی چیزی جز اشکال رنگارنگی از اختناق و خودکامگی عرضه نمی‌کنند، در این میان نظام‌های لیبرال غریبی به مراتب خطرناک‌ترند زیرا با شیوه‌های زیرکانه‌تر و فریبنده‌تری عمل می‌کنند!

شهید ثالث چند سال پس از مهاجرتش به غرب به «حزب توده» گرایش پیدا کرد و تا پایان زندگی به این حزب وفادار ماند. با وجود این باید دانست که این گرایش پیش از آنکه بر مطالعه و شناخت استوار باشد، انگیزه‌های عاطفی داشت، برآمده از اسطوره‌سازی‌های پر دامنه حزب که به واقعیت‌های حاضر آن کمترین ارتباطی ندارد: اسطوره عشق به برابری و مبارزه با بیدادگری. نکته فاجعه‌بار اینست که او هیچگاه نتوانست میان دل‌بستگی‌های والای خود بشابه یک هنرمند و علایق سیاسی خود کمترین پیوندی ایجاد کند. «تعهد» سهراب از شوره‌زاری بی‌حاصل می‌گذشت. محصول این بیگانگی شکاف عمیق و هولناکی بود که روان او را می‌گذاخت. تظاهر برونی این دوگانگی، تعصب کور و نافرجامی بود که او را به انزوای مطلق فریبید و پیامد درونی آن یاس سیاه و جانکاهی که به خود ویرانگری کامل سوتش میداد. لوئیس بونوتل - که شهید ثالث او را استاد خود میدانست - گفته است: برای هنرمند هیچ چیز کشنده‌تر از تعصب نیست.



از نظر پرداخت شکلی، این سینما‌ظاهری مستندگون دارد، اما این تنها پوشش فریبنده‌ایست بر شگردشناسی استادانه فیلمسازی که با بهره‌گیری هنرمندانه‌اش از عناصر سینمایی به بیانی شاعرانه دست می‌یابد: فضا سازی دقیق و موثر، رنگ آمیزی چشمگیر و بیان گرا، ریتم حساس و پرتیش. تصاویر متین و آرام او با نوانس‌های بی‌نهایت متعادل و سنجیده پیش می‌روند، تا گواه دیگری باشند بر سرنوشت تکراری و اندوهبار بنی آدم در این کره خاک. افسانه سیزیف بی‌گمان محبوب‌ترین اسطوره این فیلمساز بوده است.

مهاجرت به اروپا

پس از موفقیت چشمگیر «طبیعت بی‌جان» در جشنواره‌های سینمایی، برای شهید ثالث فرصتی برای ادامه کار فیلم‌سازی در اروپا پیش آمد. از سوی دیگر در همین زمان کار او در ایران با بن‌بست روبرو شده بود. پس از سومین فیلمش «در غربت» او قصد ساختن فیلمی به نام «قرن‌پینه» داشت که به دست‌انداز سانسور افتاد و پروانه ساخت دریافت نکرد. با این قبیل گرفتاریها شهید ثالث مصمم شد که کار فیلم‌سازی خود را در اروپا دنبال کند. او طی پانزده سال (از ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰) در آلمان دوازده فیلم ساخت و در سینمای هنری مدرن جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص داد. از این دوره فعالیت او از چند فیلم نمیتوان بسادگی گذشت:

فیلم «نظم» (۱۹۷۹) اثر تیره و نیش‌دار است در هجو مناسبات ناهنجار انسانی در جوامع امروزی.

فیلم «چخوف، یک زندگی» (۱۹۸۱) فیلم مستند ارزشمند است در ستایش آنتون چخوف نویسنده بزرگ روس که سهراب به آثارش عشق می‌ورزید.

فیلم «گیرنده ناشناس» (۱۹۸۳) را باید تنها اثر سیاسی شهید ثالث دانست. در این فیلم او نژادپرستی و بیگانگی‌ستیزی را در محافل بالای جامعه آلمان مورد حمله قرار داده است.

فیلم «گل‌های رز برای افریقا» آخرین اثر شهید ثالث بود که در سال ۱۹۹۱ بهترین فیلم تلویزیونی آلمان شناخته شد.

شهید ثالث با بیان جسور و سنت‌شکن خود بعنوان هنرمندی نآرام و سازش‌ناپذیر شناخته شده بود. این «مارک» به همراه منش شخصی او که با تندخویی و ناپردباری آغشته بود، کار هنری او را در سالهای آخر با دشواری روبرو ساخت و او را از شغلی که بدان عشق می‌ورزید جدا انداخت. شهید ثالث جسمی ناتوان و رنجور داشت و از اوان جوانی با بیماری معده دست‌به‌گریبان بود. در آخرین سالهایی که دیو سلطان بیرحمانه به جانش افتاده و جسمش را ذره ذره می‌فرسود، یگانه تسلاش این بود که چیزی دارد که مرگ بر آن دسترس ندارد: فیلم هایش را.

ماه گذشته سینماگر نامی سهراب شهید ثالث در شیکاگو درگذشت. مرگ زودرس او ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر برای سینمای ایران و جهان است. شهید ثالث به نسل جوان‌تر فیلمسازان وابسته به جریان موسوم به «موج نو» تعلق داشت، جریانی که از سال ۱۳۴۸ در سینمای ایران تحولی جدی پدید آورد. اما چیزی نگذشت که با دیو سانسور روبرو گشت و مانند سایر ارکان اجتماعی و فرهنگی جامعه به کام بحران سنگینی فرورفت که تنها یک جنبش انقلابی میتوانست آنرا تسکین بخشد.

سهراب شهید ثالث در سال ۱۳۴۸ پس از تحصیل سینما در اتریش و فرانسه در بیست و پنج سالگی به ایران برگشت و نخست در وزارت فرهنگ و هنر به کارگردانی فیلمهای کوتاه مستند و خبری پرداخت. در سال ۱۳۵۳ با استفاده از یک فرصت استثنایی موفق شد اولین فیلم سینمایی خود را بسازد. در چهارچوب ضوابط سخت و پیچیده اداری او از «وزارتخانه» برای ساختن یک فیلم کوتاه داستانی مجوز گرفت اما با سرعت عمل و صرفه‌جویی در فیلم خام توانست از آن یک فیلم بلند بیرون بکشد و اولیای امور را در برابر یک عمل انجام شده قرار دهد. حاصل کار او، یعنی «یک اتفاق ساده» به‌راستی که اتفاق مهمی بود در سینمای ایران که منتقدین و تماشاگران را به یکسان دچار بهت و حیرت نمود. سینماگر جوان و جسور فیلم کوچک و ساده‌ای ساخته بود که داستان نداشت و هیچ اتفاقی در آن نمی‌افتاد و با این وجود کسی دل نداشت از پرده سینما دیده بگیرد. سهراب شهید ثالث با دومین فیلم خود به نام «طبیعت بی‌جان» نشان داد که سینمای ایران به یک استعداد درخشان و خود او به بلوغی واقعی دست یافته است. سبک کار او بر سینماگرانی مانند امیرنادر و عباس کیارستمی تأثیری عمیق به جا گذاشت و تا امروز الهام‌بخش فیلمسازی مانند محسن مخملباف و ابوالفضل جلیلی است.

بیان تصویری بدیع، ریتم یکدست و منسجم و پرداخت دقیق و استادانه «طبیعت بی‌جان» تا امروز در سینمای ایران بی‌رقیب مانده است. شهید ثالث نشان داد که بهتر از هر سینماگر ایرانی دیگری به «گوهر» تصویر سینمایی دست یافته و به تمایزات ماهوی آن از سویی با تصویر عکاسی و از سوی دیگر با پرده نقاشی پی برده است. سبک سینمای شهید ثالث مانند رباعیات خیام ساده و ریز یافت است و مثل همانها سهل و متعین. درباره ارزشهای این سبک میتوان بسیار نوشت، در اینجا ما تنها به ویژگیهای بنیادین آن اشاره می‌کنیم: از نظر «محتوا»: روایت داستانی ساده و حزن‌آور از زندگی روزمره با حداقل کنشهای دراماتیک. در «یک اتفاق ساده» تمام داستان بر محور مرگ مادر یک پسر بچه می‌گردد و در «طبیعت بی‌جان» پیرامون بازنشسته شدن یک سوزن‌بان. فیلمساز برای بازسازی امانت‌دارانه موقعیتها از امکان واقعی شخصیت‌های حقیقی (بازیگران غیر حرفه‌ای) بهره گرفته است.

به مناسبت درگذشت صادق چوبک

نویسنده سرشناس ایران

محمد مراد فرزانش

انجمن حجتیه ...

نمی‌خواست آتوریته آیت‌اله خمینی را که از نظر حجتیه ایها فردی ماجراجو بود، قبول کند، لذا اگر چه انجمن زمینه‌های مذهبی را فراهم می‌ساخت اما در امر فعالیت بر علیه رژیم شاه حاضر به کمک مستقیم نبود. به همین دلیل این انجمن از سوی سازمان مجاهدین خلق، هواداران آیت‌اله خمینی، بازمانده‌های سوسیالیست‌های خدایپرست (شریعتی، دکتر پیمان، سامی) ... مورد مخالفت جدی قرار می‌گرفت. این مخالفت در طیفی از هواداران آیت‌اله خمینی، آنچنان شدت گرفت که گروه معروف به «الله اکبر» که بعدها به هدفی‌ها معروف شدند، دست به قتل یکی از مهمترین روحانیون طرفدار انجمن حجتیه در اصفهان بنام آیت‌اله شمس آبادی زدند.

استدلال گروه هدفی‌ها، تحت رهبری سید مهدی هاشمی، که برادر داماد آیت‌اله منتظری (هادی هاشمی) بود، این بود که نباید منتظر شد تا حضرت ظهور کند، بلکه بایستی با فعالیت و برقراری حکومت اسلامی، زمینه ظهور حضرت را فراهم کرد.

پایه‌های تشواریک این بحث را آیت‌اله نعمت‌اله صالحی نجف‌آبادی در کتاب معروف و بحث‌انگیز خود به نام «شهید جاوید» ریخته بود.

صالحی نجف‌آبادی به گفته حمید عنایت در کتاب «تفکر سیاسی اسلام معاصر» توانست در کتاب خود فقه سیاسی شیعه را تکامل دهد. او بیان می‌کرد که امام حسین نه برای شهادت، بلکه برای قدرت سیاسی به جنگ با یزید در صحرای کربلا رفت. یا اوج‌گیری اسلام سیاسی در جامعه، انجمن حجتیه نیز دچار انشعاب شد و جریانی به نام (توابع حجتیه) از آن با گرایش بسوی جنبش آیت‌اله خمینی جدا شدند. آیت‌اله بهشتی در این انشعاب نقش داشت.

با پیروزی انقلاب، بسیاری از افراد انجمن به ارگانها و نهادها رفتند، البته باید از فکر اینکه همه چیز را توطئه دید پرہیز کرد. اینکه انجمن با تاکتیک و استراتژی ویژه تمام حرکاتش سنجیده و برنامه‌ریزی شده است، نظر نادرستی است.

واقعیت اینست که انجمن یک سازمان گسترده اسلامی بود. افراد بسیاری نخستین بار در انجمن کار اجتماعی - اسلامی را می‌آموختند، اما بعدها مجاهد، مارکسیست یا لیبرال شدند.

مثلا هم عبدالکریم سروش، هم محمد جواد لاریجانی در ایام جوانی از فعالین حجتیه بودند که اکنون از جنبه فکری - سیاسی رودرروی هم هستند. نگارنده این سطور خود افراد چندی را می‌شناسد که از انجمن حجتیه بودند و بعدها گرایش مارکسیستی پیدا کردند.

اما یک گرایش تشکیلاتی از حجتیه جدا شد و به جمعیت موقوفه پیوست و از آنجا که انجمن نهاد سازمانی و اطلاعاتی داشت، بسیاری از آنها با پیروزی انقلاب، به دستگاههای امنیتی رژیم منتقل شدند و از تجارب خود در سرکوب نیروها از جمله مسلمانان و غیرمسلمانان بهره بردند.

بقیه در صفحه ۲۷

که هر کدام متناقض دیگری است، شبکه‌ای که در آن یقین مطلق وجود ندارد.

انسانهای چوبک همه در حال جان‌کندن‌اند و در عسرت زندگی میکنند. زمینه‌هایی که او موضوع را شکار میکند، زیست جهان ویژه‌ای است که در حال فراموشی است و او با طرح هنری آن این زیست جهان را به موضوع جدی و قابل اندیشه تبدیل میکند، فاحشه‌ها، دختران ترشیده، زنان ارضا نشده، مردانی که در حسرت لحظه‌ای از زندگی می‌میرند، همه موضوعهای داستانهای چوبک‌اند.

نکته جالب در جهان‌بینی صادق چوبک، دوری از گونه‌ای نگاه هومانستی سطحی و مبتذل است که به غرور و نخوت انسان در برابر حیوان و طبیعت دامن می‌زند، چوبک با فاصله‌گیری عمیق و آگاهانه از این نگاه ماشینی سطحی، زندگی و حیات و حتی تصورات حیوانات را موضوع اندیشه قرار می‌دهد.

چوبک آنچنانکه ذکر شد، نگاهی ظاهراً خنثی به جزئیات دارد و از دخالت‌های بیجا در متن اثر ادبی پرہیز میکند. اما این نگاه آنچنان منسجم و دارای جهان‌بینی خودویژه‌ایست که میتوان این نوع نگرش به جهان، انسان، حیوان، اشیاء و روابط فی‌مابین را از سایر نگاه‌ها بازشناخت و بلافاصله گفت، این نگاه و قلم چوبک است که به هستی می‌نگرد.

با همه این ویژگی‌ها که برشمردم، چوبک آنچنان که شایسته بود مورد استقبال محافل روشنفکری ایران قرار نگرفت و از شهرتی که بسیاری از نویسندگان ایرانی که خلالت و استعداد او نداشتند برخوردار شدند، بهره نبرد. این را میتوان ناشی از این دانست که او نویسنده‌ای بود بدور از هرگونه دسته‌بندی و مرید و مرادسازی اطراف خودش. او اهل معامله و یارگیری و بده‌ستان مرسوم دنیای روشنفکری نبود. او خود را تنها نویسنده ادبیات می‌دانست و معتقد بود برای پرداختن به عمق زندگی و به تصویر کشیدن آن، فرصتی برای چار و جنجال و میاهتانی که آرتیاهی با دنیای نویسنده‌گی ندارد، نیست.

صادق چوبک نویسنده و هنرمندی بود که با تنها ابزاری که در اختیار داشت از زاویه‌ای که به خودش اختصاص داشت به دنیا می‌نگریست و مدعی نبود که راه حلی برای انبوه مشکلات بشری میتواند ارائه دهد، ادبیات او ادبیاتی بود که تنها می‌خواست دغدغه‌های زندگی انسانی را بازتاب دهد و از این طریق بگونه‌ای هستی را بسوزد، اندیشه و تعمق قرار دهد، همین و بس. و این شاید، البته دشوارترین کار در عرصه هنرمندی و نویسنده‌گی ادبیات باشد.

صادق چوبک، نویسنده سرشناس داستانهای بلند «سنگ صبور»، «تنگسیر»، «انتری که لوطیش مرده بود» و داستانهای کوتاه «روز اول قبر»، «خیمه شب بازی» و ... در سن ۸۲ سالگی چشم از جهان فرو بست.

او از شاخص‌ترین چهره‌های ادبیات مدرن ایران بود و از شیوه نگارش خاصی پیروی می‌کرد که حاکی از درک روشن و جهان‌بینی ویژه او در رابطه با جهان، انسان و حیوان بود. اگر چه عده‌ای او را «ناتورالیست» خواندند، اما از جنبه خصوصیات عامی که میتوان برای ادبیات ناتورالیستی برشمرد، نمیتوان او را چندان در این مقوله دسته‌بندی کرد.

نگاه چوبک به جهان، زندگی و محیطش، نگاهی به جزئیات است. او را میتوان قوی‌ترین نویسنده فارسی‌زبان در نقاشی دقیق و جزئیات موضوع دانست. هدف او پرداختن به واقعیت، فارغ از هرگونه آرمان و انگیزه‌ای است، بدون اینکه فی‌نفسه تلاشی در دخل و تصرف در این واقعیت کند. اما هنگامی که زاویه دید چوبک واقعیت را از نمای نزدیک (کلوزآپ) به تصویر می‌کشد، این واقعیت قطعاً پررنگ‌تر و گاه زننده‌تر خودنمایی میکند.

شاید پرداختن به جزئیات به ویژه فضاهای پر از فساد، تعفن و پلشتی است که باعث شده است او را ناتورالیست لقب دهند، اما چنانچه دقت تشواریک در نقد ادبی ما حاکم بود، فواصل کار چوبک را با ناتورالیسم نمیتوانستیم به راحتی بازنمایی کنیم که اینک مجال آن نیست.

نگاه چوبک به جهان، انسان، حیوان، اجتماع، زندگی نگاهی مدرن است که علیرغم تاثیر از هنر اروپایی که سرچشمه این نرم از کار هنری است، از ریشه‌های بومی تغذیه می‌کند و مضامینی را به قالب داستانهای کوتاه و بلند خویش درآورده است که ارتباطی تنگاتنگ با مناسبات اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی محیط بومیش داشته است. از منظر پرداختن و یافتن منطق حاکم بر جهان‌بینی و نرم آثار چوبک میتوان براین مدعا پای‌نشد که جامعه ایران مذهب‌است حکمت بی‌یقین را حداقل در حوزه ادبیات رها کرده است.

اما اگرچه در حوزه فلسفه و سایر علوم نظری نتوانستیم به ذهنیت روزگار نو دست‌یابیم اما در حوزه ادبیات این امکان بوجود آمده که با دوران قدیم به مقابله برخیزیم و چوبک از نخستین و جزء مهمترین نمونه‌های این مقابله با جهان‌بینی دوران قدیم بوده است.

انسانهای صادق چوبک همه شخصیت‌های معلق هستند که دیگر در برابر یک حقیقت مطلق قرار ندارند بلکه با شبکه‌ای از حقایق روبرو هستند

غریبه‌های نظام - حتی غریبه‌های آشنایی مانند نهضت آزادی - می‌توانند جوهر نظام و سنگ‌های اساسی آنرا تغییر دهند. بعبارت دیگر در بیان اصلاح طلب‌ترین جناح‌های حاکمیت هیچ نشانه‌ای از پذیرش نیروهای غیرخودی در تقسیم قدرت وجود ندارد. در چنین شرایطی اگر بخواهم بسیار خوش بینانه پاسخ دهم باید بگویم، چنین روندی و شتاب آن دست کم به دو عامل بسیار مهم بستگی دارد:

تخت چند و چون تحول نیروهای اصلاح طلب دینی و گرایش آنها بسوی یک جامعه باز مدنی و نه فقط یک جامعه باز اسلامی. این تحول اساسی را فقط نباید از جنبه لحظه‌ای و پیداشدن امکان مشارکت سایر نیروها در فضای سیاسی ایران دید. بلکه نیروهای اصلاح طلب دینی باید بتوانند در ترکیب سیاسی آینده نیروها و احزاب نقش موثری ایفاکنند و تفکر اسلامی موجود در جامعه ایران و در میان بخشهایی از ائتلاف مردم را نمایندگی کنند. متأسفانه این گرایش در شرایط فعلی بسیار بیرنگ و کم‌رنگ است، برخورد انتقادی نهضت آزادی به نیروهای اصلاح طلب درون حاکمیت نشان می‌دهد که انحصارطلبی و روحیه عدم پذیرش دیگران هنوز در اندیشه و عمل آنها تغییر نکرده است. چنین پذیرشی البته دو طرفه است یعنی نیروهای لائیک دمکرات هم باید پذیرند که نیروهای استبدادی دیروز در درون حاکمیت می‌توانند و باید در ساختمان جامعه نوین ایران مشارکت کنند و این رای مردم باشد که بر سرنوشت و جایگاه آنها حاکم شود.

عامل دوم روندهای گسترش جنبش اجتماعی کنونی انکار عمومی و پیدایی زمینه‌های فعالیت سیاسی احزاب مستقل، تشکلهای صنفی و اجتماعی و نیز رسانه‌های جمعی آزاد است. انتخابات دوم خرداد و حوادث ماه‌های پس از آن نشان دادند که در کنار دو جناح رقیب در حاکمیت نیروی سوم و تعیین کننده‌ای بنام انکار عمومی وارد میدان شده است که هیچ کس نمیتواند آنرا نادیده بینگارد. این نیروها هر چند هنوز بی شکل هستند و سازمانهای خود را بوجود نیاورده‌اند، اما نقش تماشایی و داور را در نبرد سیاسی کنونی ایفا میکنند و میتوانند در صورت ادامه تحولات کنونی به بازیگر اصلی و تعیین کننده تبدیل شوند. اگر نیروهای سیاسی لائیک دمکرات برای خود نقش و جایی در جامعه ایران در نظردارند، باید مخاطبان خود را در این توده بی شکل پیدا کنند و از این طریق مهر و نشان خود را در روند تحولات برجاگذارند.

دو عامل نامبرده در جریان تحول خود می‌توانند دورنمای تغییرات یا بن‌بست‌های ساختاری را آشکار سازند. به نظر من تا پیش از دو انتخابات مهی که در دو سال آینده صورت خواهند گرفت یعنی انتخابات مجلس خبرگان و انتخابات مجلس ششم داوری قطعی درباره امکانات پیش گفته کار بسیار دشواری است.

۴ - سخن از اهمیت قانونیت در ایران یا توجه به ماهیت غیرعرفی و عمومی ارتجاعی آنها تا چه اندازه تاکتیک سیاسی درستی است؟

پاسخ: من فکر می‌کنم به دلایلی که بیشتر توضیح دادم، دفاع از اجرای قانون در ایران، همانگونه که نیروهای هوادار خاتمی در درون حاکمیت از آن سخن می‌گویند، تاکتیک درست سیاسی نباشد. یک نیروی سیاسی نمیتواند به این بدیهه برخوردی «فرصت طلبانه» داشته باشد و دلش را فقط به جنبه‌های مثبت احتمالی خوش کند. یک نیروی سیاسی لائیک دمکرات می‌تواند از قانونیت، آنجا که به پیشرفت امر دمکراسی و حقوق بشر کمک میکند، دفاع نماید. ولی همزمان باید بروشنی از قوانین ضدبشری، از مقررات قضایی غیرعرفی، از خشونت‌های ترو و سطوایی مجازات اسلامی و یا از محدودیت‌هایی که قوانین برای گسترش جامعه مدنی در ایران بوجود می‌آورند انتقاد کرد و از این طریق موجبات تغییرات آینده را بوجود آورد. درست به همین خاطر است که تکرار شعار قانونیت و اهمیت اجرای قانون توسط نیروهای سیاسی تاکتیک سیاسی نادرستی است. اجرای مویه موی قوانین موجود، ما را بسوی جامعه مدنی سوق نخواهد داد، بلکه تغییر این قوانین است که زمینه گسترش جامعه مدنی را بوجود خواهند آورد. اتخاذ چنین تاکتیکی درمورد نیروهای اصلاح طلب درون حاکمیت قابل درک است ولی تکرار دنباله‌روانه و سهل انگارانه آنها توسط نیروهای خارج از حاکمیت، باوجود جنبه‌های مثبت آن عدم مشارکت جدی و فعال در شرایط کنونی است و نداشتن ابتکار عمل سیاسی.

به نظر من شاید یکی از راه‌حل‌های متناسب با شرایط کنونی ایران تمرکز همه فعالیت‌های اساسی حول یک کمیته و یا مرکز دفاع از حقوق بشر در ایران که اجرای قوانین و تصمیمات دولتی را براساس منشور جهانی حقوق بشر مورد نقد و برخورد قرار می‌دهد، چنین سازمانی از آنجا که داعیه کسب قدرت سیاسی را دربرنمی‌پروارد و طرفدار شکل حکومتی خاصی نیست و بیشتر مضمون و سمت رفتارهای سیاسی، اجتماعی و حقوقی را مورد داوری قرار می‌دهد کمتر در تناقض با مقررات و قوانین داخلی قرار می‌گیرد. ازسوی دیگر مشروعیت جهانی منشور حقوق بشر و حمایت محافل بین‌المللی از آن

در شرایطی که ایران در صدد بهبود روابط خود با دنیاست میتواند به عامل مثبت دیگری در گسترش فعالیت‌های چنین سازمانی تبدیل شود.

برای اجرای قانون...

* - آری به‌زبان تجربه یعنی پیشنهاد روش‌ها که مردم بتوانند تجربه کنند و هدف‌ها که مردم بتوانند با تجربه خود به آنها دست یابند.

* - آری به حقوق انسان و روشن کردن مفهوم حق و مفهوم آزادی و مفهوم قانون و تمامی مفاهیمی که ابهام در آنها، مانع عمومی شدن جنبش میشود. که از آن جمله‌اند: مصلحت و حقیقت، اصلاح و انقلاب، جامعه مدنی و...

* - آری به کوشش‌ها برای تفاهم و همکاری از راه شرکت در تجربه مبارزه برای آزادی، همگرایی سیاسی ضرورت کثرت گرایی سیاسی است. چرا که اگر در محیط سالم، معرفت‌های فراوان به یکدیگر سنجیده نشوند و سازمان سیاسی در راه همگرایی نشوند، کثرت گرایی جامعه را در معرض متلاشی شدن قرار می‌دهد. در واقع جامعه مدنی، جامعه کثرت مرامها، ارزش‌ها و نیز منافع است. بنابراین بدون مبارزه برای گذار از کثرت به توحید، جامعه مدنی جامعه گرگها و میش‌ها می‌گردد. بنابراین،

* - آری به بازکردن مدارهای قهر. در حقیقت، گشودن سه مدار قهر، قهر رژیم با قدرتهای خارجی، قهر رژیم با مردم و سازمانهای سیاسی مخالف دولت استبدادی و قهر درون رژیم، مقدم بر هر کوشش دیگری است. درواقع، گشودن این سه مدار، عمل به‌لایا و الاها است.

* - آری به اخلاق سیاسی: در جامعه‌ای که به امیدش خیانت شده است، هیچ مهم‌تر از اخلاق سیاسی نیست. وفای به عهد و استواری بر اصول راحتماً، دو ارزش هستند که در جامعه امروز ایران، بیشترین اهمیت را پیدا کرده‌اند.

* - آری به آلترناتیوی که به‌لایا و الاهای بالا مشخص می‌شود. بخصوص به استقلال از هر قدرت خارجی و مثلث زورپرست. آنها که به آلترناتیو بیرون از رژیم اما وابسته به قدرتهای خارجی امید بسته بودند، تجربه‌های سلطنت طلب‌ها و گروه رجوی را پیش رو دارند. و آنها که به اصلاح در درون رژیم دل بسته‌اند، بهترین مثال راه حل آنها حکومت آقای خاتمی است. گمان نمی‌رود دنباله و آینده بهتر از یک سال گذشته باشد.

۴ - در پاسخ به پرسش آخر عرض می‌شود:

از ابهام‌های بزرگ که زبان فرب بکار می‌برد و باید رفع شود، یکی صفاتی از نوع "عرفی" و "مذهب"، "انقلابی"، "مترقی"، "ارتجاعی" و... است. اگر قصد شما از اینکه قانون در ایران "ماهیت غیرعرفی" دارد، اینست که "ماهیت مذهب" دارد، باشد و فرض کنیم شما نیز همانند آلن تورن می‌پندارید که قانون باید عرفی باشد تا قابل بحث و نقد و اصلاح باشد، همان پاسخ شما را می‌سزد که به آلن تورن درباره اخلاق باید داد. او می‌گوید مردم سالاری بدون اخلاق برجا نمی‌ماند. اما اخلاق باید مدنی باشد. زیرا اخلاقی که از فرای جامعه آمده باشد، بحث و نقد پذیر نیست. با آنکه او جامعه شناس است از یاد میبرد که اخلاق به کنار، حتی مد نیز جبر اجتماعی خویش را دارد و خود را تحمیل می‌کند. بنابراین، با صفت "عرفی" نمی‌توان، قانون قابل قبول را از غیر آن جدا کرد. ضابطه دیگری باید جست.

قانونی قانون است که ترجمان آزادی و حقوق انسان برای همه باشد. همه بتوانند آنرا بکاربرند بدون آنکه بکاربردش به کسی سود و به دیگری زیان رساند. این قانون، بطور مسلم، ترجمان اصل تنویت نیست. بر این اصل، همواره قانون به سود یک طرف و به زیان طرف دیگر است و عامل توسعه بی عدالتی اجتماعی می‌شود. این قانون ترجمان موازنه عدمی است. حقوق طبیعی انسان تنها وقتی بر این اصل تعریف شوند، با ضابطه عدالت سازگار می‌شوند. روشن سخن اینکه بر اصل تنویت، برای مثال، آزادی را نمی‌توان با برابری آشتی داد. بنابراین عدالت اجتماعی بر پایه آزادی و برابری ناممکن میشود. اما بر اصل موازنه عدمی، آزادی تعریف صحیح و دقیق خویش را پیدا می‌کند و با برابری سازگار می‌شود: آزادی بر اصل تنویت، یکی را در برابر تمامی انسانها و جانداران قرار می‌دهد. این برداشت از آزادی، آزادی را مساوی قدرت و مساوی زور یعنی ضد آزادی میکند. بدیهی است این آزادی را با برابری نمیتوان سازگار کرد.

بدین قرار، صفت "مذهبی" یا "عرفی" و "انقلابی" و "ارتجاعی" قانون را خوب یا بد نمی‌کند. اصل راحتماً و هدفی که قانون بیان میکند، خوب و بد آنرا مشخص میکند. پس بحث پیرامون "قانون چیست؟" از اهمیت قطعی برخوردار است. جامعه‌ای با قانون خوب، جامعه باز، عادل، رها از مدارهای داخلی و خارجی قهر، جامعه‌ای در رشد، رشد در آزادی و با آزادی است. جامعه بدون قانون، جامعه رها شده در جهنم زورمرداری است. پس توجه هر جامعه به قانون از نیاز اساسی جامعه به آن مایه می‌گیرد. روزمدارها و آنها که در پی فریب مردم می‌شوند، از این نیاز و اهمیتی که قانون دارد، سوء استفاده می‌کنند. پس هیچ کار مهم‌تر از بحث از محتوای قانونها نیست. بدین بحث شرکت عموم در مبارزه با قانونهای بد، میسر می‌شود.

نگاهی از دیدگاه آمار به موقعیت بهداشت و درمان در ایران

دکتر سعید اسماعیلی

فعال در بخش بهداشت و درمان، جذب شهرهای بزرگ شوند. متمرکز شدن امکانات و گرفتن امتیازات لازم در بخش دولتی، باعث عدم استقبال کافی بخش غیردولتی در ایجاد و توسعه مراکز درمانی شده است.

تصمیم گیری در ساختار بهداشت و درمان تحت انحصار دولت و دارای مدیریت ضعیفی میباشد. حتی نظام پزشکی که یک تشکل صنفی پزشکان است، خود را موظف به پاسخگویی به اعضای خود و دفاع از حقوق صنفی آنان نمی داند و در مقابل رئیس جمهوری مسئول است. تشکل مستقل صنفی اعضای فعال در بخش بهداشت و درمان و امکان ارائه طرحهای اصلاحی برای بهبود وضعیت موجود از طرف کارشناسان این بخش، از نیازهای فوری میباشد. در تضمین کیفیت بالای خدمات درمانی، عوامل متعددی مانند نحوه گزینش علمی - و نه اخلاقی - دانشجویان پزشکی و دیگر کادرهای خدمات درمانی، نحوه آموزش این نیرو، تضمین آگاهی و عملکرد بر اساس آخرین اطلاعات و تجارب علمی پس از دریافت گواهی پزشکی، تعیین استانداردها و ضوابط ارائه این خدمات و تامین اعتبارات، امکانات و نیروی انسانی مورد نیاز جهت تحقق این استانداردها و نظارت بر حسن اجرای این استانداردها به همراه آگاهی آحاد جامعه نسبت به شیوه های صحیح درمانی دخالت دارند.

شبکه اورژانس و فوریت های پزشکی در سیستم درمان استقرار ندارد. به همین خاطر اجرای فوریت های پزشکی امکان پذیر نیست. این شبکه ها فقط به صورت خیلی ضعیف در شهرهای بزرگ و مراکز استانها مستقر میباشند. بعنوان مثال بخش فوریت های پزشکی به علت عدم امکانات مالی مورد نیاز نمیتواند حضور تمام وقت پزشک در این مراکز را تضمین کند.

عدم ارتباط هدفمند و منظم فعالیتهای تحقیقاتی بین دانشگاهها، مراکز آموزشی و مراکز تولیدی صنعتی دارویی و عدم هماهنگی، هدایت و بکارگیری نتایج آن در برنامه های اجرایی از دیگر نقاط ضعف بخش درمان در ایران میباشد.

منابع:

۱ - سالنامه آمار کشور ۱۳۷۴، سازمان برنامه و بودجه، مرکز آمار ایران، انتشار ۱۳۲۵

۲ - مستندات برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی، جلد یازدهم، اسفند ماه ۱۳۷۲، انتشارات سازمان برنامه و بودجه

۳ - معاونت امور بهداشتی وزارت بهداشت، کیهان شماره ۱۵۶۱۱

۴ - INED (شماره ژوئیه - اوت سال ۱۹۹۷، خام مارگریت پوشت)

۵ - اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۱۲۴، ۱۲۳، آذر و دی ۱۳۷۶

۶ - روزنامه جامعه شماره ۲۳، ۴۰، ۲۳ فروردین ۱۳۷۷

۰.۵ رسیده است. برای مقایسه باید خاطرنشان کرد که تعداد پزشکان در آلمان حدود ۴ هزار جمعیت میباشد. نسبت دندانپزشک به ده هزار جمعیت ۱ میباشد. تعداد پزشکان بخش غیردولتی بعثت عدم دسترسی به آمار درست نامشخص است.

از تعداد ۱۷۶۴۹ پزشک، تعداد ۷۱۹۵ پزشک عمومی و ۷۲۱۵ متخصص میباشد. پزشکان متخصص در رشته های مختلف دارای ترکیب ناهمگون میباشد. طبق آمار ۱۳۷۳ تعداد ۱۹۷۶ دندان پزشک و تعداد ۸۲ دامپزشک در وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی شاغل بوده اند. تعداد تخت های درمانی از ۷۷۰۰۰ در سال ۱۳۶۸ به ۹۸۲۹۱ تخت در سال ۱۳۷۴ افزایش یافته است. حدود ۷۲٪ از این تخت های درمانی وابسته به وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی میباشد. ۱۰.۲٪ از این تخت های درمانی متعلق به بخش خصوصی است.

شاخص تعداد تخت به ۱۰۰۰ نفر جمعیت در سال ۱۳۷۶ به رقم ۱.۶ تخت رسیده است. این رقم در قیاس با شاخص سازمان جهانی بهداشت و تندرستی دارای ضعف نسبی میباشد.

سهم بهداشت و درمان از تولید ناخالص ملی در ایران با توجه به هزینه سرانه بهداشت و درمان (۴۴ دلار) یعنی ۲ درصد است. همچنین با نگاه به سهمی که مردم ایران از درآمد خود به امور بهداشتی و درمان اختصاص میدهند (۶ درصد) و در مقایسه با سهم مصرف دخانیات یعنی ۹.۶ درصد، میتوان به ارزش مراقبت های پزشکی در ایران پی برد. برای نمونه در کشور الجزایر هزینه سرانه و درمان (۱۴۹ دلار) یعنی ۸ درصد میباشد.

سازمان نظام پزشکی

پزشکان خواستار تشکل صنفی هستند که به مثابه نماینده ای مسئول از حقوق اعضای خود یعنی پزشکان دفاع کند. در انتخاب رئیس سازمان نظام پزشکی، هیات مدیره منتخب پزشکان، افرادی را به رییس جمهوری معرفی میکنند. و در نهایت این رییس جمهوری است که باید فرد مسئول را تایید کند. در حالیکه طبق ماده یک قانون نظام پزشکی، این سازمان استقلال کامل دارد و از شخصیت حقوقی برخوردار است. بعضی از عناصر این سازمان معتقدند که سازمان پاسخگویی رئیس جمهوری است و نه پزشکان!

نتیجه گیری:

علیرغم وجود شبکه های بهداشتی و درمانی در سراسر کشور و گسترش و اشاعه آموزش های عمومی و اختصاصی در رابطه با تنظیم خانواده نسبت به سال ۱۳۶۵، شبکه بهداشتی و درمان کشور همچنان از نارسایی گسترش کیفی رنج می برد. کمبود فضای فیزیکی مناسب در کلیه مناطق کشور، فقدان جاذبه های مالی و موانع اداری باعث آن شده است که نیروهای

اطلاعات آماری در مورد بهداشت و درمان در ایران، از سال ۱۳۳۵ تا سال ۱۳۶۴ توسط وزارت بهداشت سابق جمع آوری شده است. در سال ۱۳۶۴ با انجام ادغام دانشگاه های علوم پزشکی و بیمارستان های وابسته به آنها، وزارت بهداشت سابق در قالب تشکیلات جدید به نام «وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی» وظیفه جمع آوری و ارائه آمار فعالیت های بهداشتی را عهده دار شد و از آن زمان تا کنون، همچنان انجام به یادآوری است که فعالیت های وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی عمدتاً معطوف به بخش دولتی بوده است و تا کنون آمار دقیقی از فعالیت های بخش خصوصی در این زمینه ارائه نشده است.

در این نوشته سعی شده است با استناد به سالنامه آماری و اطلاعات مرکز آمار ایران، سازمان برنامه و بودجه و وزارت بهداشت و درمان، موقعیت بهداشت و درمان در ایران بطور مختصر مورد بررسی قرار گیرد.

بهداشت

میزان مرگ و میر اطفال زیر یکسال در سال ۱۳۷۲، ۳۴ در هزار بوده است. میزان مرگ و میر اطفال زیر ۵ سال در سال ۱۳۷۲، ۴۳ در هزار بوده است. مقایسه آمار ارائه شده با آمارهای جهانی نشان میدهد که ایران در این زمینه در میان کشورهای در حال رشد در رده یازدهم قرار دارد. کشورهای همسایه ترکیه و عراق در مقایسه با ایران دارای میزان کمتر مرگ و میر اطفال زیر یکسال میباشند. کشورهای اروپایی دارای کمترین میزان مرگ و میر اطفال میباشند.

تعداد مراکز بهداشتی و درمانی در سراسر کشور شامل ۵۶۰۹ دستگاه میباشد. از این تعداد ۳۶۱۳ مرکز در شهرها و ۱۹۹۶ مرکز در مناطق روستایی مستقر می باشند.

از نظر حقوقی تعداد ۴۷۸۵ مرکز وابسته به وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و تعداد ۲۰۳ مرکز وابسته به بخش خصوصی می باشند. در اینجا باید یادآوری شود که مراکز بهداشتی و درمانی وابسته به نهادها و سازمانهایی مانند بنیاد شهید و بنیاد جانبازان جزو بخش خصوصی آمده است.

فقط یک پنجم این مراکز، خدمات درمانی تمام وقت (۲۴ ساعته) عرضه میکنند. ۵۳۶۳ مرکز یا بیمه تامین خدمات درمانی دارای قرارداد و تعداد ۲۳۶ مرکز فاقد چنین قراردادی میباشد.

درمان

تعداد کل کارکنان شاغل در وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در سال ۱۳۷۳، ۲۱۶۷۰۹ نفر بوده است. ۱۷۶۴۹ نفر از این تعداد را پزشکان شاغل تشکیل می داده اند. بدین ترتیب نسبت پزشک به هزار جمعیت در سال ۱۳۷۳ به

فصل جدیدی در روابط ایران با غرب

مسافرت دو روزه پرودی نخست‌وزیر ایتالیا به تهران نه تنها از سوی ناظران و کارشناسان بین‌المللی و مطبوعات ایران بلکه از طرف مقامات ایران نیز همچون نشانه‌ای از بهبود مناسبات ایران و غرب تلقی شد. سفر پرودی که در رسانه‌های ایران و غرب بازتاب وسیعی یافت نه فقط بعنوان نخست‌وزیر ایتالیا بلکه بعنوان نماینده غیر رسمی اتحادیه اروپا به ایران صورت گرفت. سخنان وی در تهران نیز با تأکید بر آغاز فصل جدیدی در روابط ایران با غرب این موضوع را به اثبات رساند. اما برای نخستین بار همه جناح‌های جمهوری اسلامی در این زمینه روش هماهنگی نشان دادند و بر اهمیت این سفر تأکید کردند. خاتمی ایتالیا را پلی در روابط میان ایران و اروپا توصیف کرد و حبیبی معاون وی آنرا پیام بین‌المللی برای ایران خواند. از سوی دیگر کاخ سفید آمریکا و همچنین بیل کلینتون و وزیر خارجه او در چند سخنرانی خواهان بهبود روابط ایران و آمریکا شدند. در این خصوص خاتمی گفت که: «لحن رهبران آمریکا تغییر یافته اما آمریکا حسن نیت خود را در عمل نیز باید نشان دهد. سخنگوی وزارت خارجه آمریکا گفته‌های آقای خاتمی را مثبت ارزیابی کرد. همچنین تیم ملی کشتی آزاد ایران که برای شرکت در مسابقات کشتی جام حسن نیت نیویورک اخیراً به آمریکا سفر کرد برای اولین بار مورد استقبال رسمی قرار گرفت و هیئت کشتی‌گیران ایران از مسیر ویژه هیئت‌های عالی‌رتبه خارجی وارد شهر نیویورک شد. قبلاً ورزشکاران ایرانی همیشه مورد رفتار اهانت آمیز اداره مهاجرت آمریکا قرار می‌گرفتند. شایان توجه است که حتی آیت الله جنتی از فقهای عضو شورای نگهبان و از رهبران جناح راست سنتی نیز در نماز جمعه تهران رابطه با آمریکا را غیرممکن ندانست.

از سوی دیگر سفر اخیر معاون وزیر امور خارجه سوند به ایران و نیز سفر غیررسمی هیئت از سوی وزارت خارجه نروژ به تهران از دیگر نشانه‌های کوشش برای بهبود روابط با غرب ارزیابی میشود. وزیر امور خارجه فرانسه نیز بزودی از ایران یک دیدار رسمی خواهد کرد. همه جناح‌ها و مطبوعات کشور در حال حاضر بر اهمیت گسترش روابط با غرب از منظر توسعه اقتصادی، امنیت ملی و ثبات سیاسی ایران و نیز نقش این روابط در ایجاد اعتماد در کشورهایی مانند ژاپن برای بهبود روابط با ایران انگشت می‌گذارند. در این میان یک عامل اساسی که در تغییر روش غرب نسبت به ایران نقش جدی بازی میکند، گفتمان سیاسی خاتمی است. این موضوعی است که از دید محافظه‌کاران و مطبوعات آنها نیز پنهان نمانده است.

اخراج متین دفتری از شورای ملی مقاومت

شورای ملی مقاومت با انتشار بیانیه‌ای اعلام کرد که در جلسه میاندوره‌ای ۲۷ تیر ماه خود با توجه به اینکه این شورا «مبارزه قهرآمیز را راه اصلی برجیدن بساط استبداد مذهبی و سرنگونی رژیم حاکم میدانند» و «اینکه هرگونه موضع‌گیری که در خدمت حفظ و تحکیم این رژیم ارتجاعی باشد و توهماتی در میان ایرانیان پراکند» مواضع سیاسی اخیر آقای متین دفتری نماینده جبهه دمکراتیک ملی ایران را زیرپا گذاشتن التزام‌های شورایی و نقض آشکار التزام‌های مربوطه دانسته و بشدت محکوم می‌کند. بیانیه مواضع آقای متین دفتری را موجب اخراج جبهه دمکراتیک ملی از سوی این شورا اعلام کرده است. این تصمیم به اتفاق آرا اتخاذ شده است.

شایان توجه است که متین دفتری اخیراً با چاپ مقاله‌ای در نشریه آزادی مواضع خود را که متناظر از اوضاع ایران پس از دوم خرداد است بچاپ رسانده است. در این مقاله متین دفتری از جمله یادآور شده است که: «بر خلاف تجربیات یکصد ساله اخیر داده‌های اجتماعی نشان میدهد که آزادی ضرورتی ملموس شده و میتوان توأم با رشد مطبوعات و ارتباطهای فزاینده، گروهی و رسانه‌ای نسل امروز را در برابر هر ولی و قیسی واکسینه کند. وی نوشته است: اکنون دیگر آزادی تابو نیست. نسلی جدید با خواسته‌های جدید و تجربیات جدید

مواضع وزیر جدید کشور

در اوج طناب کشی میان اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران و در حالیکه نیروهای راست سنتی حملات موشری متوجه مطبوعات و شخصیت‌های اصلاح‌طلب ساخته‌اند، عبدالواحد موسوی لاری وزیر جدید کشور از سوی مجلس شورای اسلامی رای اعتماد گرفت. قبل از آن عبدالله نوری وزیر کشور سابق بلافاصله پس از استیضاح و برکناری در یک اقدام چالشگرانه به سمت معاون ریاست جمهوری در امور توسعه سیاسی کشور گمارده شده بود. در چنین شرایطی بسیاری از کسب رای اعتماد موسوی لاری نفس راحتی کشیدند. از مذاکرات مخالفان دولت در مجلس برمیآید که جناح محافظه کار بطور همگون و سازمان یافته قصد جلوگیری از کسب رای لاری را نداشتند. این در حالی بود که افکار عمومی کشور و روزنامه‌ها و مجلات با انتشار صدها گزارش و مقاله خاتمی را محاصره شده میدانستند. موضوع برکناری نوری و معرفی وزیر جدید کشور به نحو کم سابقه‌ای در مطبوعات که بسیاری از آنها به سبب احزاب سیاسی بدل شده‌اند، انعکاس یافت. نشریات اصلاح طلب و طرفدار دولت خاتمی مجلس را متهم کردند که با اکثریت محافظه کار خود قصد فلج کردن دولت را دارد. نشریات محافظه کار نیز مسئله سوء استفاده از آزادی و فعال شدن عناصر باصطلاح «غیرخودی» در مطبوعات را ناصواب دانستند. موسوی لاری در مجلس ضمن دفاع از خود مواضع خاتمی را درمورد مشارکت سیاسی و قانونی مردم تکرار کرد و میدان دادن برای ابراز عقیده و اظهار نظر توسط نظام را یک وظیفه دانست و نه یک حق برای متولیان و مدیران اجرایی کشور. وی تأکید کرد که: «عرصه فعالیت‌های سیاسی برای همه آنهاست که می‌خواهند در چهارچوب نظام فعالیت کنند و مخل میانی نظام نیستند باید فراهم شود. این مهمترین مسئله‌ای است که بعنوان وظیفه باید دنبال کنیم».

واکنش‌ها در برابر حکم دادگاه کرباسچی

سرانجام پس از هفت جلسه پرس و صدا ، دادگاه کرباسچی حکم خود را که از جمله شامل ۵ سال حبس و ۶۰ ضربه شلاق تعلیقی بود، صادر کرد. این محاکمات که پربیننده‌ترین برنامه سیاسی تلویزیونی در سالهای اخیر بوده است مورد توجه اغلب مردم بود و صدها گزارش، مقاله و تفسیر و پیش‌گویی در مطبوعات کشور در پی داشت. محکومیت کرباسچی با اعتراضات و واکنش‌های وسیعی در جامعه روبرو شد. بسیاری از مدیران اجرایی در نهادهای دولتی که موفق‌ترین مدیر اجرایی سالهای اخیر را با چنین برخوردی از سوی قوه قضاییه روبرویدند از نظر روانی مایوس شده‌اند. روزنامه آبان نوشت آیا بعد از تجربه کرباسچی مدیری و مسئولی، دست و دلش به کار خواهد رفت؟ آیا غافل هستیم از تاثیر روانی که تراژدی کرباسچی به روی دیگر مسئولان و مدیران اجرایی ارشد کشور می‌گذارد؟ برخی از مطبوعات دیگر تأکید کردند که برخورد دادگاه با شهردار معلق تهران رکود اقتصادی را تشدید خواهد کرد. بطوریکه فعالیت در صنعت ساختمان در استان تهران به تنهایی ۴۰ درصد کاهش یافته و ۴۰ درصد از کارکنان این بخش صنعتی بیکار شده‌اند.

روزنامه جدید توس که جای روزنامه توقیف شده جامعه را گرفته است در سرمقاله‌ای بقلم محسن مخملباف کارگردان صاحب نام سینما نوشت که: هم اکنون که اعلام رای دادگاه را شنیدم همه وجودم را درد گرفت و آرزوی مرگ کردم. مقاله با جملات تند و بار عاطفی شدید از شهردار تهران تعریف کرده و اعلام کرده است که جوانان جنوب شهر یک حساب بانکی را باز کردند برای کمک‌های مالی برای کرباسچی. روزنامه‌های محافظه کار در مقابل واکنش کمتری نشان دادند.

و ناآشنا برای نسل ۵۷ به شکستن تابوها پرداخته و حتی در برد و باخت تیم ملی فوتبال ایران هم وسیله‌ای برای مبارزه با نظام بیکار می‌گیرد»

نامه اشرف منتظری به سازمانهای مدافع حقوق بشر

اخیراً همسر و فرزند سید هادی هاشمی داماد آیت الله منتظری در نامه‌هایی به دبیر کمیسیون حقوق بشر اسلامی آقای ضیایی فرد و مراجع بین‌المللی نظیر سازمان دیده‌بان حقوق بشر، وکلای بدون مرز و فدراسیون دفاع از حقوق بشر، خواستار تلاش برای آزادی وی شده‌اند. در این نامه وضعیت بسیار وخیم روانی و جسمی سید هادی هاشمی و شکنجه‌های شدیدی که علیه او صورت می‌گیرد مورد تأکید قرار گرفته است. دختر آیت الله منتظری یعنی اشرف منتظری که نویسنده اصلی این نامه است، خواستار اجازه ملاقات حضوری با همسر خود، انتخاب وکیل و محاکمه رسمی و علنی برای او شده است. سید هادی هاشمی که ۵۸ ساله است دچار بیماری قلبی است و در زمان رژیم شاه نیز بیش از دو سال زندانی سیاسی بوده است. نامبرده از ۲۵ اردیبهشت ماه سال جاری در بازداشت به سر می‌برد. جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران در نامه‌ای به محمد خاتمی با استناد به نامه فوق بازداشت سید هادی هاشمی را غیرقانونی دانسته و از رئیس جمهور خواسته است تا بر رعایت و تأمین کلیه حقوق دفاعی متهم نظارت کند.

اطلاعیه ستاد دفاع از حقوق زندانیان سیاسی در ایران

ستاد دفاع از دو زندانی سیاسی غلامحسین نوری و ابوالفضل موسویان با انتشار چهارمین اطلاعیه خود اعلام کرد: با توجه به افزایش تعداد زندانیان در رابطه با آیت الله منتظری نام خود را به ستاد دفاع از حقوق زندانیان سیاسی تغییر داده است. اطلاعیه تأکید کرده است: در شرایطی که قانون بعنوان اساس همه رفتارها پذیرفته و شعار قانونگرایی سرلوحه برنامه دولت و یک خواسته ملی تبدیل شده است چرا دادگاههای ویژه روحانیت همچنان بعنوان ابزار سرکوب نیروهای انقلاب عمل میکنند»

شایان ذکر است که این ستاد از دهها نفر از دانشگاهیان، روحانیون و خانواده‌های زندانیان و شهدا در ایران تشکیل شده است و بیانیه‌های خود را در مطبوعات ایران بچاپ میرساند.

از سوی دیگر مادر آیت الله منتظری در نامه‌ای به داری نجف آبادی وزیر اطلاعات در اعتراض به بازداشت فرزند خود ابراهیم منتظری، بی اطلاع از وضعیت او را مورد تأکید قرار داده و خواهان آزادی وی شده است. گفته میشود که ابراهیم منتظری برادر آیت الله منتظری در اعتراض به بازداشت و وضعیت خود، در زندان دست به اعتصاب غذا زده است.

همچنین همسر سعید محسن زاده نویسنده و محقق که از هفتم خرداد ماه بازداشت شده است طی نامه‌ای به محمد یزدی رئیس قوه قضاییه خواستار روشن شدن اتهامات و وضعیت همسر خود شده است. در نامه آمده است که ما حتی از سلامت و عدم سلامت وی هم مطلع نیستیم.

انتقام از جنبش دانشجویی؟

روزنامه ارزش می‌نویسد: راست سنتی اکنون که از رویارویی مستقیم با رئیس جمهور عاجز مانده است در صدد قلع و قمع نیروها و تشکلهای وفادار به رئیس جمهور میباشد که اینک در مقطع فعلی در اولین اقدام بعد از حذف موثرترین وزیر خاتمی از کابینه بدنبال حذف محوری‌ترین جریان خط امام و رئیس جمهور میباشد. زیرا دفتر تحکیم وحدت از جمله جریانهای موثر در شکل‌گیری حضور حماسی مردم در انتخابات دوم خرداد میباشد و اکنون زمزمه‌های انحلال دفتر تحکیم وحدت حجم عظیم آتش تهیه طیف راست علیه جنبش دانشجویی است. نیروهای سیاسی بویژه مخالفان جبهه انحصار بایستی این نکته را مد نظر داشته باشند که علت همه طیف شکست خورده انتخابات ریاست جمهوری به دانشگاه و کانون انجمن اسلامی دانشجویان چیست؟

از سوی دیگر دفتر تحکیم وحدت با ارسال نامه سرگشاده به علی اکبر ناطق نوری شعارهای برخی شرکت کنندگان در مراسم ۹ تیر ماه دانشگاه تهران را نتیجه طبیعی برخوردهای دوگانه و حرکت‌های نسنجیده گروهی از نمایندگان مجلس دانست. این نامه می‌افزاید: برخلاف نظر جنابعالی، این اولین بار نبود

که طرح انحلال مجلس شورای اسلامی مطرح میشد بلکه برای اولین بار این نظریه توسط هم‌اندیشان شما در جریان بازنگری قانون اساسی مطرح شد و عملاً باز این جریان شما بود که برای رای‌گیری در موردی که مخالف آن بودید، دسته جمعی مجلس سوم را ترک نموده و مجلس را فاقد قدرت تصمیم‌گیری نمودید و نامه تأکید کرده: «اگر مجلس مشروعیتش را از مردم می‌گیرد پس در مقابل رای ۲۰ میلیونی مردم قرار نگیرد تا مشروعیت مجلس را از دست ندهید.» همچنین بسیاری از انجمنهای اسلامی دانشگاهها به صدور بیانیه‌هایی در این موارد پرداخته‌اند. انجمن اسلامی دانشگاه امیر کبیر تأکید کرده که در سال گذشته شاهد گسترش روند شکاف بین مردم و مجلس بودیم که هر لحظه ابعاد این شکاف عمیق‌تر میشود.

دانشجویان دانشگاه اراک در نامه سرگشاده‌ای خطاب به رئیس مجلس شورای اسلامی از آنچه مجلس با دولت خاتمی میکند ابراز تأسف کرده‌اند. انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده مخابرات با صدور بیانیه‌ای تهاجم برخی نمایندگان و مطبوعات به دفتر تحکیم وحدت را اقدامی خردسپرانه خواند و تأکید کرده است که جناحی در عرصه سیاسی کشور تلاش میکنند تا با تمام توان، توسعه سیاسی را از برنامه‌های ریاست جمهوری حذف کنند.

میشم سعیدی عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت در مصاحبه‌ای با نشریه آبان تأکید کرده است که: اگر این مساله در مجلس باب شود که هر روز یک تشکل یا گروه را بخاطر اینکه دیدگاه مخالفی با ما دارند منحل کنند، دیگر فعالیت تشکلهای معنایی نخواهد داشت. وی افزود: شاید یکی از دلایل مطرح شدن بحث انحلال دفتر تحکیم وحدت، شعارهایی بوده است که در جمع دانشجویان داده شد - البته مورد تأیید دفتر هم نبوده است - حال اگر دلیل آنها این باشد و از شعارها برآشفته شده باشند، دقیقاً دارند خودشان همان عمل غیرقانونی را تکرار میکنند.

وی درباره آزادی احزاب و تشکلهای گفت: قرائت دفتر تحکیم وحدت از قانون اساسی همان قرائتی است که می‌گوید برای فعالیت گروهها و احزاب نیاز به گرفتن مجوز نیست. بسیاری از تشکلهای از جمله جامعه روحانیت مبارز و یا کارگزاران تا چندی پیش مجوزی بر این فعالیت نداشتند.

اظهار نظر برخی از آکترهای سیاسی ایران درباره اولویت توسعه سیاسی

اخیراً محمد یزدی رئیس قوه قضاییه از تربیون نماز جمعه اعلام کرد که توسعه سیاسی جزو مسایل دسته چهارم و پنجم کشور است. در پی این اعلام موضع و ادامه مخالفت جناح راست با توسعه سیاسی به بهانه اهمیت اول توسعه اقتصادی بسیاری از نشریات اصلاح طلب موضوع اهمیت توسعه سیاسی را در راس کوششهای فکری و سیاسی خود قرار داده‌اند. نشریه آبان یکی از آنهاست که در شماره ۳۳ خود جهت تبیین بحث «توسعه سیاسی» و ضرورت و اولویت آن نظر ۳ تن از صاحب‌نظران آقایان: شمس‌الواعظین سردبیر روزنامه توقیف شده جامعه، دکتر ابراهیم یزدی دبیر نهضت آزادی و دکتر صادق زیبا کلام استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران را چوب‌چا کرده است:

شمس‌الواعظین تأکید میکند که: آنچه که جوامع در حال گذار را به وضعیت با ثبات اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی سوق میدهد، اقتصاد پیشرفته نیست، بلکه سیاست پیشرفته است. نمونه‌اش را در انونوزی و کره جنوبی شاهد بودیم. اگر توزیع مناسب قدرت بشابه سنگ بنای توزیع عادلانه ثروت درست صورت نگیرد، توزیع ثروت در جامعه به فرجامی مشابه خاور دور منتهی خواهد شد. وی پس از بررسی تجربه دوران ۸ ساله رفسنجانی در سیاستهای تعدیل اقتصادی و تأکید بر هوشمندی خاتمی در تقدم مقوله توسعه سیاسی بر مقولات اقتصادی می‌گوید. کم اهمیت کردن بحث توسعه سیاسی به معنای عدم تقسیم عادلانه قدرت است، چرا که آنها کانونهای قدرت را در دست دارند و نمی‌خواهند که قدرت سیاسی‌شان تعدیل شود و این یکی از مظاهر برجسته «انحصار» است. این یعنی «احتکار قدرت سیاسی».

ابراهیم یزدی می‌گوید: سناریوی جدید در پی آنست که با اصلی کردن مشکلات اقتصادی و مقصر دانستن دولت، افکار عمومی را از خواسته‌های بر حق سیاسی نظیر حقوق و آزادیهای اساسی منحرف سازد و آنها را به بهانه فشار اقتصادی علیه دولت تحریک نماید. این یک واکنش انحرافی علیه فرایند باز شدن اجتناب ناپذیر جو سیاسی جامعه است... در دو دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی که توسعه اقتصادی در اولویت قرار داشت برای حل یا

کاهش مشکلات اقتصادی گام سیاسی برداشته نشد و امروز آقای خامنه‌ای وارث اوضاع اقتصادی به هم ریخته گذشته میباشد.

دکتر صادق زیباکلام بر این نکته تأکید میکند که مسئولیت خرابی اقتصادی کشور با کیست؟ وی مسائلی همچون فقدان امنیت و حاکمیت قانون، حاکمیت یک فرهنگ بیمارگونه چپ‌گرایانه استالینیستی که یادگار دوران سلطه فکری چپ بر جریانات فکری و سیاسی کشور است که هنوز پابرجا مانده است و نیز بلاگردان شدن مصالح سیاسی بر منافع مالی نظیر محاکمه کرباسچی و دولتی بودن اقتصاد ایران را عوامل چهارگانه دشواریهای اقتصادی ایران می‌داند. وی تأکید میکند که میان توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی یک رابطه مستقیم و درهم تنیده وجود دارد و الگویی که بنام توسعه اقتصادی صرف و بدون توسعه سیاسی نمیتواند وجود داشته باشد. موفق‌ترین نمونه رژیم‌های کمونیستی بودند که اولاً توسعه اقتصادی‌شان فرسنگ‌ها از کشورهای دموکراتیک غربی و ژاپن فاصله داشت ثانیاً فروپاشی آنها حجتی بود بر اینکه تز توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی نمیتواند موفق باشد.

توسعه مطبوعات و جامعه مدنی

به ابتکار روزنامه ایران میزگردی با حضور کارشناسان و صاحب‌نظران علوم ارتباطات تشکیل شد که مباحث آن در چند شماره اخیر این روزنامه درج شده است. محمد مهدی فرقانی می‌گوید: در حال حاضر بیش از ۸۰۰ نشریه داریم. تمام این نشریات تا زمانی که منتشر نشدنند حق بالقوه برای متقاضیان انتشار، اما بعضی اینکه منتشر شدند تبدیل به حق اجتماعی برای مردم میشوند. یعنی براحتی نمیتوان این حق را از مردم سلب کرد.... این برای نخستین بار است که ما شاهد هستیم که جامعه و مردم صداهای مختلف را می‌شنوند. محمد هاشم عصمت‌اللهی معتقد است: زمانی که در یک جامعه آزادی مطبوعات به صورت نظام تنبیهی شکل بگیرد، طبیعی است که مطبوعات میتوانند نظاره گر اعمال دولت باشد و این خود جایگاه برتر مطبوعات را نشان میدهد. تحولات اخیر نشان میدهد که مطبوعات برخلاف مشکلاتی که دارند باز هم تیراژ و جایگاهی که امروز پیدا کرده اند از موقعیت برتری برخوردار است. همواره فرهنگ ایران در منطقه پیشگام فرهنگ کشورهای همجوار بوده است و در این جهت مطبوعات نقش پیشرو را در تحولات منطقه ای داشته اند. علیرضا حسینی معتقد است: یک نکته مساله بحران هویتی است که در جامعه ما وجود دارد. اگر قرار است مطبوعات ما در زمینه توسعه ملی نقشی ایفا کنند باید هم خود را از این بحران جدا کنند و هم تلاش کنند مردم را در دادن آگاهی های مفید و مشر ثمر از بحران هویتی که وجود دارد که در خط کوچک و خورد سطوح پایین است به سطح ملی بالا بیاورند و تمامی افراد جامعه بجای اینکه به منافع فردی و گروهی و قومی خود بیاندیشند به منافع ملی و گسترده بیندیشند.

داود زارعیان می‌گوید: مطبوعات در مقابل مردم مسئول هستند و این مسئولیت برای این است که باید جامعه را به توسعه برسانند. محمد مهدی فرقانی اعتقاد دارد: این حرکت آزادی مطبوعات برگشت ناپذیر است یعنی سرعت آن کم و زیاد می‌شود و حتی توقف‌های نسبی مقطعی هم پیدا میکند اما در دراز مدت مردم و جامعه ما در این مقطع تکثرگرایی را تجربه میکنند. محدود کردن مطبوعات و بستن و تعطیل کردن آنها و لغو امتیاز آنها و برخورد با آزادیهای آنها نمیتواند در دراز مدت صورت گیرد.

جنبش دانشجویی تعطیل بردار نیست

نشریه ارزش در شماره ۲۰۹ خود به مصاحبه با مهندس ابراهیم اصغرزاده که زمانی سخنگوی دانشجویان پیرو خط امام بوده است پرداخته و نظر وی را درباره جنبش دانشجویی کنونی پرسیده است. اصغرزاده می‌گوید که: جنبشهای دانشجویی تعطیل‌بردار نیست، اساساً دانشجویان نمیتوانند به مسائل جامعه‌شان بی تفاوت باشند. دفتر تحکیم وجه ظاهری و عضو قدرتمندترین جریان دانشجویی کشور است. جریانهای اجتماعی به دلیل اینکه واقع اند و حیات و زاینده‌گی دارند تعطیل‌بردار نیستند. وی تأکید میکند که جنبش دانشجویی نمیتواند به لحاظ ساختار درونی اش جای جنبش‌های ایتولوژیک و سیاسی را بگیرد و نمیتواند، اهداف سیاسی به تبیین همه جانبه اهداف و منافعش بپردازد. اما میتواند در میان گرایش‌ها موجود به آن گرایشی که نسبت به تأمین حقوق مردم وفادارتر است علاقه پیدا کند. توجه اصلی سازمانهای دانشجویی کسب مستقیم قدرت سیاسی نیست بلکه در پی

انتقال تقاضاهای عمومی هم‌نسل‌هایشان به سیاست‌مداران و گروههای حاکم بر جامعه‌اند. شعارهای مبتنی بر توسعه و تحقق جامعه مدنی و یا اصلاح نظام، انتخاباتی و اجرای اصول مترقی‌شورها و امثال آن و یا استقرار امنیت و عدالت اجتماعی شعارهای صرفاً فرصتی نیستند بلکه بخشی از هویت جنبشهای اجتماعی از جمله دانشجویان و جوانان را تشکیل میدهند. وی تأکید میکند که اجرای دقیق قانون اساسی خود بهترین طرح برای توسعه سیاسی است. فوری‌ترین وظیفه دولت تثبیت مشارکت همگانی و نهادینه سازی این مشارکت در قالبهای رقابتی سالم در پناه قانون اساسی است.

پیامدهای تعطیلی «جامعه»

تهاجم به مطبوعات و فضای باز سیاسی کشور یکی از موضوعات مرکزی مورد توجه نشریات و آکثروهای سیاسی بوده است. حمید احراری در نشریه ایران فردا در این خصوص می‌نویسد: در جریان این تهاجم گروههای محافظه‌کار به منافع بلندمدت در تشدید مشکلات دولت خاصی، گروههای تندرو به منافع کوتاه مدت در تغییر موازنه قدرت تبلیغاتی و مخالفان برانداز به هر دو منافع کوتاه مدت و بلند مدت خود می‌انديشند. روزنامه جامعه خود دادنامه مفصلی توسط فربیا توکلی یکی از وکلای مدافع روزنامه تنظیم و تسلیم دادگاه کرده است، در دادنامه جامعه از جمله آمده است: آیا توجه شده است که حکم به لغو امتیاز روزنامه جامعه بسیار بیشتر از عمر خطای انجام شده میباشد و نقطه سیاهی در عمر و تاریخ مطبوعات ایران به شمار می‌رود و خواهد رفت. و موجب خواهد شد که چنین تصور شود که مقدرات مطبوعات را بجای روزنامه‌نگاران و نویسندگان، غیر روزنامه‌نویسان و اهل قلم تعیین و تبیین مینمایند. حکم قانون را کنار می‌گذاریم. تجربه تاریخی کشورمان را از جهت یادآوری مورد اشاره قرار می‌دهم که بیانگر آن است که توقیف نشریات و خارج کردن آنها از دایره انتشار، نتیجه معکوس بخشیده است و موافقان و حامیان توقیف نشریات نه تنها به اهداف خود نرسیده اند، بلکه در نهایت و پایان کار متضرر نیز شده اند.

التزام عملی یا اعتقاد نظری به ولایت فقیه؟

اکبر گنجی در مقاله‌ای در شماره ۴۱ نشریه کیان نظریه ولایت فقیه را از دو منظر مورد نقد قرار میدهد و از جمله «دو قرائت امام خمینی در نظریه ولایت فقیه» را مطرح میکند. وی پس از یک بحث بسیار گسترده و با اتکا به جملاتی از متون اسلامی و بویژه آثار آیات الله خمینی نتیجه‌گیری میکند که: «از این اصل کلی فقط «التزام عملی» به قوانین استخراج میشود، نه «اعتقاد نظری» شاید کمتر کسی یافت شود که به کل قانون اساسی اعتقاد نظری داشته باشد و تقریباً این امری ناممکن است. برای زندگی جمعی التزام عملی به قانون اساسی کفایت میکند. لذا کلیه شهروندان جمهوری اسلامی (مسلمان و غیر مسلمان، شیعه و سنی) معتقد به ولایت فقیه و غیرمعتقد به ولایت فقیه موظفند عملی برخلاف قانون اساسی و قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی انجام ندهند و این امر ضرورتاً به «التزام عملی» به قانون اساسی منتهی میشود. از این راه مشکل هرج و مرج، بی نظمی و بی ثباتی مرتفع میشود و کلیه شهروندان (معتقد و غیرمعتقد به ولایت فقیه) به دلیل التزام عملی به قانون اساسی از حقوق مدنی مصرحه در قانون اساسی به نحو مساوی برخوردار خواهند شد.

دین حداقل و دین حداکثر

عبدالکریم سروش در شماره ۴۱ نشریه کیان دو بینش درباره دین را مورد بحث قرار داده است. بینشی که معتقد است تمام تدبیرات و معلومات لازم و کافی برای اقتصاد، حکومت، تجارت، قانون، اخلاق، خدانشناسی و غیره و برای هر نوع ذهن و زندگی اعم از ساده و پیچیده در شرع وارد شده است و لذا مومنان به هیچ منبع دیگری غیر از دین نیاز ندارند، «بینش اکثری» نامیده میشود. در مقابل این بینش، «بینش اقلی» قرار میگیرد که معتقد است شرع در این موارد حد اقل لازم را به ما آموخته است نه بیش از آن. سروش در این مقاله با پیش کشیدن استدلالها و مثالهای گوناگون نتیجه‌گیری میکند که دین حداقل لازم را میدهد و این انتظار ناصوابی است که از دین بخواهیم درباره همه چیزهای ممکن و لازم نظر بدهد. کسانی که انتظارات گزافی نسبت به دین برمی‌انگیزند (در عرصه اخلاق، اقتصاد، بهداشت،

برنامه ریزی، حکومت و...) دین را به کشیدن یاری سنگین وامیدارند، رفته رفته مشروعیت و مقبولیت خود دین را از آن می ستانند... به نام دین سخت گیریهای بی مورد کردن و با احکام احتیاطی و غیر قطعی، تنگناها برای مردم درست کردن و درین و برین و خشونت ورزیدن و دین را از موضع داور بیرون آوردن و به منبع همه چیز بدل کردن، همه از مفاسدی است که به نام دین میتواند رخ دهد. از سوی دیگر دکتر سروش در مصاحبه ای با روزنامه جامعه گفت که: اگر بتوان فقیه یک تشوری پذیرفته شده است، اما اگر چنان تعریف شود جمع کرد، ولایت فقیه یک تشوری پذیرفته شده است، اما اگر چنان تعریف شود که غیر قابل جمع با اینها باشد با صد آیه و روایت هم اگر پشتیبانی شود غیر قابل پذیرش است. یعنی ما در این طرف معیارهایی داریم که با این معیارها باید سنجیده شود.»

بازسازی آهنگهای دلکش

اخیراً استفاده از آهنگها و ترانه های قدیمی با تنظیم مجدد و صدای خواننده های جدید رونق زیادی در ایران یافته است. تازه ترین ابتکاری که در این خصوص با استقبال شدید مردم روبرو شده است، نوار کاستی از ۸ ترانه دلکش خواننده قدیمی و سرشناس ایران با صدای علیرضا افتخاری و به نام یاد استاد است. این نوار رکورد فروش نوارهای افتخاری را شکسته است. این کاست به نوار دلکش معروف شده است. اما در آن هیچ نامی از دلکش به چشم نمی خورد.

انجمن حجتیه ...

گرایش دوم که در اصول انجمن حجتیه زیر رهبری حاجی حلی ایستاد، اگر چه بعداً عمده فعالیتش را از تمرکز روی بهاییان به مارکسیست ها منتقل کرد، اما همواره در اصول جدایی دین از سیاست پامی فشرد. بسیاری از فعالین انجمن از همان آغاز انقلاب علیرغم اینکه مسلمان بودند با جمهوری اسلامی مخالفت میکردند. اما انجمن یک سازمان وسیع و گسترده اسلامی بود که وظیفه خود را گسترش فرهنگ اسلامی می دانست و بسیاری از مسلمانان که بعدها در ارگانها و نهادهای دولتی پست گرفتند، روزگاری عضو و فعال انجمن حجتیه بودند بالطبع علایق و عواطف خود را با سایر اعضا انجمن داشتند و حفظ کرده بودند اما ست گیری اصلی انجمن بنام «انجمن حجتیه» زیر رهبری حاجی حلی فاصله گیری از نظام ولایت فقیه بود. فشار بر روی انجمن حجتیه در سال ۶۲ افزایش یافت و لذا انجمن در تابستان ۶۲ فعالیت تشکیلاتی خود را به طور رسمی تعطیل کرد، اما طبعاً فعالیت سازمانی که نزدیک به سی سال کار تشکیلاتی منسجم بر روی آن شده بود با یک اعلام انحلال پایان نمی پذیرد و انجمن پس از آن نیز همواره حضور جدی داشته است.

توپ هنوز ...

شده است. به هیچ وجه! نه آمریکا و نه هیچ دولت بزرگ دیگر، جز به سود خود و چپاول ثروت های جهان سوم نمی اندیشد. اگر غیر از این باشد شگفت آور است. بنابراین، دولت ایران در مناسبات اش با کشورهای بزرگ، از جمله با آمریکا، می باید با عنایت به این واقعیت، و به سهم خود او نیز از موضع منافع ملی ایران حرکت کند نه چیز دیگر. ایران به تکنولوژی و سرمایه های هنگفت آمریکا در صنایع نفت و گاز نیاز مبرم دارد. اگر مناسبات ایران با آمریکا عادی و دوستانه باشد، به نحوی که شرکت های پرتنود نفتی آمریکا بتوانند بلامانع در طرحهای بزرگ مشارکت نمایند، این همه کارشکنی در امر عبور لوله های نفت و گاز از خاک ایران از میان برود، گشایش بسیار مهمی در وضع اقتصادی کشور که با مشکلات ارزی تهدید کننده ای روبروست، فراهم خواهد آمد.

عادی شدن مناسبات با آمریکا فقط به جنبه های اقتصادی آن که در حال حاضر بسیار مهم است، محدود نمیشود. پیامدهای سیاسی آن در نبردی که میان آزادی خواهان و طرفداران حاکمیت ملت و مردم سالاری با جناح راست واپسگرا در جریانست، کمتر از آن نیست. حل عادلانه و منصفانه این معضل با پیامدهای اقتصادی و مالی نسبتاً سریع و چشمگیری که بدنبال خواهد داشت، اعتبار و اقتدار حکومت محمد خاتمی و جناح هوادار او را بشدت بالا خواهد برد و دست او را در تحقق اصلاحات سیاسی و تغییر و تحول فضای

سیاسی کشور بازتر خواهد کرد. از سوی دیگر، حربه موثری از دست جناح راست واپسگرا خارج خواهد شد و آنها را در موضع دفاعی قرار داده و تضعیف شان خواهد کرد. تبلیغ و ترویج این مسائل وظیفه مبرم مطبوعات آزادی خواه و همه نیروهای سیاسی و جنبشی است که از مقطع دوم خرداد به راه افتاده و محمد خاتمی در حال حاضر نژاد آنست.

به باور من، روند عادی سازی روابط دو کشور که با رویداد دوم خرداد آغاز شده و ناقوس آن را محمد خاتمی در مصاحبه با شبکه تلویزیونی CNN به صدا در آورده، برگشت ناپذیر است. با این حال وضع حاضر به هیچ وجه رضایت بخش نیست. باید این تغییرات و گامهای کوچک به یک تحول کیفی بینجامد و شرایط برای مذاکرات دو جانبه با چشم انداز برقراری مناسبات عادی سیاسی و حل اختلافات فراهم گردد. به گمان من گره این کار به دست دولت آمریکا گشودنی است. زیرا به دلایلی که فوقاً اشاره کردم، محمد خاتمی نمیتواند گامهای مستقیم و مشخصی بردارد و در وضعیت شکننده کنونی توازن نیروها در درون کشور و موضع هنوز خصومت آمیز دولت آمریکا، دست به ابتکارات توأم با ریسک بزند و فراسوی «خط قرمز» گام بگذارد. حال آنکه دست دولت آمریکا نسبتاً بازتر است. ترازوی افکار عمومی در آمریکا به سرعت به سود طرفداران عادی سازی روابط دو کشور و باورمندان به بیهوده و بی ثمر بودن سیاست مهار دو گانه و تحریم اقتصادی ایران در چرخش است. صاحبان صنایع آمریکا بویژه ماگنات های نفتی، مخالفت و نگرانی خود را از ادامه سیاست دولت آمریکا در قبال دولت ایران آشکارا بیان میکنند. به نوشته مطبوعات آمریکا انتظار می رود نسبت کمک های مالی آنان به احزاب جمهوری خواه و دمکرات که در انتخابات ۹۴ به ترتیب ۳۴ و ۱۶ میلیون دلار بود، در انتخابات قریب الوقوع سال ۹۸، وارونه شود.

واقعیت این است که ایران همچنان زیر فشار و تحریم های اقتصادی آمریکا و قانون داماتو و سیاست مهار دو گانه و قطعنامه اخیر کنگره آمریکا قرار دارد. هنوز هیات های ورزشی و فرهنگی و علمی که از سوی حکومت محمد خاتمی به ایالات متحده سفر میکنند مورد انگشت نگاری و بازجویی بدنی و اقدامات توهین آمیز قرار میگیرند. خشن ترین نمونه آن رفتار اداره مهاجرت آمریکا در پنجم تیر ماه با هیات علمی بود که برای شرکت در کنفرانس فردوسی در دانشگاه کلمبیای نیویورک به آن دیار سفر کرده بودند. در میان آنها شخصیت های پرآوازه و برجسته علمی نظیر محمد دبیرسیاقی رئیس موسسه لغت نامه دهخدا که ۷۹ سال دارد و محمدعلی اسلامی ندوشن و منصور رستگار فسائی از دانشگاه شیراز حضور داشتند. هنوز سپرده ها و دارایی ایران در بانک های آمریکا قلدرمانه مسود می کنند. در این شرایط و زیر فشار و زور، مذاکره دو جانبه برابر حقوق نیست. اگر جبر و لاعلاجی در میان نباشد، هیچ دولتی به چنین مذاکراتی نمی خواهد داد. چه رسد به حکومت محمد خاتمی که اضافه بر این عامل بازدارنده روحی، تنها تصمیم گیرنده در این مورد نیست و با مقاومت «رهبر انقلاب» و سنگ اندازیهایی جناح راست واپسگرا نیز باید مقابله کند. واقعیت این است که آنچه تا بحال در اظهارات و پیامهای رئیس جمهور آمریکا و وزیر خارجه او در جهت بهبود و عادی سازی مناسبات با جمهوری اسلامی گفته شده، با آنکه مثبت و مفید و لازم بود، اما کافی برای تامین مقدمات ضروری برای گشایش باب ملاقات و مذاکره میان نمایندگان ایران و آمریکا نیست.

به نظر من دولت آمریکا می باید دست به یک عمل چشمگیر و گره گشا بزند و برخی از خواست های به حق جمهوری اسلامی را برپاورد. از جمله برای نشان دادن حسن نیت خود در قبال حکومت خاتمی سپرده ها و دارایی های مسود شده ایران در بانک های آمریکا را آزاد کند. قانون داماتو را به تعلیق بیندازد و برای القاء قطعی آن در کنگره آمریکا اقدام ننماید، تحریم اقتصادی ایران را لغو نماید و موانع را از پیش پای شرکتهای آمریکایی برای معامله و سرمایه گذاری در ایران بردارد. همه این اقدامات شدنی، واقع بینانه و در حیطه اقتدارات رئیس جمهور آمریکا و بسته به اراده اوست. باشد که دولت کلیتون موضوع را آن اندازه کش ندهد که به سرنوشت سپرده ها و طلب های مسود شده ایران در بانک های شوروی دچار شود که آن قدر این دست و آن دست کردند که عاقبت به جای حکومت آزادی خواه و ملی دکتر مصدق که سخت بدان نیاز داشت، به سرلشگر زاهدی جانشین برآمده او از کودتای شوم مرداد ۱۳۳۲ رسید و لعن و نفرین و تاسف ابدی به یادگار گذاشت.

اقدام سریع حسن نیت دولت آمریکا در این راستا، معادلات سیاسی حاکم بر کشور را به نفع آزادی خواهان ایران تغییر خواهد داد. جناح راست واپسگرای حاکم را خنثی کرده دست حکومت محمد خاتمی را برای برداشتن گامهای عملی و جدی در جهت عادی سازی مناسبات سیاسی خواهد گشود. ملاحظه میشود که توپ همچنان زیرپای دولت آمریکاست.

«راه آزادی» را آبنه شوید:

برای اشتراک نشریه ما کافی است که هزینه آبنمان را
(برای ۶ شماره) به آدرس ما ارسال دارید.

لطفا نام و نشانی خود را به طور دقیق و خوانا قید
فرمائید!

بهای اشتراک برای اروپا معادل ۲۵ مارک آلمان است و
برای امریکا، کانادا، استرالیا و ژاپن معادل ۲۵ دلار
امریکا.

شیوه پرداخت: نقدی، حواله بانکی، چک یا حواله پستی.
آدرس پستی ما:

Ara C/O Rivero
BP 47
St. Cloud
92215
France

«راه آزادی» به اینترنت پیوست!

نشریه ما را از این پی می توان زیر آدرس
<http://members.aol.com/raheazadi>

در اینترنت یافت